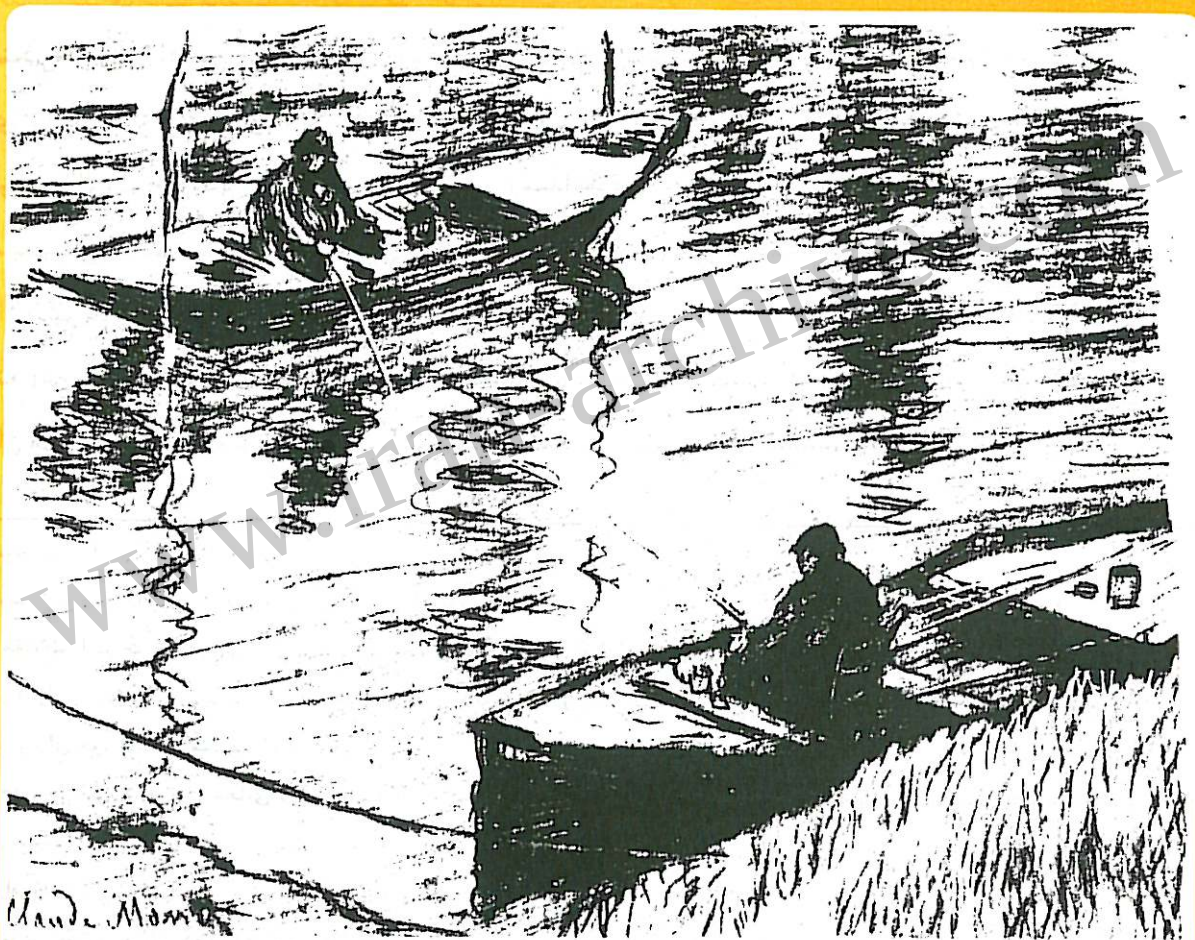


ایستاد

شماره ۵۹ مهرماه ۱۳۷۷



هیاهوی جنگی با هدف تسویه حسابهای جناحی!
تنور داغ انتخابات، نان چه کسی را خواهد سوزاند؟

گفتگو با پروفسور شاهین فاطمی درباره معضلات اقتصادی ایران

دنباله بحث های مربوط به حکومت قانون

نگاهی به ریشه های چپ مذهبی

در این شماره می خوانید:

- ۳..... هیاهوی جنگی با هدف تسویه حساب های جناحی (یادداشت سردبیر)
- ۴..... تنور داغ انتخابات، نان چه کسی را خواهد سوزاند (بیژن برهمندی)
- ۵..... چند دریا اشک می باید، تا در عزای اینهمه مرده بگرییم (محمد مراد فرزانش)
- ۶..... نگاهی به ریشه های چپ مذهبی (ساسان رجالی فر)
- ۸..... توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی دو روی یک سکه اند (شاهین فاطمی)
- ۱۰..... جامعه مدنی و فرهنگ (بهار زنده رودی)
- ۱۱..... مشروطه ایرانی و پیش زمینه های نظریه "ولایت فقیه" (سعید پیوندی)
- ۱۲..... فرهنگی نوین در ادبیات (ناهید کشاورز-فرخنده)
- ۱۴..... نقدی بر خاطرات آقای پرویز اکتشافی (بابک امیر خسروی)
- ۱۷..... حکومت قانون و جایگاه آن در جمهوری اسلامی (عبدالکریم لاهیجی)
- ۲۰..... جامعه مدنی چالش سرنوشت ساز ایران (محسن حیدریان)
- ۲۶..... فتوا: خشونت و بی حرمتی (شعله)
- ۲۷..... آیین (محسن حیدریان)
- ۳۰..... بهتان مگوی (احمد شاملو)

توضیح ضرور!

از دوستان عزیزی که برای ما مقاله می فرستند، خواهشمندیم به نکات زیر توجه فرمایند:

- ۱- مقالات را در حد امکان کوتاه و فشرده، خوش خط و خوانا، با فاصله کافی میان سطرها و بر روی یک طرف کاغذ بنویسید.
- ۲- راه آزادی در چارچوب سیاست عمومی خود، مقالات را با امضا درج می کند. اگر مایل نیستید که مقاله به نام اصلی شما چاپ شود، حتما تذکر دهید و برای خود یک نام مستعار اختیار کنید.
- ۳- چاپ مطالب، ضرورتا به معنای تایید مواضع طرح شده در این مقالات و یا وابستگی سیاسی و سازمانی نویسندگان آنها به حزب دمکراتیک مردم ایران نیست.
- ۴- راه آزادی در ویرایش و کوتاه کردن مطالب آزاد است.
- ۵- ما به دوستان عزیزی که از مطالبشان در نشریه استفاده نمی کنیم، در ستون ویژه ای پاسخ خواهیم داد.

آدرس و شماره فاکس راه آزادی

B.P. : 23

F - 92114 Clichy cedex - France

۰۳۳۱ ۴۶۰۲۱۸۹۰

فاکس

طرح روی جلد از کلود مونه

بهای تکفروشی:

آلمان ۴ مارک

فرانسه ۱۵ فرانک

آمریکا ۳ دلار

اتریش ۳۰ شیلینگ

سوئد ۱۸ کرون

سایر کشورها معادل ۴ مارک آلمان

برای تماس مستقیم با شورای مرکزی حزب

دمکراتیک مردم ایران با آدرس زیر مکاتبه کنید

Rivero, B. P. 47

F - 92215 Saint Cloud Cedex -
France

نشریه حزب دمکراتیک مردم ایران

راه آزادی را یاری دهید!

هیاهوی جنگی با هدف تسویه حساب های جناحی!

سیاست خارجی را مطابق تعاریف رایج در علوم سیاسی امروزین، ابزاری در دست دولتها برای دستیابی به منافع ملی در عرصه شطرنج بین المللی به حساب می آورند. اما باید تصریح کرد که سیاست خارجی جمهوری اسلامی از آغاز تا کنون، از دو خود ویژگی اساسی برخوردار بوده است: نخست آنکه این سیاست عملاً بر پایه مصالح ایدئولوژیک و مکتبی نظام استوار بوده است و نه منافع ملی ایران. دو دیگر اینکه ایجاد موقعیتهای اضطراری و خلق پدیده های جنجالی در عرصه سیاست خارجی جمهوری اسلامی، عمدتاً در خدمت کشمکشهای درون حاکمیت و یا سرپوش گذاری بر معضلات داخلی بوده و به عبارت روشن تر "مصرف داخلی" داشته است و نه در خدمت تعیین اولویتهای یک سیاست خارجی عقلانی و با برنامه.

لازم به توضیح نیست که سیاست خارجی مستقل از سیاست داخلی وجود ندارد و این دو نوع سیاست دو روی یک سکه و مکمل یکدیگرند. تفاوت اساسی اما در مخاطبین آنها نهفته است. اگر حکومتها در سیاست داخلی با شهروندان خود طرفند و در صورت نداشتن مشروعیت می توانند با اتکا بر انحصار اعمال قهر، اراده خود را ولو با زور به مردم تحمیل کنند، در سیاست خارجی چنین وضعیتی وجود ندارد. هر دولت در عرصه بین المللی با دولتهای برابر حقوق روبروست. در این گستره امکان تحکم و انتظار فرمانبری، لااقل در زمانه ما ناممکن است. این واقعیتی است که رهبران جمهوری اسلامی در دو دهه گذشته همواره نسبت به آن بی اعتنا بوده اند. آنان در چارچوب استراتژی به غایت عقل ستیزانه و پندارگرایانه خود، با اتکا بر دکترین های "صدور انقلاب" یا "ام القرا اسلامی" از طرفی کوشیده اند واقعیتهای عینی را با ماجراجویی و توپ و تشر به اطاعت از خواسته های ذهنی خود درآورند؛ به عبارت دیگر با حرکت از یک ایده آل و بدون در نظر گرفتن تناسب قوا، جهان پیرامون را به میل خود تغییر دهند و از سوی دیگر تلاش نموده اند در تنگناهای داخلی، از گذر دشمن تراشی های کاذب و تنش فزایی های مصنوعی و ایجاد یک فضای ملتهب و پر هیاهو در مسائل سیاست خارجی، یا بر مشکلات داخلی سرپوش گذارند و یا سیاست معینی را در عرصه داخلی دیکته کنند. نگاهی به کارنامه بیست ساله جمهوری اسلامی در عرصه سیاست خارجی و یاد آوری رویدادهایی چون اشغال سفارت آمریکا در تهران، پافشاری بر تداوم جنگ با عراق، حوادث خونین مکه، حمایت مادی و معنوی از جنبشهای افراطی در منطقه، فتوای قتل سلمان رشدی، به عهده گرفتن نقش دایه مهربانتر از مادر در مورد فلسطین و عناد با روند صلح خاورمیانه و نیز اعزام آدمکشان به خاک کشورهای دیگر برای شکار فعالین اپوزیسیون، بیانگر این واقعیت است که منافع ملی ایران در

این راستا، به کرات در پای رویاهای مکتبی و یا بی کفایتی های سران نظام جمهوری اسلامی قربانی شده است. سیاستی که برای ایران جز بدنامی، انزوا و انفرادی سیاسی و اقتصادی و بدگمانی همسایگان، هیچ چیز به همراه نداشته است.

سیاست خارجی جمهوری اسلامی در قبال همسایه شرقی ما افغانستان نیز از این قاعده مستثنی نبوده است و این کشور نمونه برجسته ایست که دو خود ویژگی یاد شده سیاست خارجی جمهوری اسلامی در رابطه با آن، به روشنی خودنمایی می کند. اگر حمایت از جنبش اسلامی افغانستان در مقابله با اشغال نظامی این کشور توسط شوروی را به دلیل قربایت مسلکی این جنبش با رهبران نظام جمهوری اسلامی تا مقطع خروج نیروهای شوروی از خاک افغانستان - صرفنظر از فایده یا زیان این سیاست - لااقل امری قابل فهم تلقی کنیم، اما این سیاست پس از خروج کامل نیروهای شوروی و به قدرت رسیدن جناح های معتدل مجاهدین افغانی، سیاستی است خردستیز و گره گرایانه، که نه از دریچه منافع ملی ایران بلکه از منظر تنگ مصالح حقیرانه مکتبی نگریسته شده است. پافشاری بر تقویت گروههای بی اهمیت شیعه - که کمتر از ۱۰ درصد جمعیت این کشور را تشکیل می دهند - در مقابل جناحهای معتدل و معقولتر به رهبری برهان الدین ربانی و احمد شاه مسعود و مآلاً تضعیف مجموعه این حرکت و هموار کردن راه برای قدرت یابی گرایشهای افراطی از نوع طالبان، توجیه ناپذیر و حاکی از محدودیت افق دید و غیر واقع بینی آن بخش از رهبران جمهوری اسلامی است که سیاست خارجی ایران را در سالهای اخیر، همواره تابعی از علائق مکتبی خود کرده اند. در واقع می توان عروج هیولای طالبان را تا حد معینی نتیجه این ندانم کاری و ناشی از غیر واقعی بودن معادلات سیاسی خوشباورانه و پیامد منطقی آن قلمداد کرد.

اینک اوضاع در مرز دو کشور پر تنش و بحرانی است. به دنبال پیروزیهای نظامی طالبان در صفحات شمالی افغانستان و سقوط مزار شریف، تعدادی از دیپلماتهای جمهوری اسلامی و یک خبرنگار ایرانی به اسارت نیروهای طالبان در آمده و بطرز وحشیانه ای به قتل رسیدند. اجساد ۹ تن از کشته شدگان، پس از فشارهای بین المللی سر انجام به ایران بازگردانده شد. مانورهای گسترده نظامی جمهوری اسلامی در مناطق مرزی شرق کشور و هشدارهای مکرر برای استفاده از راههای قهر آمیز، تا کنون در مقابل طالبان بی تاثیر بوده اند. اینان جمهوری اسلامی را متهم می کنند که تلاش دارد در افغانستان یک حکومت شیعه بر سر کار آورد. جمهوری اسلامی برای اولین بار در حیات بیست ساله خود با نیروی طرف مقابل است که به میثاقها و قراردادهای بین المللی بیش از خود او بی اعتناست! این امر بر درماندگی رهبران

تهران افزوده و آنان را بر سر خشم آورده است. نباید فراموش کرد که رهبران جمهوری اسلامی در سالهای اخیر بارها از پیشروی طالبان در مقابل نیروهای متحد شمال ابراز خرسندی کرده بودند. آنان همچنین آزمایشات هسته ای پاکستان - یعنی بزرگترین پشتیبان نظامی طالبان - را ستوده اند و با افتخار از "بمب اتمی اسلامی" یاد کرده اند! حمله موشکی اخیر آمریکا به مواضع طالبان مانع از آن نبوده است که سران نظام یکبار دیگر همبستگی خود را با این آدمخواران در مقابله با "استکبار جهانی" مورد تاکید قرار ندهند. سران جمهوری اسلامی حتی در جریان کنفرانس اسلامی تهران، در یک زدو بند پشت پرده با عربستان سعودی و پاکستان - یعنی متحدین اصلی طالبان - از ارائه کرسی خالی افغانستان در این کنفرانس به دولت ربانی خودداری کرده اند. حقا باید گفت "خود کرده را تدبیر نیست!"

اینک جمهوری اسلامی رود روی "برادران مسلمان" خود قرار گرفته است. روزنامه های رسمی کشور پر است از حملات تبلیغی علیه طالبان و پشتیبانان پاکستانی آنان و خط و نشان کشیدن ها و تهدیدهای نظامی. طس سالهای گذشته و به هنگام سرمایه گذاری بر روی گروههای شیعه و در گیر شدن در سیاستهای گروه گرایانه که عملاً روند تثبیت داخلی همسایه شرقی ما را ناممکن ساخت، کسی به پیامدهای چنین سیاستی نمی اندیشید. اکنون تلاش می شود با لشکر کشی و مانور نظامی و تهدید، جبران مافات شود. تندروهای حاکمیت بر طبل جنگ علیه طالبان می کوبند و با بسیج یک ارتش ۲۰۰ هزار نفری در مرز افغانستان به دنبال ایجاد فضای اضطراری یادشده برای جبران فرصتهای از دست رفته دیپلماتیک و بیش از آن، تسویه حسابهای جناحی هستند. البته به نظر نمی رسد که آنان بطور جدی به دنبال ماجراجویی نظامی در افغانستان باشند، چرا که نیک می دانند وارد شدن در خاک این کشور بسان گام گذاشتن در باتلاقی بدون بازگشت است. اما آنچه که از این غوغا سالاری باقی می ماند، رفتن به سراغ مخالفین داخلی است. تندروها می کوشند با استفاده از تبلیغات چنگی بیش و پیش از همه به فضای نسبتاً باز مطبوعاتی داخل کشور پایان دهند. بیهوده نیست که پس از فرمان غلاظ و شداد رهبر نظام خامنه ای، در مورد بسیج عمومی علیه طالبان، ابتدا روزنامه "توس" به "جرم" اشاعه سیاست جنگ ستیز و توصیه برای یافتن راه حل های غیرنظامی و دیپلماتیک در مورد بحران افغانستان، به تعطیلی کشانده شده و مسئولین طراز اول آن جملگی بازداشت می شوند و سپس هفته نامه "راه نو" مورد غضب واقع شده و توقیف می شود.

روابط بحرانی با افغانستان، اگر چه یکبار دیگر ورشکست سیاست خارجی تندروهای حاکمیت

تنور داغ انتخابات، نان چه کسی را خواهد سوزاند؟

بیژن برهمندی

دومین اشکال مقررات مربوط به انتخابات، بی طرف نبودن نهادی است که می خواهد به تشخیص صلاحیت داوطلبان بپردازد. طبق قوانین جمهوری اسلامی، اعضای شورای نگهبان بوسیله ولی فقیه انتصاب می شوند. اگر قرار باشد، همین منصوبین ولی فقیه، صلاحیت اعضای مجلس خبرگان را تعیین کنند، مجلسی که به این ترتیب تشکیل می شود، درعمل زیر نفوذ ولی فقیه است و فاقد صلاحیت لازم برای انتخاب آزادانه رهبر خواهد بود. چنین مجلسی صلاحیت مورد نیاز برای کنترل فعالیتهای رهبر را نیز نخواهد داشت. فقدان همین اصل ساده بی طرفی در هر نوع انتخاباتی، می تواند آنرا بکلی از اعتبار بیاندازد و به بازیچه ای در دست حکومتگران تبدیل کند. جالب است که باوجود طرح وسیع این مطالب در سطح جامعه، برگزارکنندگان انتخابات و نیز واضعین قوانین معیوب و جهت دار مذکور، هیچ جواب قانع کننده ای برای میلیونها خواننده مطبوعات ندارند و تنها حربه ای که در دستشان است، نسبت دادن این اعتراضات به "دشمنان انقلاب" و "عوامل خارجی" و "عناصرمشکوک" است!

سخنان اخیر علی خامنه ای در مقابل فرماندهان نیروهای نظامی و انتظامی، و تمجید از آزادی اسلامی و حمله به آزادی مطبوعات و تعرض خشونت آمیز نسبت به کسانی که علیه او و منافع جناح حامی اش مقاله می نویسند نمونه متداولی از چگونگی برخورد حاکمان به اعتراضات معقولی است که معایب نظام را در مقابل چشم مردم، افشا می کنند. حرکات سراسیمه ولی معنی دار هواداران نامبرده در یورش به نشریه توس و دستگیری تعدادی از اعضای آن برای مردم معنائی جز این ندارد که جناح شکست خورده در انتخابات، در یک نبرد متمدنانه با مخالفین خود، و در عرصه بحث و اظهارنظر، قادر به دفاع از خود نیستند و منافع گروهی انباشته از سالهای اختناق را نمی توانند با استدلال و منطق حفظ کنند. چنین است که خشونت را بجای آن برمی گزینند.

انتخابات خبرگان و اهمیت آن در آینده جنبش مردمی

این واقعیت را هرگز نباید نادیده گرفت، که علیرغم اعتقاد نظری شخص خاتمی و بخش هائی از نیروهای هوادارش در حکومت به تئوری ولایت فقیه، بسیاری از مردم، بخش های مهمی از روحانیت و نیز قسمت مهمی از جنبش روشنفکران مسلمان و به طریق اولی، نیروهای غیرمذهبی و لائیک، نه فقط اعتقادی به ولایت فقیه ندارند و وجود چنین مقامی را در سازماندهی قدرت سیاسی غیرضروری ارزیابی می کنند، بلکه بویژه نقش بسیار ارتجاعی و بعدی فعلی نظام را در مقابله با جنبش مردمی بچشم دیده و در عمل آزموده اند. این مخالفت ها که عمده تا "ثمره تجربه اندوزی نیروهای اسلامی در جریان تجارب تلخ و خونبار نزدیک به بیست سال حاکمیت مذهبی است، اینک دامنه خود را تا حد تجدیدنظرتللی بنیانگذاران تئوریک این نظریه نیز گسترانیده و گفته می شود که آیت الله منتظری، در جزوه ای بنام "نظارت فقیه" که اخیراً در نشریه "راه نو" منتشر شده است، بخشی از میبانی ولایت مطلقه را مورد ارزیابی مجدد قرار داده است.

با اینحال، و علیرغم نیرومندی و گسترده گی جنبش ضد ولایت فقیه، تحولات گام به گام در کشور و پای بندی خاتمی به روش های قانونمندان در پیشبرد شعارهای انتخاباتی اش همه هواداران جنبش را، نسبت به انتخابات مجلس خبرگان و سرنوشت آن، حساس و علاقه مند کرده است.

واقعیت این است که خاتمی و نیروهای سیاسی هوادارش در حکومت، در نبرد روزمره ای که با رقبای خود دارند و بویژه با شناختی که از دزدگی مردم از نیروهای تصامیت خواه بدست آورده اند، از هر مبارزه ای با رقیب که به رای و نظرخواهی مردم بیانجامد، استقبال می کنند. از همین روست که در ماههای اخیر، نیروهای طرفدار خاتمی، تبلیغات وسیعی را درباره داغ کردن تنور انتخابات خبرگان و ضرورت شرکت میلیونی مردم در آن برافراشته اند.

با نزدیک شدن موعد انتخابات مجلس خبرگان، مبارزه برای تامین شرایط مناسب انتخابات نیز شدت گرفته است. این مبارزه در گام اول فشار خود را بر حذف مرانعی گذاشته است، که شورای نگهبان، تحت پوشش نظارت استصوابی، برای دستچین کردن کاندیداها استوار کرده است. مانع عمده در این زمینه تشخیص اجتهاد داوطلبان شرکت در انتخابات است، که اینک برای اولین بار در تاریخ شیعه، بصورت کنکوری برای مدعیان اجتهاد برگزار می شود! بدین ترتیب، شورای نگهبان که تمام اعضای اصلی آن، خود داوطلب شرکت در انتخابات هستند، درعین حال نقش ممحن را نیز ایفا می کنند تا اجتهاد رقبای احتمالی خود را به رسمیت بشناسند!

متأسفانه موضوع پراهمیت وضع قوانین و مقررات در جمهوری اسلامی در تمام دوران حکومت روحانیت، در بسیاری از موارد، نه در شرایط آرامش سیاسی و براساس تعقل و همه جانبه نگری، بلکه در متن یک مبارزه قدرت انجام گرفته است. این ویژگی، مقررات و یا قوانین تنظیم و تصویب شده را، مغرضانه، متناقض و جهت دار کرده اند و از این دیدگاه قوانین معیوبی بشمار می روند.

با اینحال، از آنجا که قانونگذاری در ایران، جز در موارد استثنائی، درمتن اختناق و سرکوب انجام گرفته و هیچ امکائی برای داوری نسبت به آنها وجود نداشته است، این تناقضات و معایب، غالباً از چشم مردم به دور مانده و حکام، بی دردمر به اجرای آنها نائل آمده اند.

موضوع مقررات مربوط به تشخیص اجتهاد داوطلبان مجلس خبرگان نیز، که باید بوسیله فقهای شورای نگهبان انجام شود، از آن نوع مقرراتی است که در زمان تدوینشان، جناح غالب - که آن زمان اتحاد راست سنتی و طرفداران رفسنجانی بود - به قصد حذف روحانیون خط امامی و نیز روحانیون مستقل، بدانها متوسل شده بود و از آنجا که نه مردم و نه "قریبانیان"، فرصت اظهارنظر و ابراز مخالفت نداشتند، مقررات مربوطه تدوین، تصویب و اجرا شد!

اقتدار فعلی جنبش مردم، که بحث درباره همه مسائل اجتماعی را به کوجه و خیابانها کشانده است، لائق در دو زمینه پراهمیت، معایب مقررات مربوط به مجلس خبرگان را به بحث عمومی تبدیل کرده و در نشریات بازتاب گسترده ای یافته است.

موضوع اول، به زیر سوال بردن "منطقی" است که براساس آن، گویا باید فقط مجتهدین به مجلس خبرگان راه یابند. اینک این اعتراض از همه جا برخاسته است که اگر مجتهدین مجلس خبرگان قرار بود ولی فقها را تنها بر اساس صلاحیت فقهی اش برگزینند، این منطق که مجلس مذکور می بایست محل تجمع مجتهدین باشد، درست می بود. اما واقعیت اینست که طبق تعاریف واضعین تئوری ولایت فقیه، این سمت براننده فقیهی است که علاوه بر دانش ایدئولوژیک، برامور اقتصادی، اجتماعی، سیاسی ومسائل بین الملل نیز آگاه باشد. اینک معترض به شرایط انتخابات مجلس خبرگان می پرسند، تشخیص صلاحیت ولی فقیه در زمینه های سیاسی، اجتماعی وحقوق و سیاست های بین المللی با چه کسی است؟

مجتهدین حوزه های علمیه ممکن است بتوانند صلاحیت فقهی رهبر را تشخیص داده و به رسمیت بشناسند، اما صلاحیت سیاسی اجتماعی او را چه کسی تشخیص خواهد داد؟

واضح است که مقررات مذکور، از آنجا که در پشت درهای بسته ودرون بحث و اظهارنظر، تدوین و اجرا شده اند و تنها مدارک اعتبارشان تامین اهداف کوتاه مدت قانونگذار بوده است، اینک که به شکرانه فضای باز مطبوعاتی، اعتراضات به معایب این مقررات شکل می گیرند، اعتبار آنها نیز در ذهن مردم فرو می ریزد و قانونگذاران هم که کمترین آمادگی برای جوابگوئی ندارند، بر فشارخود علیه آزادی مطبوعات می افزایند.

بدنیال طرح همین پرسش پراهمیت بود که کسانی از نیروهای سیاسی بی آنکه مجتهد باشند، به مثابه کارشناسان مسائل سیاسی و اجتماعی خود را کاندیدای مجلس خبرگان کرده اند و در انتظار تشخیص صلاحیت خود هستند. چنین است که اینبار نزدیک ۴۰۰ داوطلب، به همین قصد ثبت نام کرده اند.

به مناسبت دهمین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی ایران "چند دریا اشک می باید، تا در عزای اینهمه مرده بگیریم" ؟

محمد مراد فرزانش

یا سه سوال و پاسخ اگر در آن غالبها ننگند و جوخه مرگ، صدها زن و مرد، از گروههای مختلف سیاسی، با کمتر از پنج دقیقه، سوال و جواب به جوخه اعدام سپرده شدند

زنجر حوادث، تاریخ است و این تاریخ اگر از روایت پیشرفت به آن نگریسته شود تنها هیولایی است که از روی نعش انسانها عبور می کند، تا به اصطلاح به پیشرفت دست یابد و چنین است که تاریخ با فاجعه درهم آمیخته شده است. منطق قدرت است که تاریخ را به جلو می راند و البته منطق قدرت، منطق فاجعه است، آنچه که از سپیده دمان تاریخ تا کنون، از قرون وسطی، از پیدادگاههای استالین، از آوشویتس، داخائو و سلولهای اوین و دیگر زندانهای جمهوری اسلامی و نقطه اوج آن تابستان ۶۷ رقم خورده است روایت این فاجعه است.

اخلاق و قدرت باهم جمع شدنی نیستند و اگر قدرت سویه ای همواره به جلو دارد، پس اخلاق نگاهی به خاطره ها و آنچه که از خرابه ها و زباله ها، پیش پای انسان تلنبار شده است می کند، پس اخلاق با حافظه کار دارد و نقش حافظه، بیش از هر چیز یک نقش اخلاقی است و فراموشی است که با قدرت همخانه است و لاجرم با بی اخلاقی توانان. پس عدم فراموشی فاجعه ها یک امر اخلاقی است و فاجعه تابستان ۶۷ یکی از دردناک ترین این فجایع است.

اگر اخلاق را از این منظر می نگرستیم، و فاجعه کشته شدن بیژن جزئی و یارانش را که زندانی کش بود، تبدیل به فرهنگ و خاطره ملی می کردیم و آنرا پایه ای برای دفاع و حمایت از زندانی قرار می دادیم و به این وظیفه به ظاهر کوچک و در واقع بسیار بزرگ پا می فشرديم شاید اندک وقفه ای در زنجر حوادث می توانستیم ایجاد کنیم، پس بگوئیم، فاجعه تابستان ۶۷ را پایه ای همه جانبه، برای نهادین کردن حمایت و دفاع از زندانی با هر مرام و مسلک و فکر کنیم و بی امان و پیگیرعلیه شکنجه، اعدام و خشونت برزمیم.

را بدهند که آنقدر از مسائل بین المللی امروز جهان بی اطلاع بودند، که نمی دانستند، امکان سرنگونی یک حکومت از طریق یک ارتش خارجی، در این زمانه موضوعیت ندارد و پایان قرن بیستم، دورانی است بکلی متفاوت با صدر اسلام و دوران لشکرکشی محمد و عمر.

قبول قطعنامه ۵۹۸ از سوری آیت الله خمینی، امری بود که می بایست، پنج سال زودتر انجام می گرفت تا این مقدار خسارت جانی و مالی به این سرزمین وارد نشود، اما آقا فرموده بود، "صدام باید برود" و مشتی جاه طلب که تنها از طریق استمرار جنگ می توانستند، موقعیت خویش را حفظ کنند و به اضافه مشتی حاجی بازاری که تنها از طریق جنگ می توانستند جیب های خود را از سرمایه های محروم ترین اقشار این مملکت انباشته کنند، مدام بر طبل جنگ می کوبیدند و هلهله سر می دادند که می خواهند صدام را سرنگون و حکومت اسلامی را در کشور همسایه برقرار کنند. اما واقعیت با توهمات آقایان بکلی متفاوت بود و بالاخره صدام ترف و آقا هم مجبور شد جسام زهر را بنوشد، اما مسئولین جمهوری اسلامی، بجای اینکه با احساس مسئولیت، در مقابل مردم ظاهر شوند و بگویند، خطا کرده اند، آستین ها را بالا زدند و برای اینکه محیط رعب و وحشت و ترور ایجاد کنند به جان زندانیان بی دفاع افتادند، زندانیانی که از مهمترین اتهامات آنان، مخالفت با ورود ایران به عراق بود. بازوها که خمینی لقب سربازان گمنام امام زمان به آنها داده بود، در مراحل اولیه بازجویی در سالهای ۶۰ تا ۶۴ از غروب تا صبح با کابل به جان دستگیرشدگان می افتادند و تکلمه اصلی آنها این بود که چرا با جنگ مخالفت می کرده و می کنید.

فاجعه از دیدگاه فرشته تاریخ بنیامین و زنجره های حوادث، باردیگر به طور هولناک تر و وحشتناک تر بوقوع پیوست: یک هیئت از باصلاح دادستانی و شروع محاکمه صحرایی، دو

"سنت ستمیدگان به ما یاد می دهد وضعیت ویژه ای که در آن زیست می کنیم، نه استثنا که قاعده است".

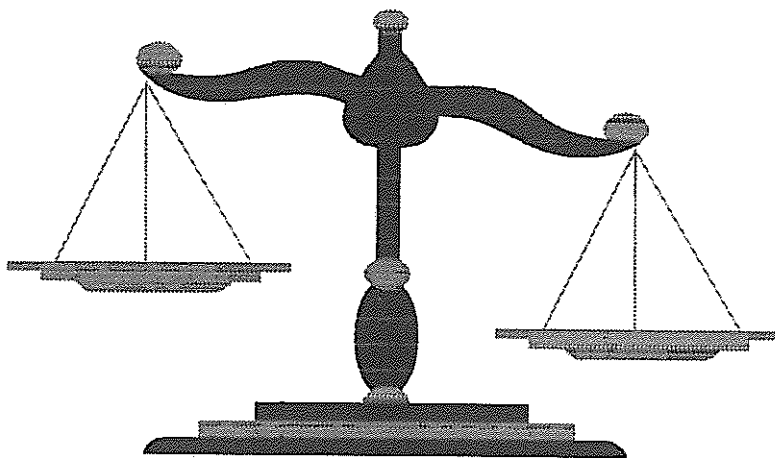
والتر بنیامین

والتر بنیامین، در کتاب خود تحت عنوان "تزهایی درباره فلسفه تاریخ" از فرشته ای به نام فرشته تاریخ سخن می گوید که از بستن بال هایش ناتوان است، زیرا توفانی به نام پیشرفت او را که رو به سوی گذشته دارد، بی اختیار به سوی آینده می راند. چشمان فرشته به گذشته ای دوخته شده است که در نظر ما زنجره ای از حوادث است اما از دید او فقط فاجعه ای واحد است که انبوهی از خرابه ها و زباله ها را پیش پای او تلنبار می کند. من از تاریخ بشر صحبت نمی کنم، که برایم بسیار دور از دسترس است، از چیزی صحبت می کنم که از عنفوان جوانی تا کنون دیده ام و شنیده ام، نوجوانی بیش نبودم که شنیدم رژیم شاه، عده ای از زندانیان را که معروفترین آنان بیژن جزئی بود، بر روی تپه های اوین به گلوله بسته است.

بعدها انقلاب شد و دادگاههای موسوم به دادگاه انقلاب، این رویه را به گونه ای دیگر بر سر امرا و وابستگان رژیم شاه آوردند، دادگاههای که چند دقیقه بیشتر طول نمی کشید و فرمان اعدام صادر می شد و انسانی از حق حیات محروم می شد. در ادامه آن زنجره که ما حوادث می شماریم و در واقع فاجعه است، مسئولین نظام اسلامی کودتا کشف می کردند و باز عده ای در مقابل جوخه اعدام قرار می گرفتند.

با آغاز سال ۶۰، حکومت در تنگنای سیاسی قرار گرفت و تلاش می کرد با اعدام ها محیط رعب و وحشت را در سراسر کشور بگستراند، و صدها صدها مرد، زن، دختر و پسر به جوخه اعدام سپرده شدند، در حالی که بسیاری از این ستمیدگان یک الی دو سال قبل دستگیر شده بودند و اکنون باید تاوان پس بدهند.

این زنجره حوادث، بالاخره به سال ۶۷ کشیده شد، نظام اسلامی که مدام رجز می خواند که می خواهد کربلا را فتح و صدام را ساقط کند، بار دیگر در تنگنا و مخمصه قرار گرفت و آنچه که رویه عمومی آن زنجره حوادث از دید ما و آن فاجعه از دیدگاه فرشته تاریخ به روایت والتر بنیامین بود، انجام گرفت و صدها زندانی بی دفاع به جوخه های اعدام سپرده شدند بسیاری از این اعدام شدگان سرشناس بودند و بسیاری گمنام، در میان آنان پیرمردی ۸۰ ساله چون حسین جودت بود و نوجوان هیجده ساله ای چون علی اثراک و بسیاری از آن ها نوجوانانی بودند که در سالهای ۵۹ یا ۶۰ دستگیر شده بودند و ریش و سبیل آنها در زندان جوانه کرده بود و در سال ۶۷ بعد از تحویل ۷ الی ۸ سال زندان به جوخه اعدام سپرده می شدند، تا تاوان ندانم کاری، مسئولین کشوری



نگاهی به ریشه های چپ مذهبی

ساسان رجالی فر

گرفت، باحادثی که در سازمان مجاهدین خلق ایران پیش آمد و منجر به ایجاد سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر شد، طیف چپ مذهبی از نیروهای غیرمذهبی و مارکسیست فاصله گرفت، چندین گروه کوچک چریکی مانند منصورون، مهدیون، صف و غیره ایجاد شد که همه الگویی از مجاهدین خلق بودند.

با پیروزی انقلاب، طیف وسیعی از نیروهای چپ مذهبی اتوریته آیت الله خمینی را پذیرفتند و طیف گسترده ای از آنها از دایره نفوذ آیت الله خمینی خارج شدند. پس اگر بخواهیم به گونه ای دسته بندی کنیم می توانیم به دو دسته چپ مذهبی اشاره کنیم. طیف چپ مذهبی در حوزه نیروهای جمهوری اسلامی تحت اتوریته آیت الله خمینی، طیف چپ مذهبی خارج از این اتوریته:

۱ - چپ مذهبی خارج از اتوریته آیت الله خمینی

- بزرگترین سازمان چپ مذهبی سازمان مجاهدین خلق بود که نیاز است پایه های فکری ایندولژیک و تحولات آنها به طور جداگانه بررسی شود.
- گروه آرمان مستضعفین: این گروه تحت تاثیر اندیشه های دکتر شریعتی بود، شعار عرفان، برابری، آزادی شعار اصلی این گروه و برداشتهایی رادیکال از مسائل اجتماعی، به روایت دینی بود، این گروه از نخستین گروههایی بود که به مقابله با جمهوری اسلامی پرداخت.
- نیروی منشعب از مجاهدین خلق شاخه لطف اله میثمی: این جریان ناشی از انشعابی بود که لطف اله میثمی از مجاهدین خلق شاخه مسعود رجوی - خیابانی انجام داد، برداشت او از حوادث سیاسی با برداشت مجاهدین خلق تفاوت داشت و آنها مقابله جدی و رودرروی با جمهوری اسلامی را آن هم به شکل مسلحانه نمی پذیرفتند، بلکه معتقد به کار سیاسی - اجتماعی بودند لذا نشریه راه مجاهد را انتشار می دادند.
- جنبش مسلمانان مبارز: تحت سرپرستی دکتر حبیب اله پیمان، ترکیبی از گونه ای روایت مارکسیستی - روانشناسانه متمایل به اریک فروم پایه های فکری این شاخه را می سازند.
- جنبش مردم ایران (جاما) تحت رهبری دکتر کاظم سامی.
- هواداران شریعتی گرایش احسان شریعتی: این گرایش تحت تاثیر اندیشه هائی از مکتب فرانکفورت و حل انتقادی هستند و مدتها نشریه خندق را انتشار می دادند.
- جناح چپ نهضت آزادی، این گرایش در حوالی سالهای اول انقلاب از نهضت آزادی انشعاب کرد و برداشتهایی چپ تر از نهضت آزادی نسبت به حوادث ایران داشت، مهمترین شخصیتهای این گرایش عزت اله سبحانی، مهدی جعفری وحسن حبیبی بودند، اگرچه بعدها حسن حبیبی به دستگاه دیوانی جمهوری اسلامی پیوست اما اینان کار و فعالیت خود را ادامه دادند و اکنون نشریه ایران فردا را انتشار می دهند.

۲ - چپ مذهبی تحت اتوریته آیت اله خمینی

- این نیروی مذهبی که از طیف های گوناگون تشکیل می شوند، برروی رهبری آیت اله خمینی توافق عمومی دارند اما همه از برداشت ها و روایت های چپ که در سالهای پیش از انقلاب گفتمان عمومی جامعه بود متاثر هستند و بودند.
- روحانیون مبارز: طیف روحانیونی بودند، که بیشتر متاثر از عمل اجتماعی مجاهدین خلق، و متاثر از اندیشه های دکتر علی شریعتی بودند، رفسنجانی، هاشمی نژاد، آیت اله طاهری، منتظری، کروب، خویی ها از چهره های شناخته شده آنان هستند.
- روحانیون بیدار: مهدی هاشمی و گروهش معروف به آیت الله اکبر که بعدها به هدفها معروف شدند، متاثر از صالحی نجف آبادی و کتاب معروفش به نام شهید جاوید بودند. در سالهایی که این جریان شکل گرفت، این اندیشه که روحانیون می بایست به کار و شغل اجتماعی بپردازند و از طریق سهم امام

هنگامی که بعد از شهریور ۱۳۲۰، فضای سیاسی ایران به طور گسترده گشایش یافت، حزب توده ایران، فرصت جولان یافت و گفتمان عمومی را با مباحث و اندیشه های چپ آشنا نمود. به تدریج برخی از مسلمانان که از جنبه ایندولژیک، مواضع دفاعی یا تهاجمی در برابر جنبش فکری مارکسیستی داشتند، به تشکیل نهفتی دست زدند که به "نهضت خدایرستان سوسیالیست" معروف شد و اولین هسته های آن در سال ۱۳۲۲ شکل گرفت. پایه گذارانش جوانانی بودند مسلمان و پرشور که ابتدا در واکنش به گسترش گرایش های سیاسی و فکری، ضد دینی یا غیردینی در میان جوانان بویژه دانش آموزان و دانشجویان گردهم آمده بودند.

تجمع آنان در آغاز صرفا رنگ دینی و معرفی اسلام به دیگر جوانانی داشت که در محله و مدرسه با آنها حشرونشر داشتند، کار روی قرآن و نهج البلاغه از یکسو و ضرورت مطالعه اندیشه های جدید بویژه مطالعه مارکسیسم و سوسیالیسم و برخورد فعال با نیروهای فکری و سیاسی در جامعه آن روز ایران به سرعت افق نگرش و نیز قلمرو فعالیت آنها را توسعه داد و ظرف چند سال به یک گروه فعال سیاسی و فکری تبدیل شدند و هویتی نو از ترکیب اندیشه دینی با افکار و اندیشه های اجتماعی را به جامعه آن دوران معرفی نمودند. محمد نخشب، دکتر کاظم سامی، حبیب اله پیمان، علی شریعتی، محمد حنیف نژاد، عزت اله سبحانی معروفترین آنان بودند. اینان روایت خاصی از اسلام داشتند و می گفتند، چون اسلام در جوهر و ذات خوددینی است عدالت خواه و اصولا هدفی جز تامین عدالت و کرامت و آزادی و تکامل انسان ندارد پس در هر زمان باید بهترین راه برای نیل به این هدفها را یافت و پیش گرفت. می گفتند در عصر ما سوسیالیسم بهترین راه برای تامین عدالت اجتماعی است و لذا مسلمانان نباید در قبول این راه حل تردید کنند. زیرا سوسیالیسم وسیله و راهنماست برای نیل به عدالت و آزادی و تکامل انسان. هدف اصلی بعثت انبیا نیز عدالت و آزادی بوده است. اینان در عین حال به نقد مارکسیسم می پرداختند که بین زیربنای فکری مارکسیسم یعنی ماتریالیسم و روینای اجتماعی آن، سوسیالیسم پیوند ارکانیک وجود ندارد و این دو مقوله لازم و ملزوم یکدیگر نیستند یعنی برای سوسیالیست بودن لازم نیست که ماتریالیست باشید.

"نهضت خدایرستان سوسیالیست" بیست سال عمر کرد و چند نام عوض کرد و تا پیش از اعلام رسمی و آشکار هویت تشکیلاتی نام نهضت آزادی مردم ایران داشت و بین اعضا هواداران به اختصار نهضت خوانده می شد. در دوران حکومت دکتر مصطفی با نام جمعیت آزادی مردم ایران فعالیت می کرد. چندی بعد از کودتای مرداد ۳۲ به حزب مردم ایران تغییر نام داد و تا آخر عمر حزب، یعنی در سال ۴۳ همین نام و قالب را حفظ کرد.

با حوادث ۱۵ خرداد ۴۲ و ظهور پدیده ای بنام آیت الله خمینی و سرکوب شدید نیروهای مذهبی توسط رژیم شاه، مشی قهرآمیز در طیف نیروهای چپ مذهبی مطرح شد. طرح مبارزه قهرآمیز و مسلحانه نخست توسط "جاما" مطرح شد. فعالیت این جریان در دو شاخه تدارک آمادگی (شاخه مخفی) و شاخه علنی (آماده سازی فرهنگی - چاپ و پخش) صورت می گرفت. در این اثنا جریانی دیگری بنام حزب ملل اسلامی در طیف مذهبی ظهور کرد که سودای مبارزه مسلحانه و تلاش در تلفیق سوسیالیسم و اسلام داشت، این جریان با کوشش افرادی چون محمد کاظم بجنوردی، ابوالقاسم سرحدی زاده، محمد جواد حجتی کرمانی، مصطفی مفیدی و مظاهری شکل گرفته بود که جملگی پیش از اقدام عملی دستگیر شدند.

با ظهور حسینیه ارشاد، پدیده ای بنام دکتر علی شریعتی مطرح شد که اندیشه هایش ترکیبی از اسلام، مارکسیسم، اگزیستانسیالیسم و بود و زمینه ساز گسترش و تقویت بنیادهای فکری - فرهنگی روایت چپ از اسلام، و بالاخره معروفترین سازمان چپ اسلامی بنام مجاهدین خلق ایران شکل گرفت که ترکیبی از اندیشه های اسلامی با مارکسیسم به روایت حزب توده ایران بود.

کتاب شناخت نوشته حنیف نژاد، ترکیبی از اصول روش رئالیسم حسین طباطبائی با نظریه شناخت از خلال کتب ارانی بود. همچنین اقتصاد به زبان ساده، چیزی جز خلاصه کتاب اصول علم اقتصاد نوشین نبود. گفتمان چپ بدین شکل در طیف نیروهای مذهبی شکل و قوام

زندگی نکنند بشدت تقویت شد. لذا بسیاری از آنها به کارهایی مثل جوشکاری، بنایی، کشاورزی می پرداختند.

دستر تحکیم وحدت: طیف گسترده ای از دانشجویان مسلمان بودند که در دانشگاه در مقابله با مارکسیست ها و مجاهدین خلق، هویت ویژه ای برای خود دست و پا می کردند، دفتر تحکیم وحدت، اتحادیه انجمن اسلامی دانشگاهها بودند. در سال ۱۳۶۸ که کنگره این دفتر، اعلام شد، مارکسیسم - لنینیسم منسجم ترین تئوری ضد امپریالیستی است، و بسیاری از آنان شروع به مطالعه اقتصاد سیاسی مارکسیستی کردند، مجموعه نوارهایی که فرج اله میزانی برای یک روحانی از روی کتاب سرمایه ضبط کرده بود، در بین اعضای این گروه دست به دست می گشت. بزرگترین عمل این دانشجویان اشغال سفارت آمریکا بود، عباس عیدی، سعید حجاریان، اصغرزاده، سیف الهی از مهمترین عناصر این جریان بودند.

مجاهدین انقلاب اسلامی: هنگامی که در سازمان مجاهدین خلق، انشعابی بنام سازمان پیکار اتفاق افتاد، گروههای کوچک مذهبی که سعی می کردند از مارکسیست ها فاصله بگیرند بوجود آمدند. گروه منصورون، صف، مهدویون، ... و چندین گروه دیگر این طیف را تشکیل می دادند، با پیروزی انقلاب، با گسترش سازمان مجاهدین خلق ایران و دیگر سازمان های چپ، اینان که در طیف حکومتی قرار داشتند، تشکیل گروهی بنام مجاهدین انقلاب اسلامی دادند و در امجدیه اعلام موجودیت کردند، "ابوالحسن بنی صدر" در آن دوران نقشی در این مورد ایفا کرد و هم او بود که در امجدیه بعد از اعلام موجودیت این سازمان سخنرانی کرد. با تحولات بعدی انشعاب بزرگی در این سازمان انجام گرفت و طیف گسترده ای از آنان به سود راست سنتی انشعاب کردند، مرتضی نبوی، احمد توکلی ... معروفترین آنها بودند. و طیف چپ آنها مرکب از بهزاد نبوی، محمد سلامتی، محسن آرمین ... به سوی چپ گرایش پیدا کردند.

حوادث سالهای اخیر، درواقع غالب های سازمانی را دگرگون کرد و پچای اینکه طیف های گوناگون را در هویت سازمانی آنها بشناسیم، می توان آنها را در برنامه اجتماعی آنها طیف بندی و دسته بندی کرد. طیف چپ مذهبی بیرون از اتوریته آیت الله خمینی، از آنجا که تحت پیگرد بود و فرصت نکرد در فعالیت اجتماعی - سیاسی واقعی قرار بگیرد، لذا روزیروز اعضا و هواداران خود را از دست دادند و از جنبه تئوریک هم از آنجا که پایه های اجتماعی گسترده نیافتند، نتوانستند تئوریهای خود را نیز گسترش دهند. اما طیف درون اتوریته آیت الله خمینی از آنجا که در کار اجرایی قرار داشت، مدام در کوران توفانهای ونسیم های واقعیت قرار می گرفت و ناچار از جنبه تئوری و نظری به بازبینی و نقد و بررسی اندیشه ها و نظریات خود می پرداختند. لذا اکنون می توان در طیف نیروهای چپ مذهبی در حوزه اتوریته آیت الله خمینی سه گرایش را از هم تمیز داد.

۱ - چپ تمام گرا ۲ - چپ سنتی ۳ - چپ نو اندیش

۱ - چپ تمام گرا: اطلاق واژه چپ به این نیروی سیاسی بسیار بحث انگیز است، عده ای آنها را یک گرایش فاشیستی می خوانند، اما اگر مبنای تعریف را بر این قرار دهیم، که این نیرویی است که از گرایش چپ اسلامی می آیند، می توانیم آنها را چپی بنامیم که آنقدر با پدیده های دوران مدرن مسئله دارند که به اشتلاف با راست سنتی و حتی گرایش فاشیستی کشیده می شوند. این جریان که پایه های فکری خود را از گرایشی درنقد مدرنیته با روایت خاصی از هایدگر می گیرد با مفاهیمی چون دموکراسی، آزادی، مظاهر مدرنیسم عناد دارد، لذا پایه هایی برای هویت خویش در فرهنگ اسلامی می جوید. اینان اگر چه در شعارها و نوشته هایشان به مخالفت با سرمایه داری، تکنولوژی و ... می پردازند، اما شکل ایدئولوژیک آنها، یک ایدئولوژی تمام گرا است که عملا در عمل اجتماعی کارشان به خشونت کشیده می شود، اینان بیشتر در تشریه صبح نقطه نظریات اصلی خود را اشاعه می دهند، بررسی پایه های فکری آنها نیاز به بحثی جداگانه دارد.

۲ - چپ سنتی: بخشی از مجاهدین انقلاب اسلامی و فعالین دولت میرحسین موسوی هسته اصلی این گرایش را می سازند، این نیروی سیاسی را از این جنبه سنتی می نامیم، چونکه پایه های فکری و برنامه اجتماعی آنها چیزی جز برنامه احزاب چپ سنتی در دنیا و ایران نیست. در زمینه اقتصادی دفاع از اقتصاد مختلط دولتی، تعاونی، خصوصی است، لذا این گونه ای سوسیالیسم دولتی در کشورهای در حال توسعه است. از جنبه سیاسی می

توان گفت دربینانهای فکری آنان دموکراسی نه یک مفهوم اصولی بلکه یک امر تاکتیکی است، امری که در برنامه احزاب کمونیست و احزاب ملی - سوسیالیست در آسیا و آفریقا درده قبل همیشه صادق بوده است. اینان تا وقتی در اپوزیسیون هستند از دموکراسی دفاع می کنند، اما از آنجا که پروژه دولتی دارند، به محض رسیدن به قدرت دولتی سعی می کنند، امردموکراسی و آزادی برای خودی ها و محدودیت را برای غیرخودها طرح کنند.

۳ - چپ نو اندیش:

جریان نو اندیش، بیشتر در روشنفکران دینی خود را تبلور و تعیین می بخشد، عباس عیدی، سعید حجاریان، اکبرگنجی، علیرضا علوی تبار، ماشاءالله شمس الواعظینی، مجید محمدی و ... از مهمترین چهره های این جریان هستند.

مهمترین عنصر تفکر آنها، عنصر دموکراسی به روایت حقوق بشر است، لذا بیشتر در پی دنبال کردن گسترش جامعه مدنی در حوزه هایی غیر از حوزه هایی دولتی هستند.

اینان معتقدند در دوران کنونی، راهی بجز سیستم سرمایه داری وجود ندارد. لذا نیروی چپ می باید با گسترش سازمانهای دموکراتیک، سندیکاها، نهادهای مختلف فرهنگی هرچه بیشتر نیروهای اجتماعی را متشکل کند و به صحنه اجتماعی بکشد و نگذارد راست سنتی و راست مدرن به طور عنان گسیخته به بینانهای اجتماعی - فرهنگی جامعه یورش ببرند از منظر این جریان، بدون آزادی از هیچ عدالت اجتماعی نمی توان به دفاع برخواست و تنها از طریق آزادی است که می توان در یک میدان رقابت گسترده فضاهایی را برای نیروهای پائین اجتماع و چپ فراهم کرد. باید در یک چالش همگانی با دولت، مدام با آنها در چارچوب قرارداد اجتماعی به مقابله برخاست. در واقع چپ نو اندیش، براین واقعیت پامی فشرده که چپ امکان پروژه دولتی ندارد.

در پایان باید گفت بخشی از نیروهایی که روزگاری در طیف چپ مذهبی قرار داشتند، بتدریج جذب نیروهای دولتی شدند و با مسئولیت های دولتی که گرفتند، به گرایش راست مدرن تغییر موضع دادند. بسیاری از کادرهای حزب کارگزاران سازندگی از این نمونه اند که اگر چه، آنها در طیف چپ مذهبی قرار داشتند، اینک بیشتر در پروژه راست مدرن قرار دارند.

هیاهوی جنگی ...

اسلامی ایران را در معرض قضاوت همگان قرار می دهد، برای آنان لااقل این حسن را دارد که در سایه یک جنجال و هیاهوی جدید، اهداف داخلی خود را که همانا سرکوب آزادی و بازگرداندن فضای اختناق به جامعه است، با پیگیری دنبال کنند. اما آنان حتی اگر در این زمینه به موفقیت های موقت نیز دست یابند، هرگز قادر نخواهند شد فرصتهای دیپلماتیک از دست رفته در مورد افغانستان را جبران کنند. جمهوری اسلامی عامل زمان و تاثیر گذاری بر حوادث افغانستان را از دست داده است و این اهمال خطائی است نابخشودنی و ضربه بزرگی است به منافع ملی ایران. یک ماجراجویی نظامی احتمالی هم آب رفته را به جوی باز نخواهد گرداند و تنها به فاجعه ای تازه خواهد انجامید.

اینک با سقوط بامیان و مزار شریف، نیروهای طالبان بر ۹۰ درصد خاک افغانستان مسلط شده اند و همسایه محروم و محنت زده ما می رود تا دچار بختک یک حاکمیت سیاه و خونریز مذهبی شود که در کنار جمهوری اسلامی ایران و جمهوری اسلامی پاکستان، سیمای دیگری از حکومت اسلامی را به معرض تماشا خواهد گذارد. پیامدهای سیاسی چنین رویدادی برای منطقه و بویژه همسایگان مستقیم افغانستان، با توجه به خصلت پرخاشگرانه طالبان ناگوار خواهد بود و مرزهای شرقی ما را دچار نا امنی خواهد ساخت. هم اکنون طالبان به صراحت اعلام کرده اند که "افغانستان یعنی فقط حکومت پشتونها". چنانچه سیاست قوم کشی آنان - همانگونه که اخیرا قتل عام شیعیان هزاره در مزار شریف و بامیان نشان داد - در مورد دیگر اقوام ساکن این کشور نیز پیگیری شود، به زودی ایران و تاجیکستان و ازبکستان با اصواج انسانی یک مهاجرت ۷ تا ۸ میلیونی روبرو خواهند شد، که پیامدهای اجتماعی - اقتصادی آن برای این کشورها نامعلوم و خطرناک خواهد بود. لذا بحران کنونی افغانستان، رویدادیست که فراتر از مرزهای این کشور، افق سیاسی منطقه آسیای میانه را تیره می سازد. پیش نمای شکست دیپلماسی جمهوری اسلامی در این عرصه، تنها بر چنین زمینه ایست که یکبار دیگر با قدرت خودنمایی می کند.

گفتگو با آقای پرفسور شاهین فاطمی درباره معضلات اقتصادی ایران

"توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی دو روی یک سکه اند!"

پرسشگر: بابک امیر خسروی

سرمایه گذاری در صنعت و کشاورزی و سایر نیازهای اقتصادی مملکت، بسته به صادرات نفت است. زیرا صادرات غیرنفتی علی رغم حرافی های زیاد به دو میلیارد دلار نمی رسد. این مسائل که فهرست وار عرض کردم، وضع اقتصاد کشور را ناگوار کرده است.

باتوجه به این مشکلات است که باید استراتژی اقتصادی کشور را تدوین کرد. وقتی از استراتژی اقتصادی صحبت می کنم منظورم یک برنامه ۱۵، ۲۰، ۲۵ ساله است. همه کشورهای دنیا با همین آغاز کرده اند. یگانه عرصه ای که من نقش واقعی برای دولت می بینم در همینجاست. گو اینکه در کشورهای پیشرفته حتی این کار را هم بنیادها و موسسات خصوصی انجام می دهند. در کشوری مثل ایران، دولت باید در فکر برنامه استراتژیک اقتصادی مملکت باشد. نمونه ژاپن از این بابت شایان توجه است. پس از جنگ جهانی دوم، دولت ژاپن با تأسیس میتی وزارت معروف بازرگانی بین المللی و صنایع، استراتژی اقتصادی دراز مدت خود را در جهت توسعه صادرات گذاشت. اما نه به روال گذشته که بنجل وارد بازار جهانی می کردند و "جنس ژاپنی" بخاطر کیفیت بد و قیمت ارزان موضوع تمسخر جهانیان بود. بلکه اینبار با بالا بردن کیفیت و مرغوبیت کالاهایشان دنیا را تسخیر نمودند. البته تدوین استراتژی اقتصادی برعهده متخصصان و کارشناسان است. من به سهم خود در حال تهیه و تدوین یک چنین مساله ای هستم.

بنظر من محور اصلی این استراتژی برای ایران باید بر مبنای خدمات باشد. ایران باید به کشوری مبدل شود که در آن متخصص، مهندس، کارشناس در امور مالی و بانکی و... در سایر عرصه های بسیار فراوان خدمات، برای منطقه تربیت شوند. به نحوی که ایران از نظر تجارتی شبیه مالزی و هنگ کنگ بشود، از نظر فعالیت های بانکی به سوئیس منطقه مبدل گردد و از نظر تولید متخصص، حسابدار، استاد و کارشناس به گونه دولت های غربی عمل کند.

برای ایفای نقش در این زمینه ها باید برنامه داشت و دست به کار شد. در رشته خدمات چه کارها می توان انجام داد؟ بنظر من اگر شرایط فراهم شود خیلی کارها امکان پذیر است. ایران می تواند مرکز جهانگردی و سیاحت منطقه باشد. بسیاری از رفت و آمدهای توریستی را می توان از ایران به سایر کشورهای دیدنی منطقه سازماندهی کرد. از نظر سواحل دریا در شمال و جنوب فعالیت های زیادی می توان در منطقه به وجود آورد. همه این کارها مربوط به دولت نیست. دولت باید شرایط و زیر بنای لازم را فراهم سازد. اساس این فعالیت ها در حیطه بخش خصوصی است. استراتژی کلی و دراز مدت و تعلیم و تربیت کشور باید در جهت باشد که افراد کاردان و کاربر و متخصص برای این گونه فعالیت ها تربیت شود. دولت باید بخش خصوصی را تشویق بکند و شرایط آن را فراهم کند نه اینکه خود به آن بپردازد.

برای بخش دولتی باید فکر اساسی کرد. این بخش بسیار عظیم است بدون آنکه کارحسابی در آن انجام شود. به عنوان مثال درباره خصوصی سازی صنایع سال هاست که صحبت می شود ولی کار اساسی صورت نمی گیرد. آقای خاتمی درباره خصوصی سازی، کوچک تر کردن دولت، دادن امور و اختیارات بیشتر به منطقه ها و پاره ای از این امور صحبت می کند و در فکر آن هاست. ایجاد شوراها در مناطق مختلف کشور قدم های اولیه است، ولی این ها کافی نیست. علت این که بنده و امثال من نمی توانیم نمره قابل اعتباری به آقای خاتمی بدهیم بخاطر سیاست اقتصادی ایشان است. آنچه راکه من از ایشان شنیده خواننده ام، تنها نوعی عیدم آگاهی از امور اقتصادی نیست. زیرا لازم نیست که رهبر یک کشور حتما خودش اقتصاددان باشد. اما رهبرانی در دنیای امروز موفق می شوند که به اهمیت اقتصاد پی برده باشند. استنباط من اینست که آقای خاتمی بیشتر گرفتار مسائل سیاسی است. بنظر می رسد آقای خاتمی بیشتر نگران بقا هست تا در فکر سازمان دادن اقتصاد کشور.

پرسش: در مصاحبه ای که چندی پیش رادیو بی. بی. سی با جنابعالی و من داشت، بخاطر دارم شما ضمن صحبت، پیشنهاداتی داشتید که اگر آقای خاتمی بخواهد دستاوردهای دوم خرداد تداوم بیابد، می باید در جهت تحقق آن ها بکوشد. نظر شما به ویژه معطوف به عرصه اقتصادی بود. خواهشمندم پیشنهادات و نظراتان را بار دیگر و در صورت امکان با تفصیل بیشتر برای خوانندگان راه آزادی بازگو کنید.

شاهین فاطمی: در مصاحبه ما با بی. بی. سی، فرصت کافی برای بسط و توسعه مطالب نبود. گوهر مطلبی که آنجا گفتم این بود که معیار نهایی موفقیت یا شکست آقای محمد خاتمی در عرصه اقتصاد کشور تعیین خواهد شد. اگر آقای خاتمی موفق نشود به مسائل اقتصادی ایران پاسخ دهد با شکست مواجه خواهد شد. ناکامی در عرصه اقتصادی باعث خواهد شد که خواست های او در زمینه توسعه سیاسی برای همیشه از بین برود. سوال این است که در چارچوب قانون اساسی و نظام فعلی جمهوری اسلامی، آیا آقای خاتمی قادر هست و به اندازه کافی اختیاراتی دارد که بتواند کارهای اساسی و عمیق در مورد اقتصاد کشور انجام بدهد یا نه؟ من فرض را بر این می گذارم که می تواند. در این صورت حکومت آقای خاتمی چه باید بکند؟

به نظر من آقای خاتمی اگر بخواهد اقتصاد ایران را از وضع فعلی نجات بدهد، بدو باید با درک حساسیت موضع ایران چند مشکل و مساله اقتصادی - اجتماعی ایران را که باهم مرتبط هستند مورد توجه قرار دهد. مشکلاتی که در صورت بی توجهی به آن ها، هر کدام به تنهایی می تواند به یک مساله بفرنج مبدل گردد. اولین مساله، جمعیت ایرانست. بیش از نصف جمعیت کشور زیر ۲۵ سال است. با این وصف، هرسال باید به طور متوسط یک میلیون شغل جدید ایجاد کرد که وارد بازار کار می شوند. تحقق آن برای هر مملکتی حتی در شرایط عادی کاری بس دشوار است. نکته دوم این است که ایران طی بیست سال گذشته از حلقه کشورهای که باهم مرتبط بودند، باهم به طور هماهنگ پیشرفته تکنولوژیک و اقتصادی و علمی داشتند به مقدار زیادی خارج شده است. نتیجه آن که بسیاری از صنایع ما، منابع علمی و پژوهشی ما از دنیا عقب افتاده است. بیست سالی که از حساس ترین دوران ها بوده و طی آن جهش های مهمی در صنایع و تکنولوژی به ویژه در عرصه ارتباط جمعی و تکنولوژی انفورماتیک رخ داده است، کشور ما در تمام این زمینه ها از قافله تمدن دور مانده است.

نکته دیگر موضوع کمبود سرمایه است. رویهم رفته درآمدها پائین تر از زمان قبل از انقلاب بهمن است. از سوی دیگر جمعیت کشور تقریباً دو برابر شده و پس اندازها به نازل ترین سطح خود رسیده است. باملی کردن بانک ها و تاکید روی اقتصاد اسلامی و مسائل نظیر، موجب شده است که سرمایه گذاری داخلی به پائین ترین حد خود برسد. فعالیت های موجود هم بیشتر در بخش ناسالم خدمات نظیر دستفروشی، واسطه گری و کارهای غیرمهم برای توسعه اقتصادی است. باوجود این که ایران یکی از مساعد ترین کشورها برای جذب سرمایه های خارجی است، با این حال یکی از ناموفق ترین عرصه هاست.

اقتصاد ایران به طور نامعقولی متکی به نفت است. در این رابطه دو مساله مهم اقتصادی وجود دارد. مصرف داخلی به طرز بی سابقه ای در حال رشد است. این امر موجب می شود که ما نتوانیم نفت بیشتر صادر کنیم. اگر اوضاع به صورت فعلی پیش برود، پیش بینی می شود که در ۱۰ - ۱۵ سال آینده، به دلیل مصرف بی رویه داخلی و به علت پائین آمدن سطح استخراج، حجم صادرات نفت به میزان ناچیزی برسد. در حال حاضر ایران قادر نیست حتی سهمیه ای را که از طریق اوپک تعیین شده است، صادر نماید. زیرا تعمیر چاه ها و استخراج در عمق بیشتر به سرمایه و تکنولوژی خارجی نیاز دارد که ایران فعلاً برای تامین آن ها با دشواری زیادی مواجه است. و این در حالی است که یگانه امید مملکت از نظر تامین ارز برای وارد کردن مواد مصرفی،

پرسش: نمی دانم دنبال کرده اید یا نه. آقای محمد خاتمی در سخنرانی ۱۱ مرداد ماه طرح ساماندهی اقتصادی کشور را به تفصیل ارائه داد و پس از برشمردن مشکلات و دغدغه های ذهنی دولت در مساله اشتغال و بیکاری، معضل انحصارات اقتصادی و قوانین و مقررات بازدارنده، ساختار ناسالم بودجه و وابستگی آن به درآمد نفت، تورم و غیره، سیاست های اقتصادی خود را توضیح داد. آنچه به ویژه جالب توجه است سیاست او در جلب منابع و سرمایه های خارجی اعم از ایرانی و خارجی، حذف انحصارات و رقابتی کردن فعالیت های اقتصادی، اصلاح ساختار مالیاتی و تامین شرایط برای جلب اعتماد بخش خصوصی برای مشارکت و سرمایه گذاری می باشد. نظر شما در اینباره چیست؟ به عقیده شما چه اقدامات اساسی و قدم های عملی در این زمینه ها ضرورت اساسی دارد؟ به نظر شما شناس موفقیّت خاتمی در تحقق این سیاست ها تا چه اندازه است؟

شاهین فاطمی: من طرح آقای خاتمی را دیده ام. طرحی را هم که ده اقتصاددان ایرانی پیشنهاد کرده اند مطالعه کرده ام. بنظر من مساله به این جا برمی گردد که سرمایه دار، چه داخلی و چه خارجی در درجه اول نیازمند اطمینان و تامین است. این نیز وقتی به وجود می آید که حکومت قانون برقرار باشد. فایده ندارد که صنایع به مردم واگذار بشود در حالی که قوانین طوری باشد که فلان کارخانه دار قادر به مدیریت آن به گونه ای که برای بازدهی و سودآوری آن لازم است، نباشد. باید قوانین مملکت روشن باشد و مدیریت بتواند زیر قوانین ثابت و از نظر اقتصادی معقول عمل بکند. معضل بزرگ دیگر برنامه آقای خاتمی مساله انحصارات در ایرانست. اگر شما بخواهید برنامه اقتصادی آقای خاتمی را پیاده بکنید بدون اینکه مساله انحصارات حل شده باشد به فضاحتی خواهد کشید که بی شباهت به وضع روسیه امروز نخواهد بود. چرا گذار به سرمایه داری در آن کشور به شکست انجامید؟ دلیل عمده آنست که قیمت ها را آزاد کردند درحالی که کشور پر از انحصارات بود. قیمت ها را وقتی می توان آزاد کرد که رقابت آزاد در بازار حاکم باشد تا قیمت ها تنزل یابند. برداشتن کنترل دولت روی قیمت ها به خودی خود معجزه ای نمی کند. وقتی سه یا چهار تولید کننده در بازار باشد آن ها با سازش قیمت ها را بالا نگه می دارند و این درست مساله ای است که در روسیه اتفاق افتاد. یعنی قبل از این که شرایط رقابت آزاد و امکان این که هر کس بتواند در فعالیت های اقتصادی و تولیدی آزادانه شرکت بکند ایجاد شود، قیمت ها را آزاد کردند و این فاجعه ای بود که در روسیه به وجود آمد. لذا در ایران اولین قدم ضروری: خلق ید از بنیادها و روشن کردن تکلیف آن هاست. بنیادها در ایران بیش از حد بزرگ شده و حساب به کسی پس نمی دهند و هیچ کس هم قادر به رقابت با آنها نیست.

بنابراین درباره برنامه ساماندهی اقتصادی، به نحوی که مطرح شده هیچ کس نمی تواند مخالف باشد، زیرا بیشتر به صورت کلیات است. این کلیات باید به صورت طرح های عملی و مشخص در بیاید. جو اقتصادی مملکت باید طوری تغییر پیدا بکند که بشود سیاست های اعلام شده در طرح آقای خاتمی را به اجرا درآورد. بنده با یک مساله اساسی شروع می کنم. و آن هم روشن شدن تکلیف مالکیت در ایرانست که هم چنان ناروشن است، هم برای خارجی و هم برای داخلی. تکلیف سیستم مالیاتی ناروشن است. از مردم خمس و زکوة می خواهند و مالیات هم می گیرند. باید سیستمی باشد تا تکلیف مردم روشن شود. مردم نباید از ترس، پولشان را صرف سرمایه گذاری نکنند. سلامت اقتصادی باید به وجود بیاید.

بنده اگر بجای آقای خاتمی بودم در درجه اول یک استراتژی اقتصادی با اهداف روشن تدوین می کردم. اگر بدرستی برنامه آقای خاتمی مطالعه شود، ملاحظه خواهد شد که ایشان برنامه ای برای دولت درست کرده است که باز مثل همیشه مسئولیت عمده بر عهده دولت گذاشته شده است. نه در رژیم سابق و نه در رژیم فعلی، سیستم اداری، شایستگی انجام فعالیت های اقتصادی را نداشته است. یک نمونه موفقیت آمیز از اقتصاد دولتی سرخ نداریم. حالا وضع از سابق هم خراب تر شده است. تا برنامه اقتصادی آقای خاتمی نشان ندهد که از دوگانگی که در داخل دولت او وجود دارد فارغ شده است. من نمی توانم خوشبین به آینده باشم. منظورم بین آن هائی که به رفم معتقدند و آن دسته ای که پیرو اقتصاد دولتی اند. استنباط من از راه دور این است که در داخل حکومت و حتی در برنامه ساماندهی اقتصادی آقای خاتمی دو روش مختلف وجود دارد. یکی روش تکیه بر بازار و اقتصاد بازار آزاد. دیگری شبیه همان روشی که از گهواره تا گور مواظب آدم هست. این دو روش بناچار باهم به اشکال برخورد خواهد خورد. به باور من نقش دولت باید به ایجاد حداقل آنچه اصطلاحاً تور نجات (Safety net) می گویند، محدود شود. به

این منظور که هیچ کس از نظر اقتصادی زیر فشار نماند و حداقل زندگی تامین شود. بنابراین قیمت ها را باید گذاشت خود بازار تعیین کند، چون بازار بزرگ ترین شاخص سرمایه گذاری و راهنما برای تعیین اولویت های اقتصادی است. اقتصاد ارشادی جاذبه زیادی دارد. اما مثلاً همین مقوله عدالت اجتماعی که بسیار زیباست باید بین روشنفکران ایرانی به بحث گذاشته شود که آیا منظور مساوات اقتصادی است یا هدف تامین حداقل زندگی در یک جامعه مرفه و متمدن است؟

پرسش: بی گمان منظور دومی است. امروزه، قاطبه روشنفکران ایرانی منظورشان از عدالت اجتماعی تقسیم فقر نیست.

شاهین فاطمی: اگر دومی باشد، من حرفی ندارم. ولی اگر اولی باشد که ما به هر سرمایه دار و سرمایه گذار و هر آدم موفقی در عرصه اقتصاد با دید بغض و عناد بنگریم و تا آن حد مالیات ببندیم که عاجز و نابودشان کنیم، دود آن عاقبت به چشم خودمان خواهد رفت و در نتیجه مملکت بسیار فقیر و ناتوان خواهد شد و نتیجه اش همان زندگی در فقر مساوی است. در حالی که ایران را با استعدادهای موجود می توان در صورت آزادی در جهت پیشرفت و بهبود اقتصادی سوق داد و سطح زندگی مردم را هر روز بالا برد. یعنی وضعی پیش بیاید که بجای آنکه مخرج مشترک رو به نزول باشد، همان گونه که در ۲۰ سال گذشته بود، به عکس آن مبدل گردد. در همین ۲۰ سالی که ما عقب ماندیم، درآمد بسیاری از کشورهای عقب مانده ۴۰ درصد بالا رفته است.

من یک سخنرانی و یک برنامه را کافی برای رژیم نمی بینم. شاید باید در انتظار مجلس ششم بود تا آقای خاتمی بتواند با وضوح و روشنی بیشتری برنامه های قابل اجرا عرضه کند. با این حال ما که در خارج کشور هستیم حداقل می توانیم درباره اولویت های اقتصادی صحبت بکنیم و موضوع را به بحث بگذاریم. آیا می توانیم توافق کلی پیدا بکنیم؟ متأسفانه من هنوز معتقد اکثریت روشنفکران ایران به اقتصاد بازار ایمان ندارند و بیشتر می خواهند دولت کاری انجام بدهد. شکست صد سال اقتصاد دولتی در ایران و منطقه هنوز درسی به ما نداده است. نگاه کنید به عراق، پاکستان، افغانستان و... نمونه در اطراف ما نادر است. همان طور که گفتیم، کاراساسی حکومت ایجاد امنیت و حکومت قانون است که در چارچوب آن مردم تکلیف خود را بدانند. آنچه سرمایه گذاری بخش خصوصی و ابتکارات فردی را تهدید می کند دو چیز است. یکی خرد دستگاه حکومتی است که بزرگ است و این قرطاس بازی های اداری جلو هر کاری را می گیرد و در رژیم گذشته هم می گرفت. دوم این بنیادهای خانمان برانداز است که قبلاً اشاره کردم. آقای خاتمی با این مشکلات روبروست و باید حل بکند.

پرسش: ملاحظه می فرمائید که موضوع حل مسائل اقتصادی ایران و اجرای آن و طرح استراتژی اقتصادی آقای خاتمی و یا آنچه شما مطرح می کنید، لازمه اش حکومت قانون و از میان برداشتن قدرت های انحصاری بزرگ مالی - صنعتی است که به صورت بنیادهای گوناگون عمل می کنند. از میان بردن این مراکز قدرت و تامین مشارکت مردم در امور خود و بطور خلاصه تحقق شعار عمومی: یک کشور یک دولت آن هم به رای ملت، ذاتاً مسائل سیاسی اند. و تا تحقق نیابند هیچ حکومتی در ایران قادر نخواهد بود یک استراتژی اقتصادی برقرار سازد. به ویژه به گونه ای و در زمینه هائی که شما مطرح می کنید. بنابراین وقتی شما می گوئید حکومت آقای خاتمی به مسائل اقتصادی توجه ندارد و نگران چیزهای دیگری است. بباور من این نگرانی هادر ذات خود قابل فهم و درست می باشند. زیرا اگر حکومت آقای خاتمی نتواند جوی به وجود آورد که امنیت سیاسی و اقتصادی محسوس باشد و اعتماد بخش خصوصی جلب بشود و سرمایه داران ایرانی و خارجی با اطمینان سرمایه گذاری بکنند، در آن صورت مشکلات اقتصادی ایران حل نخواهد شد. مثلاً موضوع توریسم که شما مطرح کردید، باید زمینه ای آماده برای آن فراهم کرد. تا شرایط و جو عمومی عوض نشود این گونه برنامه ها به طور واقعی و موثر تحقق نخواهد یافت. بنظر می رسد دغدغه های آقای خاتمی در دادن اولویت به توسعه سیاسی قابل فهم است. هم اکنون بحث مهمی در ایران تحت عنوان کدام اولویت: توسعه سیاسی یا اقتصادی ؟ درجریانست، علاقمندم نظر شما را درباره این بحث بدانم.

شاهین فاطمی: من این دو مقوله را جدا از هم نمی بینم. ایرادی هم که به آقای خاتمی می گیرم، همین است. در یک جامعه دموکراتیک قدرت ناشی از مردم است. لذا حکومت می باید به اتکا قدرتی که از مردم کسب می کند جامعه را به سمتی که می خواهد هدایت کند. برای این که بتوان نیروی های ملی را برای توسعه سیاسی تجهیز کرد، باید هدف وافق مورد نظر را به مردم

جامعه مدنی و فرهنگ

بهار زنده رودی

کند. دین اسلام، زبانهای عربی و فارسی مجموعاً یک فرهنگ و تمدن مختلط و همسان، با یک سلسله جریانهای فکری متداول و رایج اجزا وسیع این فرهنگ و تمدن را به هم پیوند داد.

از منظر این پروژه، نقطه عطف فرهنگ و تمدن ایرانی در این دوران قرار دارد، دورانی که مردان بزرگی چون فارابی، رازی، ابن سینا، بیرونی، نظام الملک، خیام، غزالی، رودکی، بیهقی، فردوسی، ناصر خسرو، حافظ، نظامی، سعدی و بسیاری دیگر از میان این مردم برخاستند.

برپایه این روایت از تاریخ و تحولات ایران، انسان مسی کوشند، گونه ای ایدئولوژی ناسیونالیستی مرکب از دو جز ایران - اسلام بوجود آورد که دولتی در قلمرو جغرافیایی ایران ملتی که از این ترکیب بوجود آمده است را نمایندگی کند.

در واقع ملت ایرانی را بدین ترتیب تعریف می کند که دولت مرکزی مقتضی آن را سازماندهی کند. در اجزا فکری - ایدئولوژیک جریان قدرتمند حزب کارگزاران سازندگی و بسیاری از فعالین رهبران اپوزیسیون خارج از کشور نیز می توان این روایت را با شدت و ضعف در بعضی اجزا و ابعاد به روشنی دید.

جامعه مدنی و فرهنگ

در پروژه جامعه مدنی، فرهنگ عنصر مرکزی ندارد، در واقع در حوزه فرهنگ کثرت در عین وحدت و وحدت در عین کثرت است، یعنی اینکه، آنچنانکه در فلسفه سیاسی حقوق برشردم، مبنای فرد بمثابة من اندیشیدن است، این من اندیشیدن. حوزه هایی را به گونه ای گفتن ایجاد می کند که به آن قانون می گویند، اما من اندیشیدن، نمی تواند در قانون خود را تقلیل دهد، پس با تخیل و خلاقیت خود می کوشد ادبیات، هنر، اسطوره، دین، اخلاق و ... در مجموعه فرهنگ ایجاد کند.

بر پایه هر کدام از این خلاقیت های ذهنی انجمن ها و محفل ها تشکیل می شوند و به توسعه و گسترش و تحکیم فرهنگ خود که ناشی از این ذهن فعال است، می پردازند. اما از آنجا که ذهن فعال همواره از عجز شدن خویش با قدرت حکومتی می هراسد، چرا که فرهنگ اگر با قدرت حکومتی عجزی شد از پویایی خود دور و سترون می شود و بجای برخورد فعال و پویا با مشکلات و مسائل تنها به توجیه واقعیت موجود می پردازد، لذا از بنیانگذاری دولت بر مبنای فرهنگ می گریزد و می کوشد در این زمینه دولت دخالتی نداشته باشد.

در مورد ایران، واقعیت اینست که این سرزمین پهناور گوناگونی و تنوع بسیار دارد، می توان به روشنی و در یک نگاه سه فرهنگ اصلی در آن دید، ایرانی - اسلامی - فرهنگ جوامع صنعتی که تازه هر کدام از این فرهنگها در مناطق و شهرها و استانهای پهناور ایران خود ویژگی و خصلت خود را دارد. عناصر ایرانی شامل رقصها،

بقیه در صفحه ۲۵

حوزه دوم: تسامح در طرح برداشتهای مختلف از دین است، که این امر ابتدا باید در تشکلهای تخصصی باشد و اگر برداشتهایی از لحاظ قدرت برهان معادل هم تشخیص داده شود قابل بسط در عموم مردم است.

حوزه سوم: تسامح در مطالبی که محصول عقلانیت غیراسلامی است اما لااقل در ظاهر ضد اسلام نیستند این جهت برای تعادل بین تمدنها بسیار ضروری است.

اما در مورد آزادی بیان و عقیده می گوید: بیان عقیده مانند هر عمل دیگر انسان، درست و نادرست دارد، بیان عقیده اگر در جهت استقرار اسلام باشد خوب است و اگر خلاف آن بد است.

لذا اگر حساسیت مردم در سطحی باشد که مردم به راحتی بطلان عقیده نادرست را تشخیص دهند، در آن صورت لزومی به دخالت دولت نیست، اما در غیر آن صورت دولت موظف است جلوی بیان عقاید نادرست را بگیرد. همچنین امکانات بیت المال از قبیل رادیو، تلویزیون های دولتی، روزنامه دولتی و حتی امکانات دانشگاههای دولتی نمی تواند در خدمت تبلیغ نظری خلاف اسلام باشد.

بدین سان در جامعه، تنها یک فرهنگ مسلط است و امکان گسترش برای سایر فرهنگها نیست.

فرهنگ و پروژه دولت ملی - اسلامی

پایه های فرهنگی برای بنیانگذاری چنین دولتی، در چارچوب این پروژه است که هنگامی که اعراب به ایران پا نهادند، تأثیرات عمیقی را باعث شدند. با حضور آنان زبان و خط پهلوی عملاً متروک و دین زردشتی به حاشیه رانده شد. طوایف متعدد عرب به نواحی مختلف ایران کوچیدند و یک در آمیختگی نژادی صورت گرفت. اسامی جدید متداول شد و ایرانیان اسامی خود را به اسامی عربی مبدل کردند، این در واقع یک جراحی بسیار بزرگ و عمیق در پیکره جامعه بود که نه تنها جسم بلکه روحش را بکلی تغییر داد. البته ایرانیان با تمام قوا کوشیدند به سنن خود بازگرداند و در این کالبد نو رسوم و عادات و عقاید و در یک کلمه روح کهن را احیا کنند و در اینکار به مقداری زیاد نیز موفق شدند، اما به هرحال اجتماع پس از اسلام با اجتماع پیش از اسلام عمیقاً متفاوت بود.

با آنکه دیدن روح کهن در کالبد نو از تلاشهای آگاهانه یا نیمه آگاهانه ایرانیان پس از سلطه اعراب و اسلام گست با این حال باید گفت که سيطرة معنوی اسلام گسستی بین گذشته و آینده ایجاد کرد و مردم به موازین تازه دل بستند.

از منظر این پروژه فرهنگی، ورود اعراب و اسلام جامعه ایران را در ضمن از جهت روابط بین المللی غنی ساخت و این امکان را پدید آورد که از سونی با چین و از سونی با اندلس روابط پیدا

در نوشتارهای قبل کوشیدم، نخست، سه پروژه فعال سیاسی در ایران امروز یعنی:

الف - جامعه ولایتی یا امت اسلامی

ب - جامعه ملی - اسلامی

ج - جامعه مدنی

را به مقابله باهم بکشانم، سپس در نوشتار دوم، پایه های فلسفی هر کدام را از خلال متون آنها جستجو کردم و آنگاه با اتکا به آن بنیانهای فلسفی و مبانی حقوقی آنها را تشریح کردم. اینک می کوشم، این سه پروژه سیاسی را در رابطه با فرهنگ قرار دهم و دیدگاههای آنان را معرفی کنم. آنچه من از فرهنگ می فهم، مجموعه ای از آداب، سنن، رسوم، و در سطحی انستزاعی تر اساطیر، زبان، ادیان ... است که انسانها برای فضای زیست ایجاد و حفظ کرده و گسترش می دهند، من آگاهانه از تعاریف تاریخی - لغت نامه ای فرهنگ طفره رفته ام و بیشتر به مصادیق فرهنگ بمثابة جنبش مسلط توجه کرده ام، تا در این مقال اندک به مسائل مشخص و فعال بپردازم.

جامعه ولایتی و فرهنگ

این گرایش آرمان فرهنگی خود را بازگشت به عظمت و قدرت اسلام در زمان صدر اسلام می داند و می کوشد با تکیه بر ریشه های فرهنگ دینی اسلامی، ساختاری فرهنگی برای نوسازی اجتماعی - سیاسی ایجاد کند. هواداران آن بر این باورند که علمای اسلام باید در راه بهتر ساختن زندگی مسلمانان گام بردارند و در پاسخ این پرسش که همواره مطرح می شده که چرا مسلمانان ضعیف شده اند، علت را دور شدن مسلمانان از فرهنگ و تمدن دینی - اسلامی می دانند و می کوشند این فرهنگ و تمدن را احیا کنند. در این برداشت تلاش بر این است که حکومتی براساس فرهنگ اسلامی بنیانگذاری شود، لذا در مورد رشد و گسترش فرهنگ اسلامی حکومت را مسئول می دانند که از اشاعه و رشد افکار خلاف اسلام جلوگیری بعمل آورده است.

لاریجانی می گوید: حکومت همانطور که راجع به امنیت و سلامت بدنی مردم مسئولیت دارد، در مورد جلوگیری از رشد افکار خلاف اسلام هم مسئول است، اگر مردم خود در قبسال رفتار یا گفتار خلاف حق حساسیت لازم را داشته باشند، در آن صورت دولت نیازی به ورود به مساله ندارد، اما هر کجا این حساسیت کم باشد دولت وارد می شود، اصل بر افزایش حساسیت تا حد لازم است و بدیهی است تا آن موقع دولت ممانعت هایی به وجود می آورد.

او در مورد مدارا یا تسامح در مورد فرهنگهای دیگر می گوید:

تسامح خود به نحو اثباتی هم ضروری است و در این مورد سه حوزه مهم قابل ذکر است:

حوزه اول: تسامح در ارزیابی و نقد کار مسئولان و کارگزاران در هر سطح که باشند.

مشروطه ایرانی و پیش زمینه های نظریه "ولایت فقیه"

سعید پیوندی

اشاره می رود و نشان داده می شود که بی تجربگی و کم رونقی اندیشه سیاسی و فلسفی مدرن در ایران بعد از رنسانس، درعمل و تئوری دره ای عمیق ما را از ذهنیت و فرهنگ دنیای مدرن جدا می کرد.

آنچه در کتاب موجب شگفتی بسیار می شود شباهت و همسانی باورکردنی منطقی و شیوه برخورد و عملکرد شخصیت های قشری جنبش اسلامی پس از سال های ۵۷ با روحانیت دوران مشروطیت است. گویی زمان از حرکت باز ایستاده است و اینان پس از ۸۰ سال از غار کهن تاریخ ایران از درون جامعه ما سر برآورند.

کتاب با وجود نقاط قدرت فراوان عاری از ضعف و نارسایی نیست. نبودن یک کتاب شناسی غنی و مراجع و منابع در انتها بصورت مستقل خواننده کنجگاو را با دشواری روبرو می کند و چا دارد این کمبود مهم در چاپ های بعدی برطرف شود و منابع در لابلای یادداشت ها و یا نویس ها گم نشوند.

در آنچه به محتوی کتاب مربوط است، اثر مورد بحث بنوعی شاید قربانی تعدد موضوعات مورد بررسی و نیز گسترده گی منابعی است که مورد استفاده قرار داده است. اگر موضوع اصل کتاب، یعنی مسئله سازماندهی قدرت سیاسی در شیعه و از جمله طرح مقوله ولایت فقیه تا به آخر مسئله مرکزی باقی می ماند، شاید این فرصت بدست می داد که به بعد فلسفی و جامعه شناسان این پدیده عنایت بیشتری مینول شود و بویژه به اندیشه های فارابی در گذشته و نائینی و منتظری در دوره اخیر پرداخته شود.

این انتقادات دره ای از ارزش این اثر خوب و شیرین و خواندنی کم نمی کنند و برای آشنا شدن با مقولات پیش گفته، مطالعه این کتاب اجتناب ناپذیر می نماید.

بخش به طرح نظریه ولایت فقیه و نیز برخورد فکری و عملی روحانیت با اندیشه تجد و نوزایی فکری در ایران دوره قاجار می پردازد. در مقدمه این بحث، نویسنده به اشاره ای کوتاه به تلقی شیعه از قدرت سیاسی : نوعی تداوم در "حکمت خسروان" پیش از اسلام که فره ایزدی (مظهر دیانت) را با شاه (مظهرسیاست) درهم می آمیخت را با مفهوم "ولایت" در اندیشه شیعه باور دارد و فرضیه خود را هم برپایه برخورد سهروردی استوار می سازد که "صریحا متذکر ارتباط عمیق و بنیادی سنت تفکر عرفان ایرانی، بخصوص عرفان خراسان. با سنت تفکر حکمت خسروانه در ایران پیش از اسلام شده است."

در دوره معاصر اما کتاب به سراغ ملا احمد نراقی از روحانیون دوره فتحعلیشاه می رود که به استناد نوزده حدیث و پاره ای آیات و اخبار صریحا "در غیبت امام، حق حکومت و کشورداری را از آن فقیه عادل دانسته است و از همین رو هم در کتاب حکومت اسلامی آیت ا لله خمینی بارها مورد استناد قرار گرفته است. به نظر نویسنده طرح این بحث در دوره قاجار بکلی تازگی دارد و در فقه شیعی پیش از آن و در بحث های نظری و کلامی مربوط به آن سابقه نداشته است و از این نظر هم با مقوله ولایت در عرفان ایرانی بکلی متفاوت است.

کتاب آنگاه به تحول این اندیشه در بستر حوادث مهم دهه های بعد بویژه در آستانه و پس از انقلاب مشروطیت می پردازد و روشنی نشان می دهد چگونه بر سر این مقوله در میان روحانیت اجماع وجود نداشته است و برخوردهای بسیار متفاوت را بدنبال آورده است.

دومین قسمت کتاب ۹ بخش را در برمی گیرد که بیشتر به بیان حوادث دوران مشروطیت از درون زندگی شخصیت های مهم آن دوره مانند مشیرالدوله، مستشارالدوله، امین الدوله، رشیدیه، ملک خان می پردازد و نگاهی همه جانبه دارد به ستیز تجد و سنت و اندیشه نو با مذهب و نیروهای قشری. نویسنده همچنین به تلاش های نه همواره موفق بسیاری از روشنفکران آن زمان و نیز روحانیت طرفدار مشروطیت اشاره دارد که بنوعی می خواستند با اصول و مسائل مذهبی از در آشتی درآیند و در ستیز رودرو با اسلام قرار نگیرند و از این طریق روحانیت طرفدار استبداد را که مشروطه و آزادی را همان کفر و بی بند وباری قلمداد می کردند خلع سلاح کنند. بدین ترتیب است که میرزا ملک خان اصل امر به معروف و نهی از منکر را همان مقوله آزادی غربی به شمار می آورد و می خواهد نشان دهد چگونه غربی ها از اصول اسلامی در ساختمان تمدن جدید خود بهره جسته اند. در کتاب، همزمان به ضعف فکری و فلسفی روشنفکران صاحب نام دوره مشروطیت نیز

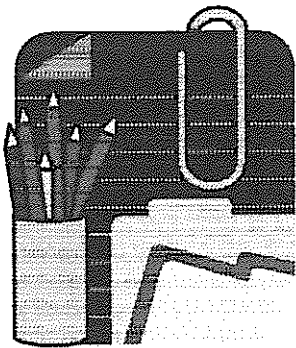
مسئله ولایت فقیه، مشروعیت و حوزه اقتدار آن و نیز کارکرد مشخص این نهاد اساسی قدرت در ساختار سیاسی جمهوری اسلامی، از جمله اصلی ترین بحث هایی است که طی دو سال اخیر در محافل مذهبی از قم تا حوزه های روشنفکران دینی پایتخت هرروز دامنه گسترده تری یافته است. در پیش بودن انتخابات مجلس خبرگان این روزها ابعاد جدیدی به این بحث داده است بویژه آنکه کسی که امروز عنوان ولی فقیه را یدک می کشد از نظر جایگاه مذهبی و برخورد سیاسی مورد انتقاد فراوان قرار دارد و از نفوذ معنوی ناچیزی برخوردار است.

ویژگی مهم بحث های مربوط به ولایت فقیه در داخل کشور محدود شدن آن به نیروهای مذهبی و روحانیت و یا روشنفکران دینی است و کمتر می توان از اهل اندیشه خارج از حوزه دینی در این بحث سراغی یافت. بدون تردید فضای خاص سیاسی ایران و حساس بودن بحث موردنظر و عواقبی که برخوردهای مخالف می توانند در پی داشته باشند. در بوجود آوردن چنین جدایی نقش اساسی ایفا می کنند.

البته از گذشته های دورتر هم تلاش اساسی بخش مهمی از روحانیت و یا هواداران مکلای آنها این بوده است که بحث مربوط به ولایت فقیه را بحثی تخصصی و کارشناسانه مذهبی تلقی کنند و نخواهند غیرخودی ها به میدان آیند و از "ببرون" مسئله را مورد کنکاش قرار دهند. اگر بحث ولایت فقیه در حد کتاب های دینی و بحث های فقهی و حقوقی مذهبی محدود می ماند، این وسواس و تنگ نظری قابل درک بود، اما امروز از آنجا که ولایت فقیه نهادهی شده، در راس هرم قدرت در جمهوری اسلامی در عمل به ساختار سیاسی ایران سمت و سو می دهد و به امر همه مردم و همه اندیشمندان تبدیل شده است و غنای بحث های مربوط به این مسئله از جمله در گرو مشارکت وسیع پژوهشگران و سیاست شناسان و افکار عمومی است.

کتاب پژوهشی ماشا ا لله آجودانی تحت عنوان مشروطه ایرانی و پیش زمینه های نظریه "ولایت فقیه" که در لندن توسط انتشارات فصل کتاب به چاپ رسیده است نگاه بیرونی ولی گسترده و عمیق به مسئله ولایت فقیه در حوزه فکری مذهبی ایران است. اهمیت کتاب از جمله در آن است که از "غیرخودی" ها کسی به این حوزه بحث وارد شده است و به جستجوی ریشه های تاریخی این مفهوم پرداخته است.

نویسنده با حوصله و از طریق بررسی موشکافانه به سراغ پیدایی و تحول فکر ولایت فقیه از زمان فتحعلیشاه به این سو رفته است. کتاب به دو قسمت اساسی تقسیم شده است. قسمت نخست با عنوان قدرت و حکومت در ده



دییاجه آی بر ادبیات زنانه

فرهنگی نوین در ادبیات

ناهید کشاورز (فرخنده)

دنبال راه و روش هایی که تاکنون معمول بوده رفت یعنی برای راه یابی به دنیای ادبیات باید مثل مردها نوشت. این در واقع ادبیات زنانه نیست ادبیاتی است که از دید مردها زنانه شناخته شده و خود آنها از خواندن آن لذت می برند. به عقیده من ادبیات زنان ادبیات جسورانه و رک است و ما نیز نباید آن را در قیاس با آنچه تا امروز نوشته شده دآوری کنیم و باز مانند مردها از پایگاهی تئوریک آغاز کنیم. مردها اصول نیروی مردانه را پایه گذاشته اند و هر آنچه از این نیرو ناشی شده است مانند واژه ها، واژه هایی یک جانبه که بر سکوت زنان افزوده است.^(۱)

بوجود آوردن زبان نو از آنجا اهمیت دارد که با زبان گذشته نمی توان از تغییراتی اساسی و بنیادی سخن گفت و این اتفاقی نیست که به آسانی رخ دهد. در طی صدها سال واژه ها و زبان در کاربرد جامه شناسانه آن به صورت دیگری مورد استفاده قرار گرفته اند و تعبیر و معنایی به اقتضای خواست جامعه از آنها اتخاذ شده است.

آنچه در واقع زنان را در خلق ادبیات زنانه به هراس می افکند تنها واژه ها و کاربرد یک طرفه آنها نیست، بلکه جسارت در بیان خواسته ها، احساسات و عواطف و برخوردی طبیعی با جنسیت خود آنهاست. این نوع بیان به شکلی در افتادن با تمام ارزش گزاری های جامعه مرد سالار در طول تاریخ است. خلق الگوی نوینی از زن است که با الگوهای ساخته شده قبلی هیچگونه ارتباطی ندارد و حتی با آن هم در تضاد قرار می گیرد. تصویر زنی با هویت مستقل است و این تنها تصویری تجربی از زن نیست بلکه آینده ای است که تصویری دیگرگون از مردان و روابط دو جنس را هم عریان می کند و از همین روست که این ادبیات مورد خشم مردان قرار می گیرد و آنها به طرح این موضوع می پردازند یک اثر هنری را می باید با معیارهای نقد ادبی و هنری مورد قضاوت قرار داد و نه بر مبنای جنسیت آن. و دراصل از همین جا آشکار می شود که ادبیات زنانه را نمی توان با معیارها و اصول نقد نویسی گذشته مورد بررسی و نقد قرار داد و در این عرصه هم به تحولی نوین نیاز است.

"بکری تمیزی" در این مورد می نویسد:

"نقد فمینیستی فرانسوی امروزه معتقد است که خلق زبان زنانه را باید در زمینه روشنفکرانه آن دید. زیرا تغییرات قدرت زبان همیشه بخشی از برنامه روشنفکرانه هستند. به نظر منتقدین فرانسوی زبان اهرم مرکزی بوده است که مردان توسط آن دنیا را به خود اختصاص داده اند و با به کاربردن معانی زبانی زن را استثمار کرده اند. منتقدین فرانسوی نقش زبان در ادبیات و معرفی زبانی زنانه و مردانه در آن را اساسی می دانند."^(۲)

فرهنگ و ادبیات مرد سالار ما تنها به ادبیات کلاسیک ما محدود نمی شود بلکه رد پای آن به وضوح در ادبیات معاصر هم دیده می شود. این ادبیات و فرهنگ ضد زن حضور خود را محدود به متن کتابها نکرده است، بلکه در زوایای مختلف زندگی روزمره مردم خود را نشان می دهد و این آثار ادبی به شکل الگویی در زندگی مردم مورد استفاده قرار می گیرد و حتی شکل ضرب المثل به خود می گیرد. تاثیر این ادبیات حتی بر کسانی که سواد خواندن و نوشتن هم نداشته اند آشکار است. به طور مثال سعدی می گوید:

زن نو کن ای خواجه در هر بهار
که تقویم پارینه ناید به کار
ز بیگانگان چشم زن دور باد
چو بیرون شد از خانه درگور باد
از این نمونه ها به کرات در تاریخ ادبیات ایران به چشم می خورد.

"سیمین بهیانی" به درستی در این زمینه می نویسد.

"مرد سالاری و ستم سالاری در کشورم دیرینه است. زنان شاهنامه را بنگرید. هرکجا حدیثی از زن است حدیثی سرایا درد است حدیثی تهمینه ای، منیزه ای، فرنگیسی و کتابونی. و آنجا که گرد آفریدی است، تن درجامه و گیسو در کلاه خود مردان نهان می دارد و آنگاه که سیمای زنانه اش می درخشد از شرم می گریزد. و آنجا که پورا نداشت و آذر میدختی برتخت می نشینند آنگاه است که مردی نمانده است و در ناگزیری و ناچاری وجودشان غنیمتی است باز یافته به اکراه."^(۳)

≤

ادبیات زنانه و جنسیت بخشیدن به آفرینش ادبی و هنری هنوز هم در محافل ادبی و در بین روشنفکران ایرانی موضوع مطرخی است و قریب به اتفاق آنها هنوز بر سر زنانه، مردانه کردن هنر و ادبیات دچار مشکل هستند و به دشواری آن را می پذیرند.

اما اگر قبول داشته باشیم که خلاقیت ادبی و هنری هنرمندان، برآمده از غرایز ذاتی، آگاهی، دانش و استعداد آنهاست و هر کدام از خصوصیت های ذکر شده به جز غریزه ذاتی هم بر مبنای امکانات و شرایط و توانایی ها بوجود می آیند، پس به ناگزیر به دلیل تفاوت استفاده از این امکانات، سهم نامساوی از آنها هم به زن و مرد تعلق می گیرد و از آنجا که امکان بروز این توانایی ها در عرصه های مختلف هم به تساوی امکان نمی پذیرد و خلاقیت هنری یک هنرمند هم به نوعی در گرو شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است و عرصه آن هم در گرو همین عوامل می باشد در نتیجه نمی تواند در مردان و زنان به یک نسبت بروز کند.

از سوی دیگر کسب آگاهی و دانش هم در گرو شرایط اجتماعی است که به یک نسبت در اختیار زن و مرد قرار نمی گیرد. به علاوه نگاه و دید هنرمند به محیط اطرافش از مجموعه شرایطی بر می آید که به نوع زندگی، امکانات زیست، گذشته و تاریخ بر می گردد و در نتیجه نوع نگاه هم بنا به جنسیت تفاوت پیدا می کند. تجربیات اجتماعی متفاوت زنان با مردان دید و نگاه متفاوتی را بوجود می آورد و این تفاوت به خلق آثار متفاوت هنری و ادبی می انجامد. ضمن اینکه صرف زن بودن هنرمند به معنای دید زنانه داشتن او نیست. ما هنرمندان زن زیادی را سراغ داریم که آثارشان تفاوتی با خلاقیت هنری مردان ندارد و حتی به نوعی در تقلید از آثار مردان و دور شدن از جنسیت خود به عنوان امکانی برای شهرت سود جسته اند.

دید زنانه نیازمند شکستن سدها و انگاره های ذهنی و کلیشه های جنسی می باشد. نوعی تحول جدی درونی که عملکردهای متفاوت را در عرصه اجتماعی بوجود می آورد. در واقع آفرینش تاریخ نوینی از فرهنگ و ادبیات است که در دو عرصه جدی می باید خود را نشان دهد. در ابتدا شکستن تصویر قدیمی زن در تاریخ ادبیات ما که به عنوان الگو در زندگی روزمره ما هم مورد استفاده قرار می گیرد و نقشی حک شده از زن را بوجود آورده است. شکستن تصویر زنی که یا معشوقه ای کمر باریک، لب قیطانی و مو بلند و چشم بادامی که با صفات سنگدلی و بی وفایی معنا می شود و آنوقت حتی اعضا صورت او هم با ابزار و آلات جنگی بیان می شوند: تیر نگاه، خنجر مژگان و کمان ابرو... یا زنی است کریسه منظر، دیوسیرت که زندگی را بر مردان تنگ می کند و رویای آنها رهای از دست این زن است. زنی که نه جمال دارد و نه کمال. زن تنها در نقش مادر است که در تاریخ ادبیات، مورد توجه و تحسین قرار گرفته است البته با صفاتی از پیش تعیین شده با وظیفه مقدس زایشیدن شیران را!

شکستن این قالب از یک سو و بوجود آوردن فرهنگی نو که در برگزیده زبانی نو هم باشد. زبانی رایج در تاریخ ادبیات زبانی مردانه است که بر اساس نیازها و خواسته های آنان معانی خود را یافته و بدیهی است که با این زبان نمی تواند ادبیات فمینیستی نگاشته شود. زبان فعلی مردانه زبانی است که در آن مفاهیم و صفات بار مردانه و زنانه یافته اند. وفاداری و گذشت صفاتی زنانه محسوب شده اند همینطور که عفت و پاکدامنی مطلقاً در حیطه زندگی آنان معنا می یابد و غیرت صفتی مردانه به حساب می آید. واژه هایی که زنان با آنها مورد توهین و دشنام قرار می گیرند و بار منفی یافته اند در معنای واقعی لغوی صفاتی هستند که به زنان حق جو و زنانی که زیر بار زور نمی روند اتلاق می شوند. زبان نو زنانه می باید برداشتی نوین از معانی و مفاهیم لغات را بوجود آورد.

"مارگارت دوراس" نویسنده فرانسوی در رابطه با ادبیات زنان می نویسد. "نوشتار زنان از ناشناخته بیرون می زند در نتیجه به جای آنکه زبانی از پیش شکل گرفته باشد ارتباطی تازه است. اما برای دست یافتن به چنین نوشتاری باید از عاریت گرفتن پرهیز کنیم. بسیاری از زنان فکر می کنند باید

از ادبیات زنانه تعریف دقیقی وجود ندارد شاید بشود گفت ادبیاتی است بیانگر حالات و افکار و نوع نگاه واقعی زنان بدون خود سانسوری و بی ترس از شکستن دیوارهای آخنین ادبیات مردانه و بوجود آوردن الگویی واقعی از زن که با هویت و ارزش های زنانه او تطبیق کند.

گفتیم که زن بودن هنرمند به معنای دیدن زنانه داشتن او نیست، زنان هنرمندی وجود دارند که برای رسیدن به موفقیّت و یافتن ارزش های هنری هرچه بیشتر تلاش کرده اند به سبک و شیوه و دید و نظر مردان نزدیک شوند در زمینه نشر نویسی خلق آثاری از نویسندگان زن نسبتاً جوانتر روزه ای به سوی ادبیات نوین زنانه گشوده است. آثاری که در آنها تلاش می کنند تا تابوهای جنسی را درهم بشکنند. دراین زمینه می توان از آثار "شهرنوش پارسی پور"، "منیرو روانی پور"، "غزاله علیزاده" و چند تن دیگر نام برد که بر تعداد این نویسندگان در خارج از کشور به دلیل امکان بروز بیشتر این آثار افزوده می شود.

پیش کسوت نویسندگان زن در ادبیات معاصر "سیمین دانشور" را نمی توان در جرگه این گروه بحساب آورد نه به قصد کم بهادادن به ارزش ادبی آثار ایشان که نوع نگاه او به جهان پیرامونش است که او را به دنیای نویسندگان مرد نزدیکتر می کند و از حساسیت ویژه زنانه در آثارش می کاهد. آثار او بررسی جداگانه ای را می طلبند که در اینجا برای توضیح بیشتر دید زنانه به عنوان مثال آثار دو شاعر زن را مورد نظر قرار می دهیم:

"پروین اعتصامی" از جمله هنرمندان زن ایرانی است که آثارش از دیدی زنانه بی بهره اند. او در خلق آثار خود بیشتر به دنبال تأییدی مردانه بر آثارش بود تا بیان احساسات درونی زنانه اش. او نه تنها در بیان احساسات و عواطف زنانه اش محافظه کار عمل می کند بلکه سبک شعری او هم بیشتر تقلید از گذشتگان است.

دید زنانه به نوعی گسستن از گذشته به معنای عدم فرمانبرداری از قوانین و سنن است و پاکیز آن است و به این دلیل به نوعی جسارت نیاز دارد که در اشعار پروین وجود ندارد.

"فرشته داوران" می نویسد:

"این استدلال که پروین به این جهت شعر شخصی نگفته که سبک او سنتی بوده به این می ماند که بگوئیم چمن از این جهت سبز است که چمن است. تقلید از ناصر خسرو، اسدی طوسی، عنصری و سعدی که به حق به پروین نسبت داده اند به این علت که معلول و شاید تأثیر نگرفتن پروین از محیط و عصر خود است. درثانی همه شاعران سنتی فوق الذکر که به زبانی شعر می گفتند که متداول زمانه شان بود هیچکدام مانند پروین انتخاب واضح دیگری را به کنار نگذاشتند." (۴)

"پروین اعتصامی" درست در زمانه ای که زنان به تحول عظیمی نیاز دارند آنها را از هرگونه سنت شکنی منع می دارد و آنها را به ساختن یا قضا و قدر می خواند. دنیایی که او تصویر می کند جامعه ای است به تمامی در خدمت مردان و اراشه آیینی است که مردان بتوانند خود را در آن بدانگونه که می پسندند ببینند.

"فرزانه میلانی" می نویسد:

"مردان ایرانی از دیدن تصویر خود در آئینه ادبیات زنانه چندان بهره ای نبرده اند. آئینه ها عمدتاً در اختیار خودشان بوده است. منبر و قلم و قلم مو و دوربین را در انحصار خود داشتند و کمتر شاهد بازتاب خود در نگاه زن بودند. آنها محبوس در عقاید قالبی فرهنگی درباره مردانگی بودند. اگر هم به ندرت جایی در نوشته زنان می یافتند تصویرشان از هرگونه رنگ و سیستم جنسی خالی بود. به عنوان مثال تنها مردی که در دیوان پروین اعتصامی حضوری فردی دارد پدر اوست که در ستایش پروین شعری نوشته است." (۵)

اینکه آیا پروین به عمد خود را از مرکز این حوادث و جریانات سیاسی، اجتماعی پیرامونش که یکی از پرفراز و نشیب ترین دوران سیاسی ایران بود به دور نگاهداشت و یا فضای مذهب زده پیرامونش و هاله ای که گرد او کشیده بودند او را به انزوا می کشاند و یا فشار ستمی که بر مردم روا داشته می شد او را از شادی زندگی و تحرک باز می داشت همه اینها با هم یا به تنهایی، شعر پروین را چند گام عقب تر از زمانش قرار می دهد.

عشق و دنیای عاشقان برای او مفهوم زیادی ندارد و این شاید برآمده از محیطی باشد که عشق را در مغایرت باعفت و نجابت زنانه دانسته و اخلاق جاری زنانه پرهیز از آن را واجب می داند. او هر گونه لذت جسمانی و عشق جسمانی را مانعی در آزادی روح می شمارد و برای رهایی دومی اولی را به بند می کشد.

رهایت باید، رها کن جهان را

نگهدار از آلودگی پاک جان را

پروین هرچند شاعر آلام و دردها و رنجهای مردم است و شعرش دارای روانی و استحکام است اما از پویایی و تحرک و عصیان زمانش خالی است.

در عرصه ادبیات زمانه در ایران پیشکسوتان زیادی وجود ندارند. ادبیات زنانه بخصوص در ایران ادبیاتی است که در عین ویرانگری می باید بسازد و به بار بیاورد. زمینی است که در عین شخم زدن بذرهایی نوئی در آن پاشیده می شود. آنهم در زمینی که آنچه در آن رسته بود توان خاک را برای بارآوری بعدی کم کرده است و برای همین به شیارهای عمیق تر و مراقبت بیشتری نیاز دارد.

در عرصه شعر می توان از "فروغ فرخزاد" به عنوان بنیانگذار جدی ادبیات زنانه در ایران نام برد. خصوصیت برجسته فروغ نگاه متفاوت او به جهان پیرامون است. دیدی است که او را در رابطه بی واسطه ای با جهان و طبیعت قرار می دهد. همه چیز شکل دست نخورده و بازتری دارند. حسش بار آور و کلاش صریح و روشن است. عشق در شعر او عشقی طبیعی و انسانی است. عاشق و معشوق های او همگی آدمهای سالم و طبیعی هستند. زن نه موجودی اثیری و دست نیافتنی و نه معشوقه ای کمر باریک، چشم بادامی، جفا پیشه بلکه یک زن معمولی است با ویژگی های دردآلود زنانه اش. مردان هم مردان عادی عصر فروغ هستند باهمان تعبیرشان از عشق. عاشق و معشوق های فروغ بنا به خواص طبیعی و ذاتی خود جسم یکدیگر را می طلبند.

"پرتو نوری علا" می نویسد:

"فروغ در اشعارش مستقیماً زنان را مطرح نکرده است. از مشکلات آنان سخن نگفته است. اما جهان شعری او جهانی است که بیننده و تجربه کنند و بیان کننده اش زنی است آگاه و درگیر باکوچکترین مشکلات زندگی. شعر او محتوی نوینی را عرضه کرد که از اضطرابها، وسوس ها و دل نگرانی هایش سرچشمه می گرفت." (۶)

ویژگی دیگری که به شعر فروغ دیدی زنانه می دهد گرایش به تغییر و تحول است. تغییر و تحول ریشه ای در بنیادهای اجتماعی. بطور مثال او برای بیان این احساس خود از واژه باد در اشعارش استفاده می کند. باد از آنجا که حرکتی سخت است گویی در شعر شاعران قبلی بیانی شاعرانه برخلاف نسیم به شمار نیامده است. چرا که باد به تعبیری ویرانگر است و ویرانی زیبانیست. اما فروغ به دنبال ویران ساختن شرایطی است که او را محدود کرده اند. باد تحرک دارد و توان جابجایی. هرکجا که شرایط زیست غیرممکن می شود می توان دل خوش داشت که باد انسانها را به جای دیگری پرتاب کند. "فروغ" از هرگونه منفعل بودن گریزان است. از آبهای راکد دوری می جوید و از هر چیزی که جریان دارد و می تواند هوایی نو به فضای موجود بدهد استقبال می کند. همه ذهن او در رویای دگرگونی است. یک تغییر اساسی و ریشه ای در فضای پیرامونش.

از خواص دیگر شعر فروغ، جهانی بودن زبان شعری اوست. چیزی که دنیای زنانه و ادبیات فمینیستی به آن نیاز دارد. دنیای زنانه هرچند مشخصات فرهنگی و اجتماعی متفاوتی را باتوجه به شرایط زیستی زنان دارد و با تفاوت هایش معنا می یابد اما زبانی که خود را از بند قوانین و سنن رها کرده باشد، در جهت بیان احساسات انسانی و رای تفاوت های فرهنگی و اجتماعی گام برمی دارد و به زنانه شدن ادبیات کمک می کند.

ادبیات زنانه واقعیتی است که خود را به هنر و ادبیات تحمیل می کند. و از آن جهت حقانیت دارد که بازگو کننده نیاز زنان است و بدیهی است که مانند هر پدیده نویی یا موانع و مشکلات رودرو می شود، اما تحولی است که می باید از آن استقبال کرد. دنیایی است که در آن می توان خود را به عنوان زن با هویت مستقل بیان کرد و خود را در آن بدان گونه که واقعیت دارد باز یافت.

منابع:

- ۱ - نقد فمینیستی مهاجرت در آثار داستان نویسی ایران - بکری تمیزی
- ۲ - همان منبع
- ۳ - نیمه دیگر دوره دوم شماره ۱
- ۴ - مجله ایرانشناسی شماره ۴
- ۵ - نیمه دیگر دوره دوم شماره ۱
- ۶ - فروغ فرخزاد

نقدی بر خاطرات آقای پرویز اکتشافی

بابک امیرخسروی

می داد... ابتدا مجبور بودند تعهد برای همکاری بعدی بدهند تا بتوانند اجازه خروج دریافت کنند. مقامات شوروی تعهد می گرفتند که آن ها برای شوروی کار نکنند!!" این که چنین کارهایی صورت گرفته باشد و کسانی از روی جبر یا ضعف به آن تن داده باشند، زیرسوال نیست. زیرا کاملاً محتمل و ممکن است. ایراد ما به تعمیم آن به هر کس از پناهندگان و در این مورد بخصوص به رفقای نامبرده در بالا و برخی دیگر است. آقای اکتشافی با همین صغری و کبری چین ها، نتیجه ای که می خواهد در ذهن خواننده خاطرات خود القا کند، آلوده کردن دامن پاک عده ای از شریف ترین رفقای سازمان افسری و توده ای ماست.

از آن جا که شخصاً و از ابتدا در جریان این انتقال قرار داشتم و اساساً مبتکر و سازمانده آغازین آن بودم، می توانم با اطمینان کامل شهادت بدهم که اظهارات و ادعاهای آقای اکتشافی کاملاً بی اساس و ساخته و پرداخته ذهن او می باشد. با اطمینان می گویم: نه رهبری حزب توده ایران در چنین فکر و خیالی بود و نه این کار براساس خواست و توافق حزب کمونیست شوروی و دستگاه امنیتی آن سازماندهی شد و نه این که رفقا برای کسب اجازه خروج از شوروی تعهد همکاری به آن ها دادند. آقای اکتشافی صاف و ساده به عده ای تهمت می زند و به ناروا سخن می گوید.

جریان این رویداد از این قرار بود: در اوایل دهه ۶۰ که من چند سالی در مسکو بودم (۱۹۶۴-۱۹۶۱)، زنده یاد بن یحیی وزیر امور خارجه الجزایر، اولین سفیرکبیر آن کشور در مسکو بود. من با ایشان رفت و آمد داشتم. دوستی ما از زمان کنفرانس باندوک (۱۹۵۵) که ما هر دو در آن شرکت داشتیم آغاز شد و بعداً طی سال های فعالیت ام در اتحادیه بین المللی دانشجویان مستحکم گردید. در یکی از این دیدارها من موضوع فرستادن تعدادی از متخصصان ایرانی مقیم شوروی را به الجزایر که سخت به آن نیاز داشتند، مطرح کردم. پس از جلب موافقت اصولی دولت الجزایر موضوع را با زنده یاد فریدون آذرنور که شدیداً مشتاق آن بود در میان گذاشتم و با کمک او لیست افراد را تنظیم کردیم. *انتخاب افراد از سوی ما حساب شده و با دقت صورت گرفت.* همه آن ها افرادی مستقل و با شخصیت و شدیداً دارای روحیه انتقادی به رهبری حزب و مخالف وابستگی حزب به شوروی بودند. عده ای از آن ها از جمله آذرنور، سرابی، همامی ویاوری از سال ها قبل برای خروج از شوروی دست به اقداماتی زده بودند، به گفته آذرنور، از جمله به سفارتخانه های مصر و هندوستان نامه نگاری کرده بودند. حتی برای رفتن به ویتنام و جنگیدن در کنار ویت کنگ ها اقداماتی صورت داده بودند. من پس از جلب موافقت و آمادگی افراد مورد نظر (مستقیم یا توسط آذرنور)، لیست نهایی و مشخصات آن ها را در اختیار بن یحیی قرار دادم. پس از آن بود که موضوع را با بوروی موقت کمیته مرکزی در میان گذاشتم. شهادت می دهم که با اکراه و بدبینی آن ها، لاقلاً نسبت به برخی از افراد روبرو شدم با این حال تمکین کردند. توضیح جزئیات و چگونگی آن را می گذارم به فرصت دیگر. از آن جا که اجازه خروج و ترتیبات اداری عده ای پناهنده سیاسی با مقامات شوروی بود، طرح موضوع با آن ها ضرورت داشت. بوروی موقت تصادفاً ترتیب این کار را بر عهده خود من گذاشت. و بدین منظور ملاقاتی با آقای سیمونکو که مسئولیت امور حزب توده ایران در کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی با او بود، ترتیب دادند. در این ملاقات من پس از شرح کوتاه جریان، لیست افراد را به او ارائه دادم. برای اجتناب از مخالفت احتمالی با بعضی از آن ها بلافاصله تاکید کردم که من موضوع را با تک تک آن ها در میان گذاشته ام و پس از جلب موافقت و آمادگی قطعی آن ها، لیست را در اختیار دولت الجزایر قرار داده ام. قبلاً هم با رهبری حزب اتمام حجت کرده بودم که اخلاقاً نمی توانم نام هیچکدام را که موافقت اشان جلب شده است، حذف کنم. متوجه بودم که سیمونکو در جریان خواندن نام ها روی بعضی ها مکث بیشتری می کند و گاه سوال هائی مطرح می کرد که حاکی از حساسیت او روی دو سه نفر بود. با این حال باید و جدانا بگویم که هیچ کار شکنی نکرد و قول داد هروقت موافقت نامه های قطعی از سوی شرکت های دولتی الجزایر رسید، ترتیب پاسپورت و سایر اموراداری را فراهم کنند. بی گمان، سهولت کار تا حدی ناشی از جو آن روزی شوروی و اوج رفاه های خروشچف بود. البته پای دولت معتبر و نوجوان الجزایر نیز در میان بود و تا حدی هم در برابر عمل انجام شده ای قرار داشتند. پس از آنکه من در نوامبر ۱۹۶۴ مسکو را ترک گفتم، شادروان آذرنور با پیگیری این کار را دنبال کرد.

اخیراً خاطرات سرگرد هوانی آقای پرویز اکتشافی، از مسئولین شاخه هوانی سازمان افسری حزب توده ایران، به کوشش آقای حمید احمدی در چارچوب "تاریخ شفاهی چپ ایران" منتشر شده است. بی تعارف و باکمال تأسف باید بگویم که من پس از خاطرات نورالدین کیانوری، نوشته ای در این زمینه سراغ ندارم که این چنین بدون احساس مسئولیت، تنها با اتکا به حدسیات و فانتزی گوشتی و تحریف واقعیت ها به اشخاص پاکدامن و هم زمان سابق خود تهمت بزند و حیثیت سیاسی آنها را به بازی بگیرد. متأسفانه اکثر این رفقا دیگر در میان ما نیستند که به دفاع از حیثیت خود بپردازند. به ناچار این وظیفه اخلاقی بر دوش ما معنود بازماندگانست که در متن ماجراها بوده و کم و بیش واقف به امور هستیم.

از شگفت انگیزترین بخش خاطرات، ادعاهای او درباره مرگ تعدادی از رهبران سرشناس حزب توده ایران نظیر ایرج اسکندری، علی امیرخیزی و محمد رضا قنوه است که همه را با خیال بافی ها به حساب توطئه و قتل های سیاسی عمدی برای از میان برداشتن آنها می گذارد! آقای اکتشافی در همه جا و در همه چیز انگشت دستگاه های امنیتی را می بیند که در کار توطئه علیه او و خانواده اش هستند. با این روحیه و بدگمانی، از رویدادهای بسیار عادی (چنانکه بعداً نشان خواهیم داد)، داستان می سازد تا ابعاد توطئه و آزارسانی به آنها بدهد.

برکسی پوشیده نیست که در اتحاد شوروی، به ویژه در دوران استالین، جنایت های بی شماری رخ داده و انسان های بسیار شریفی، چه از میان مردم و انقلابیون شوروی و چه از میان کمونیست های پناه آورده به این کشور، قربانی شده اند. نشریه راه آزادی به سهم خود مقاله ها و نوشته های متعددی در این زمینه چاپ کرده است. ما در آگاهی دادن و افشاکاری بدی ها از آغازگران بودیم. ما با حزب کمونیست و دولت شوروی اختلاف های اصولی داشتیم و از دخالت های آنها در امور حزب توده ایران در فغان بودیم. سیمای حزب کمونیست و دولت شوروی از این بابت ها بسیار چرکین و عبرت آموز است. با این حال دور از اخلاق و منش انسانی می دانیم که بر بستر این سابقه ذهنی درست، دروغ ساخته شود تا چون مد روز است ما هم در شیطانی تر جلوه دادن او سهمی داشته باشیم.

درباره پلنوم وسیع چهارم حزب توده ایران، اظهارات او بر پایه یادداشت ها و تئندوئسی های ایشان از سخنرانی ها و "پلاتفرم" های اعضا کمیته مرکزی، شهادت تاریخی با ارزشی است. آقای اکتشافی تنها کسی است که موفق شده دست نویس های خود را طی این چهل سال حفظ کند. در شرایطی که اسناد حزب توده ایران در دسترس ما ایرانی ها قرار ندارد و ظاهراً در پایگانی روسیه خاک می خورد، یادداشت های او با هر نقصی که دارد، بسیار سودمند است. متأسفانه این جانیز در اظهارات و داوری های او، چه درباره رویدادها و چه در رابطه با افراد، خطاهای جدی و گمراه کننده ای وجود دارد که نباید به سادگی از کنار آن ها گذشت و بی پاسخ گذاشت.

متأسفانه صفحات راه آزادی و حوصله خوانندگان اجازه نمی دهد به تمام اشکالات جدی موجود در خاطرات آقای اکتشافی پرداخت و "غلط گیری" کرد. به ناچار تنها به توضیح چند مورد کفایت می کنم.

۱- موضوع نقل مکان شادروان آذرنور و سرابی و آقایان همامی و ویاوری و دیگران از شوروی به الجزایر: آقای اکتشافی بی آنکه کوچک ترین اطلاع از کم و کیف این جریان داشته باشد و یا طی این سی و چند سال که از ماجرا می گذرد تلاشی برای آگاهی از چگونگی آن بنماید، صرفاً بر پایه تصورات خود و با صدور چند حکم کلی که قابل تعمیم به هر کس و هر موردی نیست و بی یقین ارتباطی با این اشخاص ندارد، به تهمت زنی پرداخته است. اکتشافی بدواً انتقال این افراد را در شمار اقدامات برنامه ریزی شده رهبری حزب توده ایران می گذارد، که از پایه نادرست است. در آن ایام به دنبال بحران ناشی از ماجرای یزدی ها که توضیح آن به درازا می کشد، رهبری حزب به دست بوروی موقت سه نفری بود که به کلی فلج بود و قادر به اداره عادی ترین امور حزب نبود تا چه رسد به برنامه ریزی هائی از این قبیل. اکتشافی برای زمینه سازی ذهنی تهمت زنی هایش به صدور چند حکم کلی می پردازد و می گوید: "اصولاً کادرهائی از حزب توده به جاهای دیگری فرستاده می شدند که براساس خواست ها و توافق حزب کمونیست شوروی و دستگاه امنیتی آن باشد، به غیر از این ممکن نبود". حکم دیگر این که: "هرکس از پناهندگان اجازه خروج از مقامات شوروی می گرفت، ابتدا تعهد برای همکاری با آن ها

این است حقیقت امر و چگونگی جریان رفتن این رفقا به الجزایر. مقایسه این واقعیت با اظهارات و ادعاهای آقای اکتشافی، جنبه خیالی بافی‌ها و بی پایه بودن تهمت زنی‌های او را برملا می‌کند. القا این فکر که افراد شرافتمندی نظیر آذرنور، سرابی، همایی، یساری، دکترفصیحی و دکتر مهربخش آذرنور و قبل از خروج از شوروی تعهد برای همکاری با دستگاه امنیتی شوروی داده باشند، واقعا دور از انصاف و اخلاق و حاکی از عدم احساس مسئولیت در گفتار و کردار است :

۳ - آیا "توطئه" برای قتل او و دیگران واقعی است ؟

مقدمتا خاطر نشان کنم چنانکه از اظهارات اکتشافی در جای جای خاطراتش پیداست ، در شوروی کار و بار و وضع مادی اش، رویهم رفته رضایت بخش بوده و از پناهندگان سیاسی صاحب امتیاز به شمار می‌رفت. و هر گاه مشکلی هم پیش می‌آمد بالاخره به نفع او پایان می‌یافت و دست غیب دادم در حمایت او بود. مشکلات سال‌های اول اقامت و دوره دانشجویی هم ناشی از دشواری‌های عمومی زندگی مردم و دانشجویان در آن ایام بود. در هر شهر و دیاری که دلش خواست، حتی در مسکو که بسیار مشکل و تحت مقررات سختی بود اقامت گزید. در بخش فارسی رادیو مسکو به او کار دادند که خود امتیازی بود و هر کسی را بسادگی بدان جا راهی نبود. به علاوه در دو موسسه مطبوعاتی دولتی پروگرس و نووستی به کار ترجمه مشغول بود. چنانکه خود می‌نویسد: "از سال ۱۹۶۶ به بعد، قدرت مادی ما خیلی زیاد بود. چون جاهای مختلف زیادی کار ترجمه به من می‌دادند... خیلی از روس‌هایی که با من آشنا بودند از خدا می‌خواستند وضع مرا داشته باشند". می‌نویسد: "ما به آلمان شرقی و چکسلواکی برای گردش و دیدن آشنایان خود می‌رفتیم و به مسکو برمی‌گشتیم. در دو سال آخر ما به برلین غربی هم می‌رفتیم و برمی‌گشتیم". کسانی که با وضع شوروی مختصر آشنائی دارند، می‌دانند که این همه تسهیلات و امکانات به آسانی بدست نمی‌آید. قدر مسلم آنست که اگر او موضع جدی انتقادی به شوروی داشت و مارک "ضد شوروی" به او می‌خورد مسلما از بخش مهم این تسهیلات محروم می‌ماند. خود او اذعان دارد که تا در شوروی بودم: "می‌کوشیدم موقعیتی داشته باشم که زیاد با شوروی‌ها اصطکاک پیدا نکنم" و اضافه می‌کند: "توانسته بودم با همان سیستم تکیه بر قوانین مارکسیستی طوری حالت اپوزیسیونی خود را نگهدارم که وضع خطرناکی پیدا نکنم" !

علیرغم این واقعیت‌ها، چنین بنظر می‌رسد که آقای اکتشافی به گونه بیماران روانی که در وحشت دائمی توطئه‌های ناموجود بسر می‌برند، براین باور است که از پلنوم هفتم (اوایل دهه ۶۰)، که گویا علیه فرقه دموکرات آذربایجان موضع گرفته است، کا.گ.ب درکار توطئه علیه او و خانواده اش بوده است. آنگاه برای اثبات آن به رویدادهای عادی و طبیعی پروبال می‌دهد و با گرافه گویی و روایت‌های ساختگی "توطئه"‌ها را شرح می‌دهد. اکتشافی مدعی است پس از پلنوم هفتم "مقامات شوروی دست به کارشکنی علیه من زدند. اولین کارشکنی شوروی‌ها در مورد خانواده ام، مخالفت پنهانی با ورود دخترم به دانشکده بود" ؛ برکسی پوشیده نیست که در همه جای دنیا کنکور دانشکده طب به خاطر داوطلب فراوان بسیار سخت است و درصد کوچکی با کسب نمرات بسیار بالا شانس ورود به دانشکده طب را دارند. دختر ایشان هم به گونه هزاران داوطلب دیگر نمره نمی‌آورد. شاید این دختر خانم در سنین شباب چندان درس خوان نبوده است. چنین امری برای عقل سلیم عادی‌ترین توضیح است. اما آقای اکتشافی آن را توطئه دولت اتحاد جماهیر شوروی علیه خود می‌داند! در این صورت این سوال مطرح است که اگر این کار توطئه علیه او و قربانی دختر وی بود، چگونه است که همین دولت و مقامات شوروی ترتیبی می‌دهند تا دختر ایشان را پس از دویار ناکامی در امتحان ورودی، برای تحصیل در همان رشته به آلمان دموکراتیک بفرستند که بخاطر سطح بالای علمی و شرایط بهتر زندگی، آرزوی بسیاری از فرزندان پناهندگان سیاسی بود و خیلی‌ها برای کسب چنین امتیازی سرودست می‌شکستند؟

سناریوی "توطئه" بعدی، ادعای اکتشافی درباره خوراندن قهوه سمی به خود اوست! خلاصه داستان پرآب و تاب او این است که می‌گوید یکبار اسکندری، کامبخش وجودت از لایپزیک به مسکو آمده و مقیم مهمانخانه حزبی بودند و او را برای کاری به آن جا دعوت می‌کنند. می‌گوید در جریان گفتگو یک زن پیشخدمت روس وارد اتاق شد و جلوی هرکدام از ما چهار نفر یک فنجان قهوه گذاشت و رفت. آقای اکتشافی می‌فرماید وقتی قهوه را خوردم، دو دقیقه نگذشته بود که حالت سرگیجه احساس کردم. به منزل برگشتم و یک روز تمام هر نیم ساعت به نیم ساعت تهوع داشتم و استفراغ می‌کردم. به توضیح خودش بی آنکه به بیمارستان برود و یا دواشی بخورد

حالش عادی می‌شود. تمام نشانه‌ها حاکی از منقلب شدن معده او از نهار است که قبل از آمدن به این ملاقات در منزل خورده است. اینگونه ناملازمات که مسلما بر سر هرکسی آمده است، معمولا ناشی از پرخوری یا مختصر مسمومیت غذایی است که با همین عکس العمل‌ها و گاه شدیدتر از آن منتفی می‌شود. اما آقای اکتشافی اصرار دارد بگوید: "تحلیل من این است که قبلا دویار با ماشین پسر تصادف عمدی انجام داده بودند، بنابراین قهوه سمی داده بودند!" حقیقتا شگفت‌انگیز است. اگر مقامات شوروی قصد کشتن او را داشتند، هزار راه و وسیله طی ۲۲ سال اقامت او در شوروی داشتند. چه لزومی داشت که این کار را در هتل حزبی و در حضور سه عضو کمیته مرکزی به ویژه ایرج اسکندری و دکتر حسین جودت، آن هم از راه خوراندن قهوه به آن نحو انجام دهند که خالی از ریسک نبود؟ زیرا ممکن بود پیشخدمت اشتباهی جای قهوه را عوضی بگذارد و موجب مرگ کامبخش و دیگران بشود و یا اشتباهی لپی دیگری به این فاجعه بینجامد. تصور این دشوار نیست که اگر واقعا توطئه و سم برای کشتن او در کار بود با توجه به امکانات و تجربه کا.گ.ب اثرات آن تا به این حد آبکی از آب در نمی‌آمد.

خیال پردازی‌ها و داستان‌سرایی‌های آقای اکتشافی حد و مرز نمی‌شناسد. ایشان حتی مرگ طبیعی یا تصادفی رفقا ایرج اسکندری، علی امیرخیزی و محمدرضاقبوه و عده دیگر را به حساب قتل‌های سیاسی عمدی می‌گذارد. از آن جا که داستان‌سرایی‌ها و دروغ‌پردازی‌های آقای اکتشافی با زندگی تعدادی از پر ارزش‌ترین رفقای آزاد اندیش جنبش چپ ایران مربوط می‌شود، توضیح کوتاه برای دفع سم‌پاشی او و برقراری حقیقت ضرورت دارد.

آقای اکتشافی به مدد یادداشت‌های روز خود نقل می‌کند: شب شنبه ۲۷ نوامبر ۱۹۸۲ ایرج اسکندری را که از بیمارستانی در برلین شرقی به برلین غربی آمده بود در منزل خانم شهناز اعلامی ملاقات می‌کند. پس از نقل مشروح گفتگوهایش با اسکندری، او را همان شب به برلین شرقی می‌رساند. من از روایت‌های نادرست کوچک و بزرگ او برای پرهیز از طولانی‌تر شدن مطلب فعلا می‌گذرم. از جمله ادعا می‌کند "مترجم کاپیتال حتی پول مترو نداشت!" غافل از آن که همان وقت ایرج اسکندری که عضو کمیته مرکزی بود، در بیمارستان دولت که ویژه پولیت بورو و اعضا دولت و کادرهای بالای حزب حاکم است بستری بود. در آن بیمارستان به بیماران احزاب برادر پول جیبی کافی پرداخت می‌شد. اضافه بر آن، اسکندری در آن زمان به روال سابق حقوق ماهانه‌ای در حدود سه هزار مارک که چند برابر حقوق یک مهندس بود را دریافت می‌کرد. بنابراین اگر واقعا در آن لحظه ۲۰ فنیک در جیب او نبود باید علت دیگری داشته باشد.

اکتشافی نقل می‌کند: اسکندری: "آن شب به برلین شرقی و به بیمارستان رفت و بعد از آن جا به خانه ما تلفن کرد. من نبودم با خانم حرف زد". در این گفتگوی تلفنی به روایت آن‌ها، اسکندری به خانم اکتشافی می‌گوید: "من دارم خفه می‌شوم ... نمی‌خواهم در این بیمارستان بمانم ... به من می‌گویند حالا قندتان در خون بالا رفته و می‌آیند آمپول می‌زنند. گفتم آقای اسکندری می‌دانید چرا این کارها را می‌کنند؟ بعدا دیگر دیر می‌شود. فقط این را بدانید که من در بیمارستان هستم. بعد از دو روز شهناز اعلامی تلفنی به من گفت که ایرج اسکندری در بیمارستان فوت کرد. من گفتم کشته شد!"

آقای اکتشافی اضافه می‌کند: "همان طور که همسر توضیح داد، خانم متوجه شد گویا می‌خواهند این آدم را که در بیمارستان بستری بود به دیار عدم بفرستند. به همین جهت خانم به او گفت رفیق اسکندری شما دواها را نخورید. ولی دیر شده بود، روز بعد خبر مرگ او را دادند!"

پنا به اظهارات و یادداشت‌های او، ماده تاریخ فوت ایرج اسکندری حدودا ۲۸ یا ۲۹ نوامبر ۱۹۸۲ است. حتی اگر تردیدی در محتوای گفتگوی او نکنیم، قدر مسلم اینست که ایرج اسکندری را در این هنگام "نکشتند!" زیرا می‌دانیم ایشان نه در نوامبر بلکه در اول ماه مه و نه در سال ۱۹۸۲ بلکه در سال ۱۹۸۵ دارفانی را به درود گفت. گفته‌های آقای اکتشافی یادآور داستان معروف حسن و حسین است. ایرج اسکندری در دسامبر ۱۹۸۲ در پلنوم هیجدهم در چکسلواکی شرکت داشت و کاملا سرحال بود. پس از آن هم در انتشار "نامه به رفقا" که در سال ۱۹۸۴ منتشر شد با ما بود. مصاحبه‌های ما با ایشان در سال‌های ۱۹۸۳ و ۱۹۸۴ در پاریس صورت گرفت که بعدها تحت عنوان خاطرات سیاسی او منتشر شد. واقعیت این است که زنده یاد اسکندری چند سال قبل از مرگ به سرطان پروستات مبتلا شده بود. همان وقت با کمک شیمی - درمانی معالجه گردید. اما خطر پیدایش مجدد بیماری

در ارگان دیگر همانوقت به او گوشزد شده بود و از آن سخن می گفت و نگرانی داشت. در ماه های آخر حیاتش که بیشتر در پاریس بسر می برد، بیماری او دوباره عود کرده و به ارگان های حساس سرایت کرده بود و به شدت از درد شکم می نالید و با مسکن های قوی خود را آرام نگه می داشت. اسکندری در ۱۹ مارس ۱۹۸۴ پاریس را به قصد وین و با آرزوی گذراندن عید نوروز با فرزندان خود ترک گفت. در وین وضع سلامتی او رو به وخامت گذاشت و برای معالجه به آلمان شرقی رفت. حال جسمی او چنان بد بود که در فرودگاه برلین، آمبولانس تا پای پلکان هواپیما آمد و اسکندری را روی برانکارد به بیمارستان دولتی (Regierungskrankenhaus) منتقل کردند. ایرج را در ۷۷ سالگی، عاقبت بیماری لعنتی سرطان، سه سال ونیم پس از داستان سراسی آقای اکتشافی و همسرش از پای انداخت. طی این سه سال ونیم، بارها ایرج اسکندری بین برلین و پاریس و وین در رفت و آمد بود. شخصا چندبار تلفنی از پاریس یا او در بیمارستان صحبت کردم. باوجود صمیمیت و اعتماد فیما بین کوچک ترین گله و اظهار ناراضیتی و نگرانی از او نشنیدم. لذا روایت آقای اکتشافی را درباره علت در گذشت او کاملاً ساختگی می دانم.

متأسفانه آقای اکتشافی که دورگرفته، اینبار به سراغ علی امیرخیزی یکی دیگر از رفقای کهنسال و بسیار شریف کمیده مرکزی می رود. شادروان امیرخیزی که به هنگام مرگ بالای هشتاد بود، از اوایل دهه ۶۰ به بیماری قلبی مبتلا بود و یکی دوبار نیز سخته کرده بود. در سال ۱۹۸۰، شب هنگام در منزل خود دچار حمله شدید قلبی می شود و بسرعت آمبولانس خبر می کنند. در راه بیمارستان، راننده آمبولانس که بخاطر وخامت حال بیمار با سرعت زیاد در حرکت بود سر یک چهارراه تصادف می کند و در این حادثه غم انگیز تمام سرنشینان آمبولانس از جمله بیمار قلبی عزیز ما امیرخیزی نیز کشته می شوند. آقای اکتشافی این تصادف مرگبار را که هرروز و شب در هر گوشه جهان رخ می دهد بدون کوچک ترین تعمق و صرفاً با حدس و بدگمانی به حساب کا. گ. ب می گذارد. می گوید: "من چون این سیستم ها را در شوروی دیده بودم، گفتم او را کشتند و از بین بردند!" همین و بس!

آقای اکتشافی متأسفانه نمی خواهد آنی فکر بکند که تصمیم به قتل یک نفر آن هم یک شخصیت سیاسی، تمهیدات و نقشه کشی و برنامه ریزی لازم دارد که به ناچار از مدت ها پیش تنظیم می شود و زمان می خواهد. برای این کار منتظر نمی مانند تا طرف ناگهان دچار سخته قلبی بشود و آمبولانس بسرعت به سراغ او بیاید و در این فاصله زمانی بسیار کوتاه، کا. گ. ب مطلع شود و سول توطئه زنگ را به صدا درآورد تا تصمیم گرفته شود که از این فرصت طلانی برای قتل امیرخیزی استفاده بشود! و آنگاه راننده حاضر و آماده ای نیز در دسترس باشد که بپذیرد آمبولانس خود را با چنان قدرت به ماشین دیگری بزند که به خاطر یک مرد کهنسال در حال مرگ، خود و تمام سرنشینان آن را نیز به کشتن بدهد!

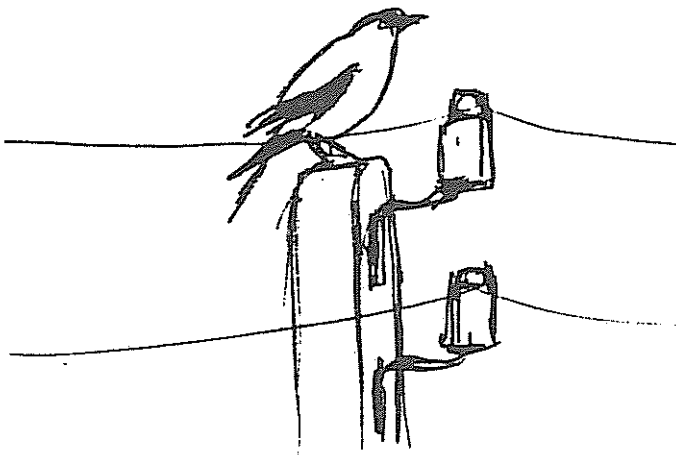
مضحک تر از این، مورد زنده یاد محمد رضا قنوه عضو هیات سیاسی کمیده مرکزی حزب توده است. آقای اکتشافی از قول دو همکار روسی خود در رادیو مسکو نقل می کند که قنوه در سال ۱۹۷۶ یعنی سه سال قبل از انقلاب بهمین از سوی حزب توده و حزب کمونیست شوروی ماموریت داشت به نجف برود و حمایت دولت شوروی را از خمینی به اطلاع او برساند. و باز به گفته همان راوی: "قنوه به طور مخفی به نجف رفت و با خمینی دیدار کرد و نتیجه اش را به ما در این جا (مسکو) اطلاع داده است". آنگاه آقای اکتشافی می افزاید: "قنوه نتوانست پس از انقلاب همراه عده ای از کادرهای حزب توده که به ایران می رفتند، برود. گویا در آلمان شرقی سخته کرد. من این خبر سخته را شنیدم ولی باور نکردم". و چنین استدلال و جمع بندی می کند: "برای اینکه کسی از این جریان مسافرت باخبر نشود، به نظر می رسد او را کشتند تا این ماموریت مخفی فاش نگردد و نقش شوروی ها در آمدن خمینی به ایران آفتابی نشود!"

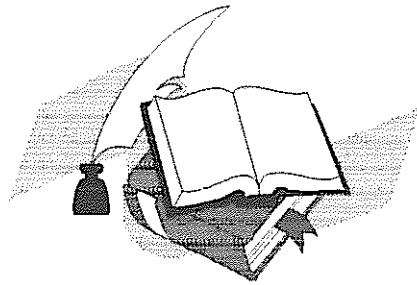
من از این ماموریت بی خبرم و به ملاحظات در صحت آن تردید دارم و بعید می دانم. زیرا سه سال قبل از انقلاب، هم ایالات متحده و هم اتحادشوروی تنها فکر و ذکرشان مدیحه سراسی از شاه و "جزیره ثبات" بود تا هرچه بیشتر از سفره رنگین ایران متمتع شوند. آنچه می دانم این است که در حدود نوامبر ۱۹۷۸ که آیت الله خمینی در پاریس بود، زنده یاد قنوه به ماموریت از سوی هیات اجرائیه برای ملاقات او به پاریس آمد. شاید آقای اکتشافی چیزی درباره این ماموریت به گوشش رسیده باشد؟ به هرحال شادروان قنوه خود را به آب و آتش می زد تا راهی برای ملاقات خمینی بیابد. بالاخره هم به علی جواهری متوسل شد که با آیت الله اشرافی داماد خمینی از قدیم آشنا بود. با این حال موفق به دیدار او نشد و نامه ای نوشت و به من داد تا

پس از تأیید هیات اجرائیه آن را در اختیار آیت الله خمینی قرار بدهم. بدیهی است که اگر قنوه دوسال قبل از آن آیت الله خمینی را در نجف ملاقات کرده بود از این موضوع برای دیدار مجدد او در پاریس استفاده می کرد و یا لااقل در نامه اش به خمینی به آن اشاره می نمود. لذا به این دلیل و منطقی، من در اصل موضوع ماموریت نجف تردید دارم. اما به فرض اگر محمد رضا قنوه این ماموریت را انجام داده و پشتیبانی حزب توده ایران و اتحاد شوروی را به اطلاع آیت الله خمینی رسانده باشد. در این صورت این امر چیزی جز روشن بینی و دوراندیشی رهبری حزب توده ایران و اتحاد شوروی را نمی رساند. اعلام حمایت از آیت الله خمینی چه راز سر به مهری بود که برای مخفی نگه داشتن آن پس از پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری او، حتی قتل یک عضو رهبری حزب برادر ضرورت می یافت؟ اگر این ماموریت شادروان قنوه حقیقت داشت، رهبری حزب آن را بی گمان زینت بخش جزوه پرتیراژ "۲۵ سال حمایت از خط امام خمینی" می کرد که در تدوین آن هرمقاله و خبر کوچک و بزرگ با شاخ و برگ پرورانده شده بود بگذریم از اینکه ساختار داستان سراسی آقای اکتشافی یک اشکال کوچک فنی دارد. بنا به ادعای او، قنوه را کشتند که به ایران نرود تا میباید "راز" را به کسی بازگو کند! منتهی ایشان اطلاع ندارد که شادروان قنوه با همان اولین گروه از اعضای رهبری وارد ایران شد و بخاطر عضویت در هیئت سیاسی و مسئولیت در روابط عمومی، تماسهای گسترده ای با محافل مختلف داشته است. او در سفری به خارج برای انجام ماموریتی در گذشت و همه شیفتگان و رفقای خود را در ماتم نشانید.

خواننده این سطور به ویژه خوانندگان کتاب آقای اکتشافی اساساً باید توجه داشته باشند که سرنوشت پناهندگان سیاسی پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی قابل مقایسه با سرنوشت نسل اول (حزب کمونیست ایران در زمان رضا شاه) و یا مهاجران نسل دوم (پس از شکست فرقه دموکرات آذربایجان)، نبود و با آن تفاوت جدی داشت. صرفنظر از وضع کلی و جو عمومی شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی که پس از درگذشت استالین و روی کار آمدن خورشید تغییر یافته بود، عامل مهم دیگر وجود رهبری حزب توده ایران در مهاجرت است که فعالیت و هویت رسمی داشت و پناهندگان توده ای زیر چتر حمایت او بودند. رهبری حزب توده ایران، باتمام معایب و انتقاداتی که به او وارد است، هیچگاه برای مخالف و دگراندیش پیروند سازی در حدی نکرد که امنیت و حیات افراد را به مخاطره بیندازد. بدون چنین زمینه سازی امکان نداشت مقامات امنیتی شوروی یا دیگر کشورهای سوسیالیستی، خودسرانه دست به قتل اعضای حزب توده ایران، آنهم رهبران طراز اول آن نظیر ایرج اسکندری، علی امیرخیزی و محمدرضا قنوه بزنند. برای تمامی این پناهندگان و فرزندان آن ها تسهیلات آموزشی دانشگاهی فراهم کردند و سپس در سطح تخصص شان امکان کار فراهم ساختند. هر کس خواست و وسیله داشت از این کشورها خارج شد و جلو کسی را نگرفتند و مجازات نکردند. خروج و برگشت ناراضیانی چون سرهنگ آذر، سروان قبادی، عنایت الله رضا، به ایران و منتقل شدن سرگرد آذرنور، سروان یابوری و عده ای به الجزایر و سایر کشورها نشانگر آنست. آقای اکتشافی بدون احساس مسئولیت و اخلاق تهمت می زند. حرف های او در این رابطه و در موارد متعدد دیگر، کوچک ترین ارزش و سندیت ندارد. متأسفانه افسانه سازی ها و دروغ پردازی های او روی بخش های مفید خاطراتش سایه می افکند و آنها را نیز از اعتبار می اندازد.

(در شماره آینده راه آزادی، قسمت مربوط به پلنوم وسیع چهارم خاطرات آقای اکتشافی مسوره نقد قرار خواهد گرفت)





دفتر ویژه

در ادامه بحث های مربوط به حکومت قانون و جایگاه آن در جمهوری اسلامی، در این شماره پاسخهای آقای عبدالکریم لاهیجی را به پرسشهای "راه آزادی"، از نظر خوانندگان گرامی می‌گنجانیم.

حکومت قانون و جایگاه آن در جمهوری اسلامی

عبدالکریم لاهیجی

در بسیاری از حوزه ها نظم و نسقی برقرار شد. مالکیت با تصویب قانون ثبت و تاسیس اداره ثبت اسناد و املاک و دفاتر اسناد رسمی معنا و مفهوم پیدا کرد. دادگستری تاسیس شد و جرم و مجازات جنبه قانونی یافت. روابط مردم با حکومت، ظاهر قانونی به خود گرفت، هرچند که در عمل اجرای این قوانین با موانع بسیاری برخورد کردند.

در دهه های بعد شعار و خواسته حکومت قانون مفهوم تازه ای پیدا می کند و مراد از آن بیشتر اجرای قانون درباره همگان، و در صدر آن قانون اساسی است تا وضع قوانین تازه. بدیهی است که خلا قانونگذاری در بسیاری از زمینه ها وجود دارد و شمار قوانین بد و ظالمانه هم متأسفانه قابل توجه است، ولی بر اثر استقرار استبداد و خودکامگی و تبدیل مزورانه نظام مشروطه پارلمانی به نظام پادشاهی استبدادی (هرچند در شکل پارلمانی) و فقدان آزادیهای سیاسی و اجتماعی و محو استقلال قوه قضائیه، اجرای قانون اساسی، که سند پیروزی انقلاب مشروطه به شمار می آمد، در صدر خواسته های مردم و نیروهای سیاسی است.

از یاد نبرده ایم که جنبش عمومی سالهای ۵۷ - ۱۳۵۶ هم با شعار حکومت قانون و اجرای قانون اساسی و تحدید اختیارات شاه و استقرار نظام حاکمیت ملی آغازید.

با انقلاب ۱۳۵۷ مردم ایران به دوران تازه ای پا می گذارند. دورانی که شعار حکومت قانون نه تنها ارزش به شمار نمی آید، که قانون و هرچه قانونی است یادگار "طاغوت" تلقی می شود و در نتیجه مردم خود را در یک خلا قانونی احساس می کنند.

اگر در گذشته مخالفان حکومت به استناد قانون ظالمانه "مقدمین علیه امنیت کشور" در دادگاههای نظامی فرمایشی درسته به حبس های دراز مدت یا اعدام محکوم می شدند، اینک سرنوشت مردمان به نظر و رای حکام شرع سپرده شده بود که نه از اصول و قواعد حاکم بر محاکمه (آئین دادرسی) به معنای مدرن کلمه اطلاعی داشتند و نه به قوانین و مقررات جزایی مدون اعتقادی. آنان به میل و سلیقه و تشخیص خود بی محابا به کشتار "متهمان" دست یازیدند و اصطلاحات تازه ای از قبیل "مفسد فی الارض"، محارب، باغی، ... را وارد ادبیات حقوقی ایران کردند. متهم هم مطابق اصل فقهی "برده و آنچه که در تصرف اوست به ارباب وی تعلق دارد" در حکم ملک طلق حاکم شرع (مولی) به شمار می آمد که می توانست او را بکشد، یا به چندین ضربه شلاق محکوم کند یا به زندان بیندازد و حکم بر ضبط و مصادره اموال وی هم صادر نماید. مالکیت و سند <

پیش از پرداختن به پرسش های "راه آزادی" و به منظور پرهیز از طرح مسائل نظری و تئوریک و توجه اساسی به واقعیات جامعه ایران، نگاهی به گذشته حکومت قانون در ایران، هرچند به گونه ای موجز و گذرا، ضروری می نماید.

جنبش اعتراضی مردم ایران که به انقلاب مشروطیت انجامید، با شعار تاسیس عدالتخانه آغازید. منظور از عدالتخانه تنها برپایی دادگستری نبود بلکه خواسته مردم حکومت قانون بود مرجعی که از حکومت مستقل باشد و قانون را به مرحله اجرا گذارد و درباره همه مردمان از هر گروه و قشر اجتماعی، و نه منویات و خواسته های قشر حاکم را. مردم از بیدادگریهای حکام و ملایان به جان آمده بودند و این روحیه ناراضی و عصیان تنها در ارتباط با روابط مردم با حکومت نبود که در حوزه حقوق مدنی و روابط مردم با یکدیگر در زندگی روزمره شان، تبلور و تجلی بیشتری داشت. اگر کسی ملک دیگری را غصب می کرد و متصرف ملک به حاکم یا ملای شهر شکایت می برد، کافی بود که غاصب حکمی از ملای دیگری ارائه دهد که به موجب آن وی مالک ملک غصب شده تلقی شده بود! داستان احکام ناسخ و منسوخ حکام و ملایان در حوزه حقوق مدنی مردم، یکی از سرفصلهای غم انگیز تاریخ ماست.

بنابراین مردم در پی استقرار امنیت قانونی و قضایی بودند، یعنی اینکه تنها قانون بر روابط آنان حکومت کند و دستگاه قضایی آن قانون را درباره همگان به گونه ای برابر به مورد اجرا گذارد. در حوزه حقوق عمومی و روابط مردم با حکومت هم وضع به همین منوال بود. این هرج و مرج تنها در زمینه حقوق سیاسی نبود بلکه در مجموعه روابط حکومت و مردم در حوزه حقوق اساسی، حقوق اداری، حقوق جزایی، وضع واخذ مالیاتها و عوارض و ... قانون و قاعده ای که درباره همگان قدرت اجرایی داشته باشد، وجود نداشت.

بدیهی است که تبعات و توالی فاسد این "نظام هرج و مرج" تنها شامل اموال و حقوق مدنی مردم نمی شد بلکه جان و سلامتی و آزادی و امنیت مردم هم در معرض تعدی و تجاوز زورگرایان و متجاوزان بود.

با تصویب قانون اساسی و متمم قانون اساسی مشروطیت و صدها قوانین تشکیلاتی و ماهوی در زمینه های اداری، مالی، اقتصادی، فرهنگی، مدنی، جزایی، و ... که در دهه های پس از پیروزی انقلاب مشروطیت به تصویب مجلس قانونگذاری ایران رسیدند، مردم ما از حیث ظاهر به دوران حکومت قانون قدم گذارند.

مالکیت هم "طباغوتی" قلمداد شد و املاک مصادره شده در اختیار "مستضعفان" به حکومت رسیده قرار گرفت.

مستند تصرف و مالکیت ملک، دیگر سند رسمی نبود بلکه حکم فلان حاکم شرع یا بهمان بنیاد و بدین ترتیب بازگشت به دوران هرج و مرج پیش از انقلاب مشروطیت و جانشینی خودسری و خودکامگی بر حکومت قانون، هرچند به گونه ای نسبی.

پس از این مقدمه کوتاه تاریخی اکنون به بررسی و تعریف حکومت قانون می پردازیم. مراد از حکومت قانون دو امر است: نخست اینکه بر روابط مردم با یکدیگر روابط مردم با حکومت، تنها قانون حکومت کند. در این تعریف حکومت قانون نقیض خودسرانه (Arbitraire) است. دوم اینکه قانون درباره همه شهروندان به گونه ای برابر اجرا شود و وابستگیهای سیاسی، طبقاتی، نژادی، جنسی، مذهبی، قومی مانع اجرای قانون نباشد (اصل تساوی در برابر قانون).

پیشینه تاریخی این اصل به کتاب سزار بکاریا (Beccaria) حقوقدان و متفکر قرن هیجدهم ایتالیا باز می گردد. وی در کتاب "جرایم و مجازاتها" که در سال ۱۷۶۴ انتشار یافت، به مساله عدم تساوی مجازاتها به لحاظ شخصیت مرتکبان جرم می پردازد. این کتاب در اروپای دوران روشنگری ولوله ای انداخت و بحث های بسیاری را برانگیخت که پایه گذار دو اصل در حقوق جزا و حقوق اساسی شدند: اصل قانونی بودن جرم و اصل قانونی بودن مجازات. هیچ عملی جرم نیست مگر به حکم قانون و هیچ مجازاتی قابل اجرا نیست مگر به حکم قانون. اگر قانونگذار عملی را مستحق کیفر نداند، دادگاه نمی تواند خودسرانه مرتکب را کیفر دهد.

دیگر اینکه مراد از حکومت قانون مجموعه قوانین یک جامعه است و نه بخشی از قوانین. پس اگر قسمتی از قوانین یک کشور به لحاظ موانع سیاسی، اجتماعی، فرهنگی به مرحله اجرا نگذارد نشود به مقتضای اصل منطقی "کلمه لایدرک کلمه لا یتراک کلمه"، اشکال متوجه اصل حکومت قانون نیست بلکه بر عکس به اشکال به عدم حکومت قانون باز می گردد.

اینک بپردازیم به پرسش های "راه آزادی":

۱ - آیا اجرای قوانین، در شرایطی که بخش های مهم و اساسی آن ضد عرفی و ضد دموکراتیک یا ضد حقوق بشر هستند، در جامعه ایران به خودی خود امری مثبت به شمار می آید؟

به عقیده اینجانب این سوال دقیق و منطبق با واقعیات تاریخی - اجتماعی ایران نیست. یکی از منابع اساسی قوانین عرفی ما، اصول و قواعد شرعی بوده اند. مگر در متمم قانون اساسی مشروطیت اصل ولایت فقیه و اعطای حق وتو به مجتهدان نسبت به مصوبات مجلس شورای ملی، پیش بینی نشده؟ مگر در همان قانون محاکم شرعی به موازات محاکم عرفی تثبیت نشده اند؟ مگر بیش از ۳ / ۲ قانون مدنی ایران مقتبس از فقه شیعه نیست؟ اگر منظورتان از قوانین عرفی، قوانینی است که به تصویب مجلس قانونگذاری رسیده باشند، همه این قوانین را باید عرفی تلقی کرد. (حتی قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی!) اما چنانچه همه این قوانین "ضد عرفی" قلمداد شوند، بایستی به تعریف و تبیین عرف بپردازیم.

اما تردیدی نیست که بسیاری از قوانین ایران با اصول حقوق بشر سازگاری ندارند و غیر دموکراتیک به شمار می آیند. این قوانین اگر بدون در نظر گرفتن شرایط و اوضاع و احوال اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جامعه ایران وضع شده باشند، با گذشت زمان و در بستر تحولات اجتماعی اعتبار خود را از دست می دهند و به بونه فراموشی سپرده میشوند. مثالی می آورم: سن بلوغ در ایران ۱۸ سال بود، به استثنای ازدواج که سن بلوغ برای مردان ۱۸ سال و برای زنان ۱۵ سال پیش بینی شده بود. در سال ۱۳۶۰، ماده ای از قانون مدنی را تغییر دادند و سن بلوغ پسران به ۱۵ سال قمری و دختران به ۹ سال قمری کاهش یافت.

اگر دختر ۹ ساله ای بالغ تلقی شود معنای آن اینستکه می تواند ازدواج کند و از نظر جزایی هم، چنانچه مرتکب جرم شود، مسئولیت دارد و حتی می تواند محکوم به اعدام شود! در اینکه این قانون ظالمانه و وحشیانه مخالف همه موازین حقوقی بین المللی است، تردیدی نیست و برای الغای چنین قوانینی بایستی مبارزه گسترده ای در ایران سازمان داده شود. ولی این قانون با عرف اجتماعی ایران سازگار نیست و قابلیت اجرا ندارد. رهبران جمهوری اسلامی هم که به ظاهر طرفدار چنین قوانینی هستند، حاضر نیستند دختران خود را در سن ۹ سالگی شوهر بدهند!؟

اما بسیاری از قوانین ضد دموکراتیک و مخالف موازین حقوق بشر، متأسفانه ریشه های عرفی و فرهنگی دارند (مذهب هم یک از عناصر

تشکیل دهنده فرهنگ یک جامعه است) و در این صورت مبارزه ما نه تنها بر ضد چنین قوانین که بر ضد چنین ارزشهای عرفی - فرهنگی صورت می گیرد.

موضوع دیگر اینکه همه قوانین ایران ضد دموکراتیک و ضد حقوق بشر نیستند. اعلامیه جهانی حقوق بشر، میثاقهای بین المللی حقوق مدنی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و صدها قرارداد بین المللی (کنوانسیون) دیگر به تصویب قوه مقننه ایران رسیده اند و دولت ایران ملزم و متعهد به اجرای آنهاست. این مقررات یکی از منابع بنیادی حقوقی در ایران به شمار می آیند. قوانین ایران تنها در قانون اساسی جمهوری اسلامی و قانون قصاص و حدود و دیات خلاصه نمیشوند. نظام حقوقی - قانونی ایران طی ۲۰ سال گذشته دستخوش تغییرات و دگرگونیهای فاحشی شده است. اما بخش بزرگی از قوانین گذشته ایران همچنان اعتبار و قابلیت اجرا دارند (فارغ از اینکه این قوانین دموکراتیک و سازگار با حقوق بشر تلقی بشوند یا نه). شعار حکومت قانون هم ناظر به همه قوانین است و نه تنها قوانین بد و ظالمانه. مراد مجموعه نظام حقوقی - قانونی ایران است.

ولی مساله اساسی اینستکه مبارزه برای حکومت قانون باید از مبارزه برای الغای قوانین ظالمانه و ضد حقوق بشر تفکیک شوند و به موازات هم تداوم یابند. زیرا که نقیض حکومت قانون، خودسری و هرج و مرج است، که قربانیان تاریخی آن همواره قشرها و طبقات زیرین جامعه بوده اند. قلدبران و متجاوزان و خودکامگان نیازی به قانون ندارند ویا زر و زور براریکه قدرت سوار می شوند. بنابراین تالی فاسد عدم اجرای قانون یعنی عدم حمایت از ستمدیدگان و محرومان جامعه. صریح تر بگویم حکومت قانون به منزله پیش شرط مدنیت و تجدد و تحقق و استقرار دولت به معنای مدرن کلمه است. حکومت قانون شرط لازم تحقق جامعه مدنی است ولی شرط کافی نیست. اینجاست که مساله موضوع و محتوای قوانین مطرح میشود که آیا قوانین یک جامعه با تحقق جامعه مدنی سازگاری دارند یا نه؟ پرسش اساسی اینست که چگونه می توان جامعه ای را در خلا قانونی اداره کرد؟ این موضوع تنها در رابطه مردم و حکومت خلاصه نمی شود، بلکه تکلیف روابط روزمره مردم با یکدیگر در حوزه حقوق خصوصی چگونه معین میشود؟ نظم و امنیت و روحیه احترام به قانون، یا ترس از قانون، در مردم چگونه تقین می یابد؟ به عقیده من توالی فاسد عدم اجرای قانون، به معنای عام کلمه، به مراتب بیشتر از عواقب و نتایج اجرای قوانین بد و ظالمانه است. سیر قانونگذاری در جامعه های گوناگون به ما نشان می دهد که بیشتر قوانین بر اثر مبارزات و کوششهای پی گیر مردم و یا قشرهای بزرگی از مردم، و در غالب موارد قشرهای محروم و ستمدیده و مورد استثمار، وضع شده اند و به عبارت دیگر دولت ها و هیات های حاکمه ناگزیر از پذیرش و تصویب آن قوانین شده اند. از سوی دیگر در بسیاری از کشورها، به ویژه در کشورهایی نظیر ایران، همواره دولتها بوده اند که از اجرای بسیاری از قوانین که محل حاکمیت بلون قید و شرط آنها بوده، سر باز زده اند.

سوال دیگر اینستکه آیا ما با یک تناقض (پارادوکس) مواجه هستیم یا نه؟ بدین توضیح که مبارزه برای حکومت قانون با مبارزه برضد قانون غیر دموکراتیک و ضد حقوق بشر قابل جمع هستند یا نه؟

یکی از "حقوق طبیعی و زوال ناپذیر انسان"، به تعبیر ماده ۲ اعلامیه حقوق بشر و شهروند ۱۷۸۹ فرانسه، "حق مقاومت در برابر فشار" (Oppression) است. اگر قانون متضمن بی عدالتی، تبعیض حقوقی و به طور کلی ظالمانه باشد چنین قانونی نه تنها نقص غرض است که مبارزه با آن جزو حقوق بلکه تکالیف شهروندان است. اما این امر منافاتی با اصل حکومت قانون ندارد زیرا که حکومت قانون لازمه انسجام جامعه، برقراری امنیت و نظم و پیش شرط تحقق دموکراسی است. اگر قانون بر جامعه حکومت نکند، گروهها و قشرهای فرا دست منویات خود را بر جامعه تحمیل می کنند و خودسری (Arbitraire) قانون جامعه می شود.

از اینرو در نظامهای دموکراتیک به منظور اینکه قانون متضمن منافع همه مردم باشد و اکثریت نتواند قوانین حافظ منافع خود را به جامعه تحمیل کند، نهادهای کنترل کننده پیش بینی شده (شورای قانون اساسی - دادگاه عالی ...) . اگر در ماده ۶۱ قانون اساسی فرانسه، اصلاحی در سال ۱۹۷۴، به نمایندگان اقلیت (حداقل ۶۰ تن) اجازه داده شده که چنانچه قانون مصوب اکثریت پارلمانی را مخالف قانون اساسی تشخیص دهند، به شورای قانون اساسی شکایت برند، در برخی از کشورهای دموکراتیک این حق به همه شهروندان تفویض شده است.

بنابراین معیار و میزان سنجش قوانین یک جامعه با اصول دموکراسی و حقوق بشر (در جامعیت آن) اینست که آیا قانون متضمن منافع و حقوق همه شهروندان است و یا اکثریت مردم آن جامعه و شاید هم اقلیت مردم. اما مخالفت و مبارزه با قانون بد و تبعیض آمیز با اصل حکومت قانون تناقض و تهافت ندارد. در غیر اینصورت دموکراسی معنا و مفهوم خود را از دست می دهد و جای خود را به هرج و مرج و غوغا سالاری می دهد.

انطباق و سازگار نمودن قوانین و مقررات یک جامعه با اصول دموکراتیک و موازین حقوق بشر هم روند پیچیده و مشکلی دارد. روندی که هم مستلزم گذشت زمان است، هم در گرو ایجاد دگرگونیهای اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی و نهادهای سیاسی و اداری لازم و هم مستلزم عزم و اراده اکثریت شهروندان و به تبع آنان حکومت.

در بالا اشاره کردم که قوانین و مقررات راجع به حقوق بشر، در آن قسمتی که به تصویب قوه قانونگذاری ایران رسیده، جزو قوانین ایران به شمار می آیند. در ماده ۲ میثاقهای بین المللی حقوق مدنی و سیاسی و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (که از سال ۱۳۵۵ در ایران قدرت قانونی و قابلیت اجرا دارند) آمده است که دولتهای طرف این "میثاق" متعهد شده اند که اقداماتی در زمینه اتخاذ تدابیر قانونگذاری و غیر آن به منظور تنفیذ حقوق شناخته شده در این میثاق که قبلا به موجب قوانین موجود یا تدابیر دیگر لازم الاجرا نشده است، به عمل آورند.

بنابراین ما نه تنها حق اعتراض و مبارزه با قانون غیر دموکراتیک و ضد موازین حقوق بشر را جزو حقوق بشر می دانیم که هدف و غایت وضع و تصویب مقررات بین المللی حقوق بشر هم انطباق و سازگار نمودن قوانین داخلی کشورها با موازین بین المللی حقوق بشر است و در چنین صورتی است که اصل جهان شمول بودن (Universalite) حقوق بشر تعیین می یابد. اما باز هم تاکید می کنیم که این مبارزه و این هدف با اصل حکومت قانون تعارض ندارد. مصلحت مردمان هم در اینست که خواستار رعایت قانون توسط دولتها بشوند (حداقل به منزله استراتژی مبارزه). زیرا که زورمداران و خودکامگان از رهگذر نقض اصل حکومت قانون بیشتر بهره مند میشوند تا رعایت این اصل.

۲ - آیا مبارزه در راستای تغییر این قوانین و تغییر ساختارهای سیاسی می تواند در چارچوب حقوقی - سیاسی فعلی ایران به انجام برسد؟ پاسخ من مثبت است، هرچند که این مبارزه ویژگیها و پیچیدگیهای خاص خود را دارد. اما این مبارزه تنها یک مبارزه سیاسی نیست که هدف آن سهم شدن در قدرت سیاسی یا به چنگ آوردن قدرت سیاسی باشد. توضیح می دهم:

قوانین غیر دموکراتیک و ضد حقوق بشر در ایران منحصر به قوانین راجع به حقوق سیاسی و اجتماعی نیستند که تغییر آنها مستلزم تغییر ساختارهای سیاسی باشد. بر جامعه ایران تبعیض حقوقی حکومت می کند و در ردیف نخست قربانیان این نظام آپارتاید، زنان و غیرمسلمانان ایرانی قرار دارند. در سلسله مراتب حقوقی، حقوق مدنی مقدم بر حقوق سیاسی و اجتماعی و اقتصادی هستند. در نظام حقوقی - سیاسی ایران کنونی جان و حیات یک زن یا یک غیرمسلمان معادل و برابر با جان یک مرد مسلمان نیست. مبارزه برای تغییر این قوانین ضد حقوق بشر به ضرورت به تغییر ساختارهای سیاسی نمی انجامد. اما این مبارزه در چارچوب حقوقی - سیاسی کنونی امکان پذیر است، زیرا که جریان دارد. مبارزه زنان ایران برای تغییر این قوانین ضد حقوق بشری، بلکه ضد بشری، و به دست آوردن حقوق مدنی و اجتماعی برابر با مردان ملتهاست که آغاز شده و با وجود موانع سیاسی و اجتماعی و فرهنگی گوناگون رو به رشد دارد و من نسبت به آینده آن خوش بین هستم.

در زمینه حقوق سیاسی و اجتماعی هم به عقیده اینجانب در چارچوب حقوقی - سیاسی کنونی مبارزه امکان دارد. از یاد نبریم که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به لحاظ ماهیت مبهم، مجمل و حتی متناقض آن اگر در نوع خود بی نظیر نباشد، کم نظیر است. حضرات خواسته اند که بین نظریه حکومت اسلامی که نه تنها اجماع فقهای شیعه نیست بلکه ساخته و پرداخته معدودی از متاخران است، و جمهوری پلی بزنند و تلفیقی به وجود آورند که حاصل کار ملغمه کنونی شده است!

از یکسو نظامی تعبیه کرده اند که تبعیض حقوقی در ذات و ماهیت آنست. نظامی که در آن یک گروه اجتماعی (ملایان و آنها هم قشری از ملایان) حقوق ویژه و انحصاری دارند (الیگارشی مذهبی - صنفی)، از سوی دیگر در اصل سوم قانون اساسی، که جزو اصول کلی و بنیادی جمهوری

اسلامی است، دولت جمهوری اسلامی را "موظف" به تحقق ۱۶ امر کرده اند و از جمله "محور هرگونه استبداد و خودکامگی و انحصار طلبی" و "مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش" و در نهایت "رفع تبعیضات ناروا و ایجاد امکانات عادلانه برای همه در تمام زمینه های مادی و معنوی".

آیا مردم ایران به استناد این اصل نمی توانند خواستار مشارکت در تعیین سرنوشت سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی خویش بشوند و مبارزه ای را در جهت محور هرگونه استبداد و انحصار طلبی و رفع تبعیضات و ایجاد امکانات عادلانه برای همگان سازمان دهند؟ آیا چنین مبارزه ای و جاهد قانونی ندارد (فارغ از حقوق) و آزادیهای مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق بین المللی حقوقی مدنی و سیاسی که دولت ایران متعهد و ملزم به اجرای آنها شده است. مسلم است که پاسخ هر دو پرسش بالا مثبت است. استناد به قانون اساسی هم دلیل موافقت با قانون اساسی یا نظام منبث از این قانون اساسی نیست. بنابراین همچنان که باید برای تغییر این قانون اساسی و تبدیل جمهوری اسلامی ایران به جمهوری ایران که در آن همه شهروندان حقوقی مساوی و مشابه داشته باشند، مبارزه کرد می توان از لوازم و امکانات قانونی (به معنای عام کلمه) استفاده برد و حکومت را موظف به اجرای قانون ساخته و پرداخته خویش نمود.

اما اینکه سرانجام چنین مبارزه ای "تغییر ساختارهای سیاسی" خواهد بود یا نه، همچون هر مبارزه ای قابل پیش بینی نیست. مبارزه کنونی در حوزه آزادی مطبوعات را، که در چارچوب حقوقی - سیاسی کنونی صورت می گیرد، می توان یکی از مصادیق این مبارزه کلی قلمداد کرد. در گذشته کافی بود که وزارت ارشاد یا اطلاعات تصمیم بر تعطیل روزنامه یا نشریه ای بگیرد. اکنون این امر مستلزم حکم دادگاه است (هرچند که قوه قضائیه مستقل نیست). هنگامی هم که دادگاه به دستور رئیس قوه قضائیه "حکم فرمایشی" بر تعطیل روزنامه ای صادر می کند، دادگاه دیگری آن حکم را لغو می نماید و روزنامه به کار خود ادامه می دهد و رئیس قوه قضائیه هم از خشم و غیظ به خود می پیچد!

به عقیده اینجانب این تحول خود دگرگونی بزرگی است، هرچند که ماهیوز از آزادی واقعی مطبوعات در ایران، به مفهوم دموکراتیک و حقوق بشری آن، بسیار دور هستیم و "ماهیوز اندر خم یک کوچه ایم!"

۳ - تغییر ساختار سیاسی ایران، تحول آن به سمت جامعه باز دموکراتیک از طریق مسالمت آمیز می باید ضرورتا "قانونی" هم باشد و یا می توان از ابزار دیگری برای رسیدن به این هدف سود جست؟

مبارزه قانونی در معنای عام آن، و نه تنها بخشی از قوانین که ابزار سلطه و حاکمیت حکومت است، مبارزه ای است مسالمت آمیز. اما انحصار اعمال قهر توسط حکومت هم وجاهد ندارد. تنها در یک نظام دموکراتیک است که اعمال قهر در انحصار حکومت است. ضمن پاسخ به پرسش نخست با استناد به اعلامیه حقوق بشر و شهروندان ۱۷۸۹ فرانسه از حق مقاومت در برابر فشار یاد کردم. در مقدمه اعلامیه جهانی حقوق بشر (که در پنجاهمین سالگرد آن هستیم) هم چنین آمده است: "اساسا حقوق انسانی را باید با اجرای قانون حمایت کرد تا بشر به عنوان آخرین علاج به قیام بر ضد ظلم و فشار مجبور نگردد".

بنابراین مبارزه برای استقرار حقوق و آزادیها و نظام دموکراتیک در یک جامعه بنا به اصل مبارزه ای است قانونی و مسالمت آمیز. اما چنانچه حکومت یا هیات حاکمه راههای مبارزه قانونی را مسدود کند و به حمایت و تامین حقوق و آزادیهای شهروندان دست نیازد، قیام شهروندان هم عملی است مجاز که "کلوخ انداز را پاداش سنگ است!"

۴ - سخن از اهمیت قانونیت در ایران با توجه به ماهیت غیر عرفی و عملا ارتجاعی آنها تا چه اندازه تاکتیک سیاسی درستی است؟ به این پرسش در بالا پاسخ داده ام، قوانین ایران "عمدتا ارتجاعی" نیست. منظور از حکومت قانون، اجرای همه قوانین درباره همه شهروندان و حکومت به گونه ای برابر است. حکومت قانون پیش شرط تحقق دموکراسی در یک جامعه است. نقیض حکومت قانون، خودسری و هرج و مرج است که دموکراسی را نابود می کند. شعار حکومت قانون با مبارزه برای تغییر قوانین غیر دموکراتیک و ضد حقوق بشر منافاتی ندارد. مبارزه برای حکومت قانون و مبارزه برای لغو قوانین بد و ظالمانه به موازات یکدیگر تداوم می یابند و از اینرو حکومت قانون بایستی استراتژی مبارزه قلمداد شود و نه "تاکتیک سیاسی".

جامعه مدنی چالش سرنوشت ساز ایران (بخش سوم)

محسن حیدریان

شود و خود وی نیز متمایل به مشارکت و تاثیر گذاری در امور همگانی جامعه باشد.

توسعه سیاسی پایدار در ایران

توسعه سیاسی پایدار در پیوند اساسی با رشد جامعه مدنی و تحکیم نسبی چند مفهوم اساسی در زندگی سیاسی و فرهنگی کشور است. توسعه سیاسی به مفهوم تازه و مدرن کردن فضای سیاسی کشور حرکتی تدریجی و آگاهانه است که با مشارکت گسترده شهروندان و میدان دادن به تنوع و تکثر شکوفا می شود. یکی از مهمترین جنبه های توسعه سیاسی ایجاد هویت اجتماعی و شخصیت دادن به جامعه فرودست است. تحکیم جامعه مدنی مستقل از دولت و گسترش مشارکت شهروندان دو محور بنیادی توسعه سیاسی پایدار است. زیرا فقدان هویت مدنی و شهروندی و تعطیل نقد و خردگرایی هر کوشش برای جابجا کردن اکثرهای سیاسی را - با همه اهمیتی که دارد - از درون بی مایه می کند. اما یک رشته تحولات اساسی دیگر در حوزه ذهنیت اجتماعی و بخصوص اصلاح قدرت سیاسی از راهپایانی نظیر ایجاد پارلامنتاریسم و استقلال سه قوه مجریه، مقننه و قضائیه از دیگر عناصر اصلی آن است.

رابطه میان توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی که امروز با حذف اولویت قرار دادن توسعه اقتصادی بر سیاسی از سوی جناح محافظه کار آغاز شده است و هم اکنون مورد بحث حاد اکثرهای سیاسی ایران قرار دارد، از یک تاریخ یکصد ساله در سیاست ایران برخوردار است. رژیم خودکامه پهلوی بدلیل فقدان مشروعیت سیاسی در جامعه در نظر و عمل مداخلات اولویت توسعه اقتصادی بر سیاسی بود. برخی از تکنوکراتهای تحصیل کرده خارج نیز شاید بیشتر بخاطر مشاهده عقب ماندگی تکنولوژیک و اقتصادی ایران در مقایسه با غرب در دهه های گذشته البته با انگیزه ای متفاوت از تز اولویت توسعه اقتصادی بر سیاسی دفاع کرده اند. برخی از افراد دسته دوم که در دهه دوم پس از انقلاب توسط هاشمی رفسنجانی به کار در دستگاههای اجرائی و دولتی گمارده شدند بزودی تجربه کردند که بدون توسعه سیاسی ایران هیچ پروژه اقتصادی امکان واقعی شکوفایی در کشور ندارد. بهرحال نادرستی این تئز که در ایران هنوز شرایط برای برقراری جامعه مدنی و دموکراسی فراهم نیست، دست کم امروز دیگر نه یک فرضیه تجربی بلکه محصول تکامل و تجربه یک قرن اخیر ایران است که انواع تئوریها را به قیستی بسیار گزاف در عمل آزموده است. امروز پس از تجربه سرنوشت پنهان سال رشد تکنولوژیک و واقعا شایان دوران پهلوی که توسعه سیاسی را فدای رشد شتابان صنعتی کرد این بحث دوباره در مرکز توجه سیاست ایران قرار گرفته است. یکی از دلایل این امر این است که در دوران تسلط شبه مدرنیتهای پهلوی دیگر اکثرهای مهم کشور مثل نیروهای سنتی و اسلامی از شرکت در این بحث حذف شده بودند. همین حادثه امروز با کنار گذاشتن تجدطلبیان ایرانی در این بحث مرکزی سیاست ایران دوباره تکرار می شود. یک جنبه از استدلال جناح راست تکرار همان استدلالهای است که در تمام دوران پهلوی مطرح بود: یعنی اینکه شرایط ایران هنوز برای توسعه سیاسی فراهم نیست و ابتدا باید با رشد اقتصادی زمینه آرا فراهم نمود. این استدلال بخودی خود غلط نیست، اما شاید بیشتر به درد شرایط بنگلادش و سومال بخورد نه ایران. زیرا کشور ما طی یک قرن اخیر بسیاری از مراحل مقدماتی و پیش شرطهای توسعه سیاسی را از سر گذارنده است. مهمترین زمینه هائی که در صد سال گذشته یکی پس از دیگری این مقدمات را فراهم کردند عبارتند از: پیدایش و رشد چشمگیر طبقات اجتماعی و بخصوص حضور یک طبقه متوسط پرشمار که از امکانات اجتماعی و آگاهی سیاسی بالائی برخوردار بوده و دارای توانائیهایی و تخصصهای لازم جهت برنامه ریزی و مدیریت می باشند. صنعتی شدن نسبی کشور، اکثرهای سیاسی با تمایلات گوناگون سیاسی و بویژه گرایشهای سیاسی معتدل و میانه رو در حکومت و اپوزیسیون و نیز مطبوعات و رسانه های گروهی از دیگر الزامات توسعه سیاسی در ایران است که همگی به منصفه ظهور رسیده اند. یکی دیگر از لوازم توسعه سیاسی بالغ شدن آحاد

اشاره ای کوتاه به مفهوم شهروند

تبدیل توده بی شکل، رعیت یا امت به شهروند دارای حق مشارکت در گردش امور همگانی جامعه یکی از لوازم اصلی جامعه مدنی است. اما این تحول از مسیر طولانی و پیچیده ای می گذرد و ویژگیهای جنبش های فکری و فرهنگی هر کشور تاثیر زرف بر شکل گیری آن می نهد.

مفهوم شهروند همراه با اهمیت یافتن فردیت و حقوق فرد در اروپا پدید آمده است. دو جنبش نیرومند دین پیرایی و فایده باوری در قرن ۱۶ و ۱۸ اروپا و متفکران صاحب نام بسیاری تاثیر اساسی در رشد و تکامل اندیشه فردباوری گذاشتند.

فردباوری فرد انسانی را در مرکز توجه قرار میدهد و کامیابی فردی را غایت اجتماعی در زندگی می شمرد و مبتنی بر آن است که سودجویی فرد به خودی خود به سود کلی جامعه می انجامد. این قرائت فلسفی با در مرکز قرار دادن فرد انسانی، منافع، نیازها و غرایز وی در شکل دهی زندگی سیاسی و اجتماعی و فرهنگی غرب و از جمله شکل گیری مفهوم شهروندی نقش اساسی بازی کرده است. اما بطور کلی انقلاب فرانسه ۳ اصل شهروندی یعنی آزادی، برابری و برادری را پایه ریزی کرد و این سه اصل را مبدل به جوهر شهروندیت کرد. این اصول بعدها در هر کشور با قرائت مخصوصی روپرو شد. در هر صورت اهمیت دادن به مفهوم فردیت و در بعد نه تنها سیاسی و حقوقی مانند آزادیها و حقوق فردی بلکه فردیت در بعد فرهنگی و رفتاری نیز مایه اصلی شهروندی در غرب را تشکیل میدهد.

باید پیاد داشت که صاحب نظران و متفکران امروزی جهان با نقد تاریخ آزادی، برابری و برادری در غرب و دستاوردها و شکست های آن در آخرین دهه قرن بیستم برداشت ساده از این مفاهیم را بشدت زیر سوال برده اند. بنا به این برداشتها امروز مفهوم شهروندی بسیار پیچیده تر از آن است که بتوان با یک برداشت ساده موضوع را پایان یافته تلقی کرد. آنچه که به بحث ما مربوط میشود تاکید بر این است که مفهوم شهروندی را نباید فقط با معیارهای غربی سنجید. قرائت پیچیده از مفهوم شهروند، آزادی فردی را در پیوند با دیگر عوامل اجتماعی و فرهنگی می سنجد و به تسایل خود فرد و چگونگی برداشت وی از رابطه اش با جامعه اهمیت جدی میدهد. در چنین سیستم تحلیلی نسبی گرایانه ای هم آهنگی فرد با محیط اجتماعی اش و نیز تساهل جامعه در برخورد با فرد انسانی مورد توجه ویژه قرار می گیرد. یعنی هرگز نمیتوان از یک معیار ساده برای ارزیابی آزادی فردی و برابری سود جست. هر حوزه اجتماعی از قبیل قدرت، ثروت، رتبه اجتماعی، سیستم بهداشتی و یا سیستم آموزشی باید بطور جداگانه و براساس معیارهای ویژه و متناسب همان حیطه و با توجه به ذهنیت اجتماعی و ویژگیهای فرهنگی و اجتماعی مورد قضاوت قرار گیرد. در برخی کشورها یک رتبه اجتماعی را میتوان براحتی با پول خرید اما در یک کشور دیگر کسب یک موقعیت اجتماعی تنها با قابلیت های فردی و در سرزمین دیگری تنها براساس سنتهای فرهنگی و اجتماعی ممکن است. حتی آزادی فردی را در پیوند با دیگر مختصات هر جامعه باید مورد سنجش قرار داد. بحث درباره مفهوم پیچیده شهروندی و برابری را باید به فرصت دیگری وا گذاشت. اما منظور آن است که هرگز نمیتوان فقدان زمینه های فلسفی فردیت به مفهوم غربی آنرا مانع شکل گیری جامعه مدنی در ایران دانست. حتی در خود کشورهای غربی متناسب با زمینه های فرهنگی و دیگر عوامل، مختصات متفاوتی برای شهروندی و جامعه مدنی وجود دارد. تفاوت سیستم بشدت متشکل و سازمان یافته سوندی که به جامعه مدنی تعاونی معروف است با جامعه مدنی کاملاً نامتشکل امریکائی که به سیستم لویی شهرت دارد، تنها یک نمونه کوچک است.

در این نوشتار کمی شهروند شمرده میشود که تنها فرمانگذار دولت نباشد و حقوق شهروندی وی که میتواند درجات متفاوتی داشته باشد رعایت

ملت به مفهوم رشد تفکر عقلانی است. تجربه دو دهه اخیر ایران در تغییر ذهنیت جامعه سمت رشد تفکر عقلانی تاثیر اساسی داشت. عقل گرایی پیامد همه انقلابهای بزرگ تاریخ معاصر بشری بوده است. شعله های انقلاب و هیجانات و تصورات غیرواقعی آن در همه جا دیر یا زود رو به خاموشی رفته است. اما شرکت کنندگان کوچک و بازار همه انقلابها با همه زیانهای مادی و روحی به عقل سلیم روی آورده اند. این قانون دوران پس از انقلاب در همه جا بوده است. زیرا خردگرایی از فرد انسان سرچشمه می گیرد که می اندیشد و کامیابی ها و ناکامی های شیوه عمل خود را می سنجد و برای دستیابی به هدفش به انتخاب عقلانی وسیله دست میزند.

اما یکی از مهمترین لوازم پایه ای توسعه سیاسی تکوین پیوستگی سه مولفه دولت، ملت و کشور است که بواسطه شبه مدرنیسم دوران پهلوی پروژه توسعه سیاسی ایران را معطل گذاشته بود. خمیر مایه این فاکتور از درون انقلاب بزرگ ایران شروع به شکل گرفته کرده بود. اما اسلام گرائی افراطی مانع ظهور آن بود.

ایرانگرایی همچون پژواک پیوستگی سه مولفه دولت، ملت و کشور

تکوین رابطه دولت - ملت جوهر اصلی و بستر هر گونه توسعه سیاسی در ایران است. در کشورهای غربی این مرحله از نخستین مقدمات توسعه سیاسی و مدرنیسم و پارلمانتاریسم بود. اما در ایران بدلالی و از جمله شبه مدرنیسم پهلوی - که قبلا به آن پرداختیم - این موضوع به یکی از آخرین مراحل تکوین توسعه سیاسی در ایران منتقل شده است. ایرانگرایی همچون عامل پیوستگی دولت، ملت و کشور است که بستر رشد احساس تعلق و مسئولیت ملی برای برقراری حکومت قانون و سیستم چند حزبی را تشکیل میدهد. این بنیان توسعه سیاسی پایدار در ایران است.

باید تاکید کرد که مفهوم "دولت - ملت" یا دولتی که مظهر ملت و تبلور خواست آن است، پدیده ای است که در دو سده اخیر در جهان و علم سیاست تکوین یافته و پیش از آن سابقه نداشته است. بنابراین "آگاهی ملی" به معنای تعلق به ملت و لزوم تشکیل "دولت ملی" و داشتن دولتی متعلق به خود حتی در تاریخ اروپا پیشینه ای طولانی ندارد.

چنانکه میدانیم واژه ملت نیز در گذشته معنای سیاسی امروز را نداشته، چنانکه در فارسی کمابیش برابر امت یا پیروان دین بوده است. مسئله تعریف ملت اهمیتی بسیار بیشتر از جنبه صرف نظری آن دارد، بطوریکه در تاریخ مدرن دنیا هیچ کشور و جماعتی را - تاکید می کنم هیچ کشوری در دنیا - نمیتوان سراغ گرفت که بدون ایجاد و تحکیم احساس ملی، تعلق ملی و خود آگاهی ملی یعنی یافتن شخصیت ملی به دموکراسی و جامعه مدنی دست یافته باشد. پیوستگی سه عنصر دولت، ملت و کشور در تاریخ مدرن هم از دیدگاه سیاسی و تکوین جامعه مدنی و هم از دیدگاه اجتماعی و فرهنگی اهمیت بسیار جدی داشته و به مفهوم ملت ابعاد سیاسی قوی بخشیده است. مدل آرمانی ملت که البته در کمتر کشوری عینیت کامل یافته است، عبارتست از مرز و بوم معین، قوم واحد، زبان واحد، فرهنگ و تجربه تاریخی مشترک که از نسل های بسیار به ارث رسیده است. این وجوه شالوده سرنوشت مشترک در آینده را می سازد. مدل آرمانی ملت در اندیشه اروپایی سابقه طولانی دارد و پایه کلیه سیستمهای سیاسی دموکراتیک و رفاه اجتماعی غربی و از جمله مدل "خانه ملت" در الگوی سوسیال دموکراسی اروپایی را می سازد. تار و پود رشد و احساس تعلق و هم بستگی ملتهای غربی برای رشد و تأمین و تعمیق حقوق شهروندی و روحیه آشتی جویی و تفاهم جویی در عرصه های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی از همین روحیه تعلق به ملت و "خانه ملت" نشأت می گیرد. ناگفته پیداست که این مدل آرمانی همواره خود را با شرایط و ویژگیهای هر کشور منطبق کرده و دانشا بازسازی گردیده و مورد باز تعریف قرار گرفته است. اما تاثیر ژرف این احساس تعلق ملی را میتوان در زندگی سیاسی و شیوه تفکر برتر شمردن مصالح و منافع ملی بر منافع گروهی و حزبی و ایدئولوژیک در میان آکتورهای سیاسی همه کشورهای اروپایی مشاهده کرد. همین روحیه مسالمت آمیز و آشتی جویانه ملی در همه عرصه های طبقاتی، قومی، جنسی و ایدئولوژیک عامل اصلی و رمز رشد و رفاه عمومی در این کشورها بوده است. یکی از نشانه های تاثیر احساس تعلق و هم بستگی ملتهای غربی را میتوان در زمینه سیاست خارجی کمابیش مورد توافق عمومی این کشورها دید. بگونه ای که گرایشهای کاملاً متضاد فکری و سیاسی در عرصه سیاست

داخلی در پیشبرد یک سیاست خارجی همگون کمترین اختلاف ها را به نمایش می گذارند.

اما در ایران سه انقلاب سیاسی بزرگ از مشروطه تا جنبش ملی به رهبری دکتر مصدق و سرانجام انقلاب سال ۵۷ که مانند رشته ای بهم گره خورده اند، نیاز بود تا خود آگاهی ملی و "احساس ملت" در همه آحاد کشور پدید آید و نیروی حیاتی پیوند دهنده ملت بعنوان یک جماعت دارای احساس تعلق قوی به تاریخ خویش، دین خویش، زبان خویش و سرنوشت مشترک خویش شکل گیرد. در گذشته ایران، احساس هویت قوی و سربلندی از آن بیشتر معنای فرهنگی داشته است تا سیاسی. بعنوان نمونه در شاهنامه فردوسی مفهوم استقلال سیاسی به معنای امروزی کلمه جز ضروری این هویت نبوده است، چنانکه فردوسی با همه احساس شدید ایرانیست می توانسته شاهنامه را به فرمانروایی ترک پیشکش کند. آنچه که امروز به مفهوم ملت در تحول ایران ابعاد بسیار تازه بخشیده است موضوع شکل گیری دولت ملی برای بار نخست در ایران است که مشروعیت خود را از ملت می گیرد و پیوستگی سه عنصر دولت، ملت و کشور را بروز میدهد. دو دهه اخیر پس از انقلاب را از منظر جدال میان اسلام گرائی و ایرانگرایی میتوان به جمهوریهای اول تا سوم تقسیم کرد.

در نخستین دهه انقلاب با سرکوب شدید اپوزیسیون و تثبیت قدرت دستگاه فکری آیت الله خمینی "اسلام" آنهم به افراطی ترین شکل تنها محور گفتمان سیاسی بود. در این دهه دولت اسلامی در تحقق بخشیدن به اهداف انقلاب ناکام ماند و مشکلات اقتصادی و اجتماعی ایران افزایش یافت. این ناکامی بزرگ که انزوای جهانی ایران را نیز در پی داشت، موضوع توسعه سیاسی ایران را از سالها پیش در دستور دولتمداران کمی با هوش تر ایران قرار داد. این در حالی بود که بخش بزرگی از طبقه متوسط شهری و مزدبگیران ایرانی بدلائل ایدئولوژیک و نیز دشواریهای فزاینده زندگی اصولاً در تمام این سالها هیچگاه خود را با گفتمان اسلامی دولتمداران باز تعریف نکردند. دوباره ناهمساز "ایرانیست" و اسلامیت افراطی در دهه دوم دوران پس از انقلاب نه تنها در جامعه بلکه در بخش مهمی از نیروهای اسلامی حاکم هم بروز یافت. اسلامی کردن ایران شکست خورد. در دوره دوم ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی بتدریج گفتمان "ایرانیست" در صحنه سیاست ایران ظهور کرد. وی از جمله کوشش کرد که با برجسته کردن الگوی امیرکبیر سردار سازندگی ایران و تاکید بر ایده ام القرا و یک قرائت مخصوص از تسبیح به عنوان یک پدیده ایرانی مشروعیت خود در میان جامعه ایرانی را افزایش دهد و گروهی از تکنوکراتهای معتقد به رشد و سربلندی ایران را نیز به کار در رده های بالای دستگاههای اجرایی دعوت کرد. در میان بسیاری از نخبگان غیر حکومتی نظیر دکتر سروش و حتی برخی روحانیون طراز اول مثل آیت الله منتظری استفاده از مذهب در دولتمداری زیر سوال قرار گرفت. بخش بزرگی از ایرانیان و بویژه جوانان ایرانی و نیز بخش مهمی از اقشار متوسط شهرنشین کشور به این نتیجه رسیدند که مذهب به عنوان ایدئولوژی دولت، حتی به شکل اصلاح شده اش جوابگوی نیازهای یک کشور و جامعه مدرن نیست. به این ترتیب در بخشی از حکومت و مهمتر از آن در لایه های بزرگی از اقشار شهروندی کشور، ایرانگرایی بطور طبیعی به مناسب ترین آلترناتیو برای یک چالش واقعی و نه تو خالی در برابر اسلام گرائی افراطی تبدیل شد. جنبشی که خاتمی در راس آن قرار گرفت طی سالهای اخیر در اعماق جامعه ایرانی همچون واکنشی منطقی در برابر بنیادگرایی اسلامی بتدریج نضج یافته بود. نباید از خاطر برد که مقاومت گسترده و موثر نیروهای مدنی و مدافع قانون در کشور، موج اصلاح طلبی دینی با محتوی جدا کردن دین از کشورداری، عرفی کردن دین و نگرش جدید به دستاوردهای فکری و مادی غرب، بحتهای پرمایه درباره مشروعیت قدرت حکومت، جنبش بیداری زنان و کوششهای مستقل نیروهای اسلامی معتدل، لائیک و ملی در داخل و خارج از کشور در همه این سالها ادامه داشت.

پیوستگی سه عنصر دولت، ملت و کشور همچون محصول مستقیم انقلاب بزرگ ملت ایران، گرچه با نوسات و کش و قوسهای ناشی از استبداد و سرکوب حکومت همراه بود، اما بعنوان یک روند هرگز بطور کامل قطع نشده بود.

در جمهوری سوم که با دوم خرداد بروز یافت روند پیوستگی سه عنصر دولت، ملت و کشور وارد مرحله جدیدی شد که این نگارنده از همان ابتدا یکی از ویژگیهای مهم فکری، روحی و سیاسی آنرا پاسخ به یکی از سوزان ترین نیازهای تحول تدریجی ایران بسوی چالش سرنوشت ساز جامعه مدنی در تاریخ حیات ایران یعنی ایرانگرایی دانست.

از دوم خرداد به این سو ما شاهد یک تغییر مهم در گفتمان سیاسی و فرهنگی کشور در سمت ایرانگرایی هستیم. گفتمان جدید ایرانگرایی هم آکتورهای اصلاح طلب در حکومت و هم آکتورهای مستقل از دولت و نیز افکار عمومی ایرانیان را در بر می گیرد. تحول از اسلام گرایی افراطی به ایرانگرایی معتدل، جایگزینی تساهل و مداراجوئی با تمامیت خواهی، مطرح شدن گفتمان حاکمیت قانون، شهروند و حقوق شهروندی در صحنه سیاست ایران، کوشش برای پایه قرار دادن منافع ملی ایران در سیاست خارجی، کوشش برای سريلندی ایران در منطقه و جهان امروز و سرانجام افزایش روحیه اعتماد بنفس ملی در جامعه از مهمترین نشانه های ایرانگرایی در حیات سیاسی و اجتماعی ایران است.

یک جنبه مهم ایرانگرایی نقش توازن دهنده آن در حیات فرهنگی و سیاسی و اقتصادی ایران است. این تلاشی در راه رفع تناقض های موجود میان اسلام و ایران، جامعه سنتی و جامعه مدرن و جهانگرایی و ملی گرایی با اجتناب از سبزه جوئی است. امروز بسیاری از نیروهای اصلاح طلب دریافته اند که دفاع از ایران و منافع ایرانیان در گرو تحکیم یک فرهنگ سیاسی متوازن است که ایرانگرایی، اسلام گرایی و قانونگرایی را در خود ترکیب کند.

دشواریهای پرآزمون سالهای انقلاب و دفاع از کشور در برابر تهاجم وحشیانه صدام به ایران و نیز موقعیت بسیار حساس جغرافیای سیاسی ایران و لزوم دفاع از منافع ملی ایران همگی بر افزایش اهمیت ایرانگرایی در حیات سیاسی و فرهنگی ایران اثر گذاشتند. در هر صورت رشد ایرانگرایی بدلائل متعدد هرروز با اقبال تازه ای در حیات سیاسی ایران رویو می شود. مهمترین دلایل این روند شکست پروژه اسلامی در ایران، وضعیت بسیار تازه در منطقه حساس خاورمیانه و کشورهای همسایه ایران و بویژه اوضاع افغانستان و حرکت های ملی، منطقه ای و جهانی و نیاز به تعریف تازه ای از هویت و منافع ملی ایران و نیاز شدید رابطه اقتصادی و سیاسی ایران با جهان غرب می باشند. سه تاثیر بلافصل این روند که بدرجات مختلف شاهد آنیم ویا در حال شدن است: یکی تغییر گفتمان سیاسی در ایران بسود ایرانگرایی است. دوم پیدایش فرهنگ منافع ملی و اتحاد بجای فرهنگ منافع گروهی و تفرقه و سبزه جوئی از طریق یک سیاست ملی و جمعی است. سوم امکان یافتن ناگزیر نیروهای ملی برای حضور در سیاست ایران خواهد بود.

سیستم چند حزبی در ایران

تعدد احزاب و تقسیم قدرت در جامعه یکی از میانی اصلی توسعه سیاسی و جامعه مدنی در ایران است. سیستم چند حزبی از نیازهای اساسی یک جامعه امروزی است که به اصل تفکیک قوا و نیاز به یک سیستم پارلمانی و نیز نیاز به تداوم وتوالی اجتماعی و سیاسی پاسخ میدهد. این نیاز در ایران بویژه به لحاظ ساختار قدرت سیاسی و همه کاره بودن بخش دولتی و ضعف فرهنگ سیاسی دموکراتیک بسیار حاد است و در یک پیوند گسست ناپذیر با توسعه سیاسی قرار دارد. کارکرد احزاب سیاسی بسیار متعدد است. برقراری ارتباط دوسویه میان نخبگان و توده مردم، تعیین و ترسیم برنامه های کلان استراتژی سیاسی در سمت منافع ملی، ایجاد امکان آموزش سیاسی و بالا بردن شعور و سطح درک سیاسی جامعه، معنا دادن به امر رقابت سیاسی، تسهیل روند تشکیل پذیری سیاسی، درگیر ساختن افراد به فعالیت حزبی و افزایش میزان و کیفیت مشارکت سیاسی در جامعه و اثرگذاری در روند تقسیم قدرت در جامعه از جمله مهمترین کارکردهای احزاب سیاسی است. وجود احزاب پیش شرط نهادهینه شدن قدرت و کسب مشروعیت سیاسی از راه یک روند دموکراتیک و پذیرش قوانین و رعایت قواعد بازی در درون یک نظام سیاسی مبتنی بر همکاری مسالمت آمیز و رقابت نیروهای اجتماعی متفاوت است. احزاب سیاسی تضادهای موجود در جامعه را به نهادهای ویژه ای مثل پارلمان و انتخابات سیاسی منتقل می کنند و بدین طریق از خشونت های سیاسی در جامعه بشدت میکاهند و راه دست یابی جامعه به مصالحه اجتماعی و ثبات سیاسی را هموار می کنند. احزاب سیاسی همچون نهادهای رسمی و قانونی غیرحکومتی با پیش کشیدن برنامه های مشخص و مدون از یکسو یکی از مهمترین اهرم های جامعه مدنی در جلوگیری از اقتدار همه جانبه دولت در تمامی حوزه های زندگی اجتماعی اند و از سوی دیگر نقش اساسی در بالا بردن توان پاسخگویی نظام سیاسی برای تامین خواست اکثریت جامعه و نیز تامین منافع ملی بازی می کنند. یکی از کارکردهای مهم احزاب سیاسی در جامعه ایران نقش آنها در اصلاح فرهنگ سیاسی جامعه است. زیرا وقتی احزاب سیاسی برای کسب آرای بیشتر از شهروندان کوشش کنند و به خواسته اکثریت جامعه تن در دهند ناگزیر از قالبهای خشک عقیدتی و

گروههای درون گرا با آرمان های جدا از جامعه فاصله خواهند گرفت و شکاف میان فرهنگ سیاسی احزاب با فرهنگ و اخلاقیات درون جامعه کاهش خواهد یافت. این روند بنوبه خود تاثیر مهمی بر کاهش خشونت سیاسی و افزایش ثبات سیاسی در کشور خواهد گذاشت و همگرایی نیروهای اجتماعی را تقویت خواهد کرد. بطورکلی روند شکل گیری احزاب سیاسی در ایران یکی از مهمترین نیازهای ثبات اجتماعی و رشد همه جانبه کشور است. از اینراه بجای آنکه انرژی بخش مهمی از آکتورهای سیاسی جامعه صرف "مبارزه با رژیم" سیاسی شود، به کوشش در راه "مبارزه در رژیم" سوق داده خواهد شد که این امر مهمترین نیاز تامین یک ثبات سیاسی واقعی در ایران است. به عبارت دیگر شکافهای سیاسی نه تنها تهدیدی علیه وفاق ملی واجتماعی نیست بلکه درست برعکس رفتار آکتورهای سیاسی است که در صورت عدم یافتن حق موجودیت و حق رقابت سیاسی و اثرگذاری در روند تصمیم گیری سیاسی در جامعه به شکل یک کشمش انتقام جویانه، سرشار از سوظن و تخریب گرایانه بروز خواهد یافت و ثبات سیاسی در جامعه را بر هم خواهد زد. باید در نظر داشت که کشمکش هایی که میان دسته بندیها و جناحهای سیاسی همواره در ایران به وحدت ملی و ثبات سیاسی لطمه زده اند درست بخاطر عدم وجود احزاب سیاسی نیرومند در جامعه بوده است و نه برعکس. به عبارت دیگر تشکیل احزاب سیاسی صرفنظر از دوران اولیه آنها، شیرازه ای در جامعه ایجاد خواهد کرد که یک گروه اجتماعی را به گروه دیگر پیوند میدهد و بنیاد تازه ای برای وفاداری و هویت مردم ایجاد می کند که بسیار محکم تر و گسترده تر از گروه بندی ها و دسته بندی های رشد نیافته و بدوی است. احزاب با تنظیم قواعد عملی برای حل مشکل رهبری سیاسی و جذب گروه های نوپدید به درون نظام سیاسی مبنای محکمی برای رقابت و دگرگونی سیاسی ایجاد می کنند. باید توجه کرد که میان سیستم چند حزبی با ثبات سیاسی و فرهنگ سیاسی هر کشور یک پیوند اساسی وجود دارد. هر قدر ثبات سیاسی محکمتر و ذهنیت جامعه تشکل پذیرتر باشد، سیستم چندحزبی گسترده تر می باشد. این در حالی است که حتی در با ثبات ترین و نیز متشکل ترین کشورهای جهان هم مثل مدل کشورهای اسکاندیناوی تعدد احزاب از رقم حداکثر ۷ حزب سیاسی فراتر نمی رود. در بسیار دموکراسی های جهان مثل امریکا، انگلیس، ژاپن و غیره در عمل سیستم دو یا سه حزبی برقرار است.

یک تاثیر اساسی آغاز روند سیستم چندحزبی در کشور این خواهد بود که دهها گروه و محفل سیاسی خارج از کشور به پذیرفتن قواعد بازی سیاسی در ایران سوق داده می شوند و ناگزیر می شوند که از فانتزی های خیالی خود دست بردارند. یک تاثیر دیگر این روند پایان دادن به زندگی سیاسی گروههای حاشیه اس، انقلابی و معتقد به براندازی است. تاثیر دیگر آغاز این روند پایان دادن به زندگی قبیله ای در میان دهها و صدها گروه سیاسی داخل و خارج از کشور است. زیرا بسیاری از این گروههای همسو ناگزیر خواهند شد با کنار گذاشتن ادعاهای عجیب و غریب و رقابت های ناسالم به یک حزب سیاسی تا حدی جدی با یک برنامه عمل واقع بینانه تبدیل شوند و یا بسرعت از صحنه سیاست کشور ناپدید خواهند شد. همین روند در داخل کشور نیز بوقوع خواهد پیوست و صحنه سیاست ایران را برای همیشه از اسطوره بافی های دروغین تمیز خواهد کرد. پایان دادن به نوستالژی سیاسی و خروج از مرحله گرفته مشروعیت سیاسی از گذشته که به شکل استفاده از محبوبیت بنیانگذاران سازمانی و یا شاهان پهلوی تنها برای عده بسیار اندکی اهمیت دارد از دیگر تاثیرات این تحول در زندگی سیاسی ایران خواهد بود.

شکل گیری احزاب سیاسی و تلاش در راه کسب آرا بیشتر رای دهندگان خود بخود موضوع بکارگیری افراد لایق و کاردان و متخصص را در دستور کار احزاب قرار میدهد. از اینراه یک مشکل مهم در فرهنگ سیاسی ایران که در نظر گرفتن بسیاری از معیارهای دیگر بجز کاردانی و لیاقت فردی بوده است میتواند حل شود. یعنی شیوه هایی نظیر خود بزرگ بینی افراطی آکتورهای سیاسی، رقابت های ناسالم و توطئه علیه یکدیگر که در ریشه در زندگی سیاسی غیرقانونی و روابط سیاسی قبیله ای دارند بتدریج از بین میروند. فراموش نباید کرد که ساختار احزابی که بطور قانونی در ایران ظهور خواهند کرد از درک سنتی حزب به معنای یک سیستم هرمی شکل و بسته با کادری حرفه ای متعدد و پیشاهنگ بکلی متفاوت خواهند بود. اما نقش شخصیت ها در این احزاب که باید باب یک رابطه تازه با رای دهندگان ایرانی را بکشایند بسیار جدی خواهد بود.

باید تاکید کرد که وجود احزاب سیاسی در ایران پس از دوم خرداد به یکی از مهمترین راههای حضور و مشارکت گسترده سیاسی مردم در انتخابات

سیاسی کشور تبدیل شده است. در ایران امروز دیگر نمی توان تنها با تبلیغات گسترده و یک جانبه و برپایی مراسم گوناگون به مستحیل شدن فردیت در بطن یک توده بی شکل پرداخت. لذا ارتباط دوسویه میان توده و نخبگان تنها با نهادسازی ممکن است. برای روشن کردن تمایز میان برنامه ها و روش های سیاسی گوناگون نیز که شرط اساسی مشارکت سیاسی شهروندان است به احزاب سیاسی نیاز است.

بسیاری از مقدمات برقراری سیستم چندحزبی در ایران امروز فراهم آمده است. حتی همین امروز نیز ساختن یک دولت در ایران بدون توجه به وجود گرایشهای متفاوت سیاسی - که نطفه های احزاب سیاسی اند - ممکن نیست. امروز دیگر برخلاف دوران قبیله از انقلاب بسیار بدیهی است که در ایران هرگونه کارکرد نظام سیاسی و جامعه مدنی به وجود احزاب سیاسی پیوند جدی دارد. یک مانع مهم در اینراه ادامه این درک از ساختار سیاسی در میان گرایشهای محافظه کار قدرت سیاسی در ایران است که معتقد است وجود احزاب سیاسی به افزایش تفرقه و کشمکش در کشور منجر می شود. آن ها بر این باورند که ساختار هرمی شکل و سلسله مراتبی کنونی برای پیوند دادن مردم با حکومت کفایت می کند و نیازی به احزاب سیاسی بعنوان میانجی میان مردم و رهبران سیاسی نیست. در واقع بنظر می رسد که این انتقاد بیشتر نه ضد احزاب بلکه بر ضد احزاب ضعیف و سیستم چندحزبی بسیار گسترده و ناکارآمد یا آکتورهای نا استوار است. البته فراموش نباید کرد که در ایران هرگاه حکومتها ضعیف شده اند تنها گروههای سیاسی متعدد و اغلب ستیزه جو و بدون برنامه سیاسی واقعی و یا با وابستگی به خارج پدیدار شده اند و نه جامعه مدنی. بنابراین این موضوع جدی است که بجای آنکه تمام نخبهای ریسیده به پنبه تبدیل شوند و یا یک جامعه مدنی بلوغ نیافته به رودرروی با دولت بپردازد، به فراهم آمدن شرایط رشد آرام و پایدار جامعه مدنی توجه اساسی شود. اما این هرگز بدان معنی نباید تلقی شود که شرایط ایران برای ورود به دوران سیستم چندحزبی هنوز مهیا نیست. درست برعکس ایران امروز از هر نظر و از جمله وجود آکتورهای سیاسی معتدل و مسالمت جو در اپوزیسیون داخل و خارج از کشور از هر زمانی در تاریخ گذشته خود برای تحقق سیستم چندحزبی آماده تر است. تاخیر در پذیرفتن و سازماندهی این روند است که می تواند عواقب وخیمی برای رشد جامعه مدنی و بروز یک آینده نامعلوم منجر شود. یک مساله اساسی دیگر در این خصوص فقدان زمینه های حقوقی و قانونی تامین این نیاز است. با توجه به این عوامل بنظر می رسد که یکی از مراحل گذار ایران بسوی یک نظام چندحزبی پیدایش احزاب نیرومندی است که براساس تجربه تقسیم قدرت میان نخبگان در نظام جمهوری اسلامی شکل می گیرد. شاید یکی از راههای این تجربه تعیین حداقل درصد بالایی از میزان مورد نیاز آرا برای حضور یک حزب سیاسی در پارلمانی این رقم میان ۴ تا ۸ درصد متفاوت است. بدین صورت احزاب کوچکتر مجبور می شوند با تدابیر مختلف نظیر دست برداشتن از شعارهای غیرعملی و خیال پردازانه، توجه به نیازهای واقعی رای دهندگان و یا دست زدن به اشتلافهای سیاسی اغلب عقلانی، خود را به شرایط یک رقابت سیاسی موثر نزدیک تر کنند. بدین ترتیب با تدابیر قانونی گوناگون سعی می شود تا ثبات سیاسی کشور دستخوش پهرانه های بدون دورما نگردد. اما در هرصورت گذار بسوی یک نظام چندحزبی یکی از مهمترین نیازهای جامعه مدنی و توسعه سیاسی ایران است که ایران امروز برای اولین بار در تاریخ خود در حال تجربه آن است.

کدام اصلاحات سیاسی ؟

بطور خلاصه می توان گفت که وضعیت عمومی ایران به آن درجه از تکامل رسیده است که بسمت برپایی نهادهای دموکراتیک و روند شکل گیری جامعه مدنی گام بردارد. قدرت سیاسی در ایران امروز بطورکلی جامعه مدنی و تامین حقوق شهروندی را رقیب و دشمن خود تلقی نمی کند. برای نخستین بار در تاریخ سیاست ایران رشد جامعه مدنی در دستور کار نه تنها دولت بلکه بخش مهمی از آکتورهای سیاسی و فرهنگی کشور قرار گرفته است. ایران امروز از منظر حقوق شهروندی یک جامعه نیمه باز است که کثرت فکری و سیاسی در آن یک واقعیت انکارناپذیر است. ظهور آکتورهای تازه نقش در جامعه مدنی بویژه در مطبوعات و پیدایش یک روحیه اعتماد بنفس عمومی در شهروندان از دیگر مظاهر رشد شتابان جامعه مدنی در ایران است. اما با وجود اینها نظام سیاسی در ایران هنوز راه درازی برای پیمودن دارد تا از منظر

تامین حقوق شهروندان بتواند به وظایف حداقل خود عمل کند. اصلی ترین موانع در این زمینه عبارتند از :

۱ - عدم رفتار یکسان قدرت سیاسی با همه شهروندان ایرانی صرفنظر از عقیده و دین ادامه دارد.

۲ - از حضور دگراندیشان و مخالفان اصلاح طلب نظام در رقابتها و مشارکت سیاسی کشور هنوز ممانعت می شود.

۳ - ارگانهای انتخابی قدرت سیاسی و در راس آن دولت خاتمی تنها بخشی از قدرت سیاسی را در دست دارند.

باید تاکید کرد که از میان برداشتن این موانع، رادیکال ترین و مهم ترین تحول در تاریخ سیاسی ایران در راه قانونیت نظام سیاسی بشمار می آید. برای رفع این موانع اصلاحات حقوقی در قانون اساسی ایران و نیز اصلاحات سیاسی مناسب با آن در دستور کار سیاست ایران قرار دارد. برای دستیابی به توسعه سیاسی و جامعه مدنی ایران یک رشته اصلاحات سیاسی کوتاه مدت و نیز برخی اصلاحات دراز مدت و استراتژیک باید در دستور دولت محمد خاتمی قرار گیرد. باید تاکید کرد که دولت خاتمی و نیز نمایندگان گرایشهای سیاسی ومطبوعات اصلاح طلب داخ ایران تا کنون از ورود به یک بحث اساسی و سازنده با "غیرخودی ها" درباره اصلاحات ضروری امروزی جامعه ایران خودداری کرده اند. حتی شاید بتوان گفت که بخش مهمی از این نیروها - صرفنظر از شعارهای سیاسی - فاقد یک درک و برنامه روشن و مشخص اعلام شده برای پیشبرد گام به گام اصلاحات هستند. در حال حاضر ایجاد یک زمینه تفاهم و گفتگو با نمایندگان افکار و بینش های گوناگون اجتماعی و سیاسی و تامین تضمین حقوق و آزادیهای سیاسی و بویژه مبارزه با متجاوزین به حقوق مردم و قانون شکنان مهمترین وظایف دولت است. اگر دولت نتواند راه گفتگو با نمایندگان دیگر افکار را باز کند و در عمل یک نمونه رفتار سیاسی شهروندی را به نمایش بگذارد، توسل به شیوه های غیر مسالمت آمیز از صحنه سیاست ایران زایل نخواهد شد و همچنین اعتماد سیاسی که مهمترین پشتوانه ثبات سیاسی در کشور است پدیدار نخواهد شد. این اصلاحات باید بتواند راه حق شرکت مساوی همه اجزا جامعه ایران صرفنظر از اعتقادات، فرهنگ و موقعیت اقتصادی و اجتماعی در تعیین سرنوشت عمومی کشور فراهم کند و به تقسیم جامعه به "خودی" و "غیرخودی" پایان دهد. برای آنکه مصالح عمومی و وحدت ملی ایران تحکیم شود موثرترین راه ایجاد فضایی است که همه ایرانیان که متعلق به یک کشور هستند بتوانند اختلافات خود را با یکدیگر از راه گفتگو حل کنند و در اینراه مسئولیت دولت خاتمی در سیاستگزاری و نیز نشان دادن یک الگوی سیاسی عملی بسیار اساسی است. در اپوزیسیون ایران سالهاست که این نیاز ملی و دموکراتیک ایران سخنگویان شجاع خود را یافته است که در بهترین شرایط سیاسی و حتی قبیل از دوم خرداد علیرغم توهین ها و حملات نیروهای مختلف این خواست سیاسی را بطور روشن پیش کشیده و برای آن پیکار کرده اند. یک رقم اساسی حقوقی و سیاسی در ایران امروز تضمین برابری همه شهروندان صرفنظر از جنسیت، عقیده و دیگر تعلقات اجتماعی در برابر قانون است. باید لویایحی توسط مجلس تصویب شود تا همه شهروندان ایرانی به یکسان شانس تاثیرگذاری بر سرنوشت خود و کشور را بیابند. باید آن چند میلیون ایرانی مخالف نظام که در دوم خرداد برای دست یابی به حقوق شهروندی خود به محمد خاتمی رای دادند بتوانند از حقوق سیاسی و مدنی شهروندی بهره مند شوند. دولت جمهوری اسلامی ایران باید این حقوق را علنا اعلام، رعایت و تضمین کند. این موضوع بسیار اساسی است که از راه تدوین قوانین و ایجاد تعادل میان گرایشهای گوناگون سیاسی واجتماعی، جامعه مدنی منافع همه اقشار، طبقات و گروههای اجتماعی را در برمی گیرد. لغو انتقام جوئی سیاسی پیش شرط آشتی ملی و تلاش برای شرکت همه ایرانیان در فرایند توسعه سیاسی و اقتصادی ایران است تا با بازگشت ایرانیان سیاسی و متخصص و مهاجر به کشور و ایجاد شرایط رشد احزاب سیاسی، مطبوعات مستقل و نهادهای مدنی در چهارچوب قانون اساس موجود کشور یک فرهنگ و سنت سیاسی دموکراتیک در ایران رشد یابد. تنها بر پایه چنین فرهنگ سیاسی است که امکان انتقال مسالمت آمیز قدرت در جامعه و زیربنای پارلمانتاریسم ایرانی و سیستم چندحزبی فراهم می آید.

یکی از مهم ترین اصلاحات سیاسی در دستور کار ایران باز کردن راه شرکت اپوزیسیون اصلاح طلب در انتخابات آینده شوراهای شهری و نیز دوره آینده مجلس است. این یک ضرورت اساسی در جبران فشار و سرکوب دو دهه گذشته آزادیخواهان ایران است و به افزایش اعتبار

سیاسی ملی و بین المللی نظام سیاسی ایران کمک می کند. باید تاکید کرد که تامین حقوق مدنی این چند میلیون شهروند ایرانی مخالف نظام و رای دهنده به محمد خاتمی هم از نظر تعادل قوای سیاسی در میان انتخاب کنندگان ایرانی، هم از جهت تعادل قوای سیاسی در حکومت ایران و هم از جهت نقش آنها همچون آکتور در شتاب بخشیدن به روند جامعه مدنی و نیز ارتقا حیثیت و ثبات نظام سیاسی ایران در جهان امروز یک اهمیت استثنائی در روند اصلاحات سیاسی در ایران دارد. این واقعیت را تجربه بسیاری از تجارب جهانی و دموکراتیزاسیون اثبات کرده است. باتوجه به مطالب فوق موضوع مرکزی در سیاست اپوزیسیون اصلاح طلب در داخل و خارج از کشور باید خواست مشارکت و رقابت آزاد سیاسی در چهارچوب قانون اساسی کشور باشد. بدیهی است برای اصلاح قانون اساسی نیز باید بطور قانونی کوشش کرد. فراموش نباید کرد که امروز مسائل اقتصادی در صدر اولویتهای جامعه قرار گرفته اند. در این زمینه هرگروهی که بتواند راه حلی برای حل و تعدیل مشکلات اقتصادی ایران ارائه کند در صحنه سیاست ایران نیز موفق خواهد بود. یکی دیگر از روندهای سرنوشت ساز در جامعه ایران مسائل زنان و جوانان ایرانی است که اکثریت آحاد کشور را تشکیل میدهند. این بخش های جامعه به مظاهر تمدن غرب دلبستگی فراوان نشان میدهند و الگوی روحانیون و جمهوری اسلامی هم نتوانسته است از نظر فکری و فرهنگی کوچکترین جاذبه ای برای آنها داشته باشد. نقش فعال آنان در حیات اجتماعی ایران بسیار جدی است و دیر یا زود باید سخنگویان، نشریات و سازمانهای اجتماعی و مدنی و سیاسی خود را بیابند. اصلاح نظام آموزشی ایران و بویژه نظام مدارس عالی که در سالهای اخیر با کیفیت بسیار پایین و بدون امکان ایجاد اشتغال به فعالیت مشغول بوده یک نیاز اساسی برای رشد جامعه مدنی است. این اصلاحات نیز بدون پذیرش حضور بخش مهمی از نخبگان و تحصیل کردگان ایرانی خارج از کشور غیرممکن است. یعنی بطور کلی هر اصلاح اقتصادی و اجتماعی و آموزشی در ایران با اصلاحات سیاسی گره عمیق خورده است.

یک رشته اصلاحات دراز مدت نیز در راه تبدیل تدریجی قدرت سیاسی و کل نظام جمهوری اسلامی به یک دولت عرفی مورد نیاز است که همه منابع قدرت در آن از آرای همگانی مردم در انتخاباتی آزاد مشروعیت یابد. یکی از راههای آزموده شده در بسیاری از نظام های سیاسی عرفی جهان از راههای مسالمت آمیز تفکیک قانونی و سیاسی منابع قدرت به دو مرجع نمادین و انتخاباتی است. به سخن دیگر منابعی که مشروعیت خود را از منابعی جز آرا همگانی و آزاد و مستقیم مردم می گیرند، اما بدلیل سنتها و فرهنگ سیاسی جامعه و دیگر عوامل حفظ وجودشان به بخشی از نیازهای معنوی، ملی، مذهبی یا وحدت عمومی جامعه پاسخ میدهند و یا در مهار بحرانهای سیاسی موثرند، بتدریج به نهادهای نمادین یا مشورتی تبدیل می شوند. در کلیه نظام های دموکراسی امروزی از اروپائی و امریکا گرفته تا استرالیا و آسیا میتوان نمونه های زیادی از نهادهای نمادین سیاسی مثل مجالس سنا، نهادهای کلیسایی و مذهبی، نهاد پادشاهی، نهاد امپراطوری و غیره را مثال زد. بهترین راه حفظ نقش روحانیت در انقلاب و نظام سیاسی ایران با توجه به اهمیت ژئوپلیتیک کشور و اعتقادات بخش بزرگی از مردم ایران نیز در چنین راه حلهایی نهفته است. این راه حل میتواند گامی بزرگ در راه تبدیل دولت ایران به یک ارگان بی طرف و بی غرض در رابطه میان شهروندان و رهبران مذهبی کشور باشد. اما نخست باید حکومت ایران به اصلی ترین مرجع روند تصمیم گیریهای سیاسی و اجرایی در سیستم سیاسی کشور تبدیل شود.

در کشور ما تکمیل و تحکیم جامعه مدنی موضوع تلاشی چند سویه است. پیکار برای تامین آزادیهای دموکراتیک در سمت کنترل و محدودیت دولت و حضور مستقل و موثر نهادهای اجتماعی و فرهنگی، احزاب سیاسی و مطبوعات مهمترین سوی آن است. از طرف دیگر تلاش برای ایجاد خود آگاهی در فرد و بلند نظری در اجتماع و تحکیم یک فرهنگ سیاسی مسالمت جو و مدارا جویانه است. پیکار برای تامین شرایط مادی یک زندگی در شان انسان، ایجاد کار، مسکن و آموزش برای همه شهروندان جزو الزامات عینی آن است. و سرانجام دفاع از تمامیت ارضی و استقلال کشور و کوشش برای سر بلندی ایران در منطقه و جهان بستر اصلی رشد جامعه مدنی در ایران است.

پایان

تنور داغ...

واقعیت این است که خاتمی و نیروهای سیاسی هودارش در حکومت، در نبرد روزمره ای که با رقبای خود دارند و بویژه با شناختی که از دلزدگی مردم از

نیروهای تمامیت خواه بدست آورده اند، از هر مبارزه ای با رقبای که به رای و نظرخواهی مردم بیانجامد، استقبال می کنند. از همین روست که در ماههای اخیر، نیروهای طرفدار خاتمی، تبلیغات وسیعی را درباره داغ کردن تنور انتخاباتی خبرگان و ضرورت شرکت میلیونی مردم در آن برپا انداخته اند. متأسفانه باید گفت که این نوع تبلیغات صرفنظر از نیت طراحان آن - به پراکندن توهم در میان بخش های نا آگاه مردم درباره مثلاً فواید مجلس خبرگان، و اعتقاد به "بد" و "خوبی" آن و ولایت گانش و وظایف و اهدافش خواهد انجامید. این همان تناقضی است که خاتمی و هودارانش در حکومت، از دوم خرداد سال پیش با خود حمل می کنند و مسلماً تا مدتها نیز این وضع ادامه خواهد داشت. در واقع آنها برای محدود کردن اقتدار رهبرمرتجع جمهوری اسلامی، یا به عقب راندن وی از مواضع فعلی اش، و یا حتی در بهترین حالت، تعویض او با یک رهبر جدید و یا شورای رهبری، که مسلماً به نفع اعتلای باز هم بیشتر جنبش مردمی خواهم بود، عملاً به تبلیغ این ایده مسموم پرداخته اند که مملکت احتیاج به ولایت دارد و با جمع کردن کارشناسان فقه در یک مجلس، می توان و باید برای کشور یک رهبر دینی تراشید.

در این میان وضع مخالفان ولایت فقیه در مطبوعات علنی و قانونی کشور، غم انگیزتر است. آنها که دیت و پایشان به زنجیر خطوط قرمز قانون بسته شده است، در عین آنکه اساساً با وجود ولایت فقیه موافق نیستند، و این مخالفت خود را نمی توانند علناً و به صراحت بازگو کنند، همزمان نمی توانند نسبت به سرنوشت انتخابات مجلس خبرگان و صف آرائی درونی آن بی تفاوت بمانند. این روزها بر هیچ کس پوشیده نیست که نیروهای دست راستی و محافظه کار علاقه خود را نسبت به عدم شرکت مردم در انتخابات پنهان نمی کنند. امامی کاشانی، دبیر شورای نگهبان، در خطبه های نماز جمعه تهران علناً می گوید که شرکت کم مردم در انتخابات اشکالی ندارد!

آنها در عین حال با برگزاری کنکور برای مجتهدین و دعوت آنها به امتحان کتبی و شفاهی و تهدید روحانیون به مردود شدن در این امتحانات، عملاً می کوشند تا از حضور مخالفین خامنه ای در مجلس خبرگان جلوگیری کنند. در چنین شرایطی، اگر انتخابات مجلس خبرگان را نیز، یکی از مقطع های مبارزه ای ببینیم که در سرنوشت آینده نیروهای طرفدار آزادی یا استبداد موثر خواهد بود، هوداران جنبش مردمی نمی توانند نسبت به آن بی تفاوت بمانند. گستردگی شرکت مردم در انتخابات، قاعداً ضعف روحانیت طرفدار تساهل را تقویت خواهد کرد و اکثریت داشتن آنها در چنین مجلسی، به وضوح به تضعیف جایگاه خامنه ای و یا حتی برکناری وی خواهد انجامید. نتیجه تصمیمات مجلس خبرگان، در صورت برتری هوداران خاتمی، هرچه باشد، یکی از موانع عمده اشکال تراشی و مقاومت علیه رئیس جمهوری، بشدت تضعیف خواهد شد و چنین مجلس خبرگانی، حتی در صورت ابقا خامنه ای، از این پس می تواند تحت عنوان کنترل و هدایت رهبری، نامبرده را به مهار خود درآورد. به این ترتیب، تردیدی نیست که گرم شدن تنور انتخابات مجلس خبرگان، مخاطره ای جدی برای نیروهای محالظه کار و در عین حال امتیاز مهمی برای جنبش هوداری رئیس جمهوری است. تحریم احتمالی این انتخابات نیز، در صورتی که شورای نگهبان به قلع و قمع روحانیون هودار خاتمی بپردازد و از آنها سلب صلاحیت کند، شعاری است که به موقع خود می تواند مردم را در یک واکنش منفی و فعال، به طرد و انزوای نیروهای تمامیت خواه وارد و مجلسشان را بکلی از رونق و اعتبار بیاندازد، از هم اکنون، دفتر تحکیم وحدت، حزب سازندگی و نیروهای دیگری از هوداران رئیس جمهور، تابلوی تحریم را بر بالای سر شورای نگهبان آویخته اند.

در این شرایط، به نظر می رسد که برخورد نیروهای سیاسی به این واقعه متناقض، هوشمندی و پختگی ویژه ای می طلبد.

تبلیغ علیه انتخابات مجلس خبرگان و سیاست گذاری در جهت تضعیف تمایل مردم به شرکت وسیع در این انتخابات، اقدامی است که آرزوی نیروهای تمامیت خواه را برمی آورد و آنها را از "شُر" رای و داوری مردم مصون می دارد. از سوی دیگر، نیروهایی که در این آستانه قرن بیست و یکم، حکومت ولایتی، ولایت مطلقه، سپردن سرنوشت کشور به دست یک کارشناس غسل و وضو، و اساس حکومت مذهبی را بر نمی تابند، اگر نتوانند این ارزیابی های خود را با مردم در میان گذارند و دیدگاههای خود را نسبت به یک حکومت لائیک ترویج کنند، چگونه به خود اجازه خواهند داد که تنها به بسیج مردم برای انتخابات خبرگان بسنده کنند و خاک به چشم مردم بپاشند؟

نیروهای شکست خورده در انتخابات، که ولی فقیه فعلی را "ستون خیمه" دستگاه فرعون خود می دانند، اینک به شکرانه هدیه الهی رسیده از جانب طالبان، به سوی آفرینش چنان جو خشونت و ارعابی پیش می تازند، که گستاخی پای بندی به اصول، چه بسا تاوان بسیار سنگینی بطلبد.

جشن ها در شمال و جنوب ایران یگانه نیست، فرهنگ اسلامی اگر تنها در قلمرو شیعه آنرا ارزیابی کنیم در مناطق مختلف بکلی گوناگون، رنگارنگ و متنوع است فرهنگی که متأثر از جوامع صنعتی است و ظرف صد ساله گذشته در ایران نهادین شده است همین گونه است، در محدوده فرهنگ اسلامی، شیعه، اهل تسنن، حنفی، شافعی هستند در حوزه ادیان قدیم ایرانی روایت زرتشتی، مزدایسنی ... وجود دارد که هر کدام حاملین خود را دارد.

فرهنگ جامعه صنعتی در شهرهای بزرگ با فرهنگ جوامع روستائی، فرهنگ عشایر و قبایل، ساز کارهای متفاوتی دارند. ادیان دیگر شبیه مسیحیان، یهودیان، گرایش دینی بهائیان و یا اشخاص و خانواده هایی که به هیچ دینی اعتقاد ندارند همه نمایندگان و حاملین خود را در ایران دارند.

اگر یکی از اجزا مهم فرهنگ را زبان بدانیم، زبانهای گوناگونی در ایران مورد استفاده هستند اگر چه زبان فارسی به عنوان زبان رسمی کشور وجود دارد. تازه در همین زبان لهجه ها و گویش

های گوناگون وجود دارد فارسی مشهدی، بیرجندی، اصفهانی، یزدی گویشهای روستاها در مناطق مختلف، همه در گستره جامعه مدنی می خواهند فرصت ابراز وجود پیدا کنند، لغات خود را جمع آوری کنند، و دستور زبان ویژه خود را در چارچوب زبان بزرگتر داشته باشند.

رقصها، آداب و رسوم در مناطق مختلف وجود دارند که فرصت و امکان می خواهند که شکوفاتر شوند و همه و همه می باید و می توانند در پهنه جامعه مدنی، محافل و انجمن های ویژه خود را تشکیل دهند و به گفتگو فی مابین هم بپردازند و هویت ویژه خود را کسب کنند و با گسترش و تحکیم خود فضائی امن برای زیستی انسانی بیافرینند.

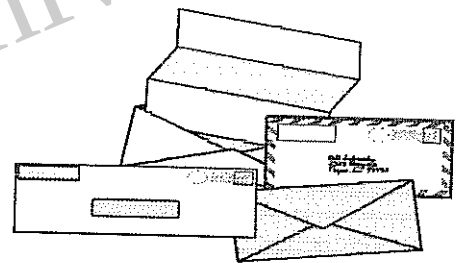
با این گوناگونی و تنوع اگر فرهنگ را بسنجیم و ارزیابی کنیم، بدون شک در هیچ جامعه ای بویژه در جامعه ایران، نمی تواند، دولتی و حکومتی را بر پایه فرهنگی خاص بینانگذاری کرد و از حوزه تمدنی خاص سخن راند، جز آنکه از پروژه جدا از پروژه جامعه مدنی، صحبت بعمل آید.

پروژه جامعه مدنی، از آنجا که پروژه دولتی نیست، و سودای حکومت کردن ندارد فرهنگ اصلی و فرعی نمی شناسد، هر موضوع فرهنگی از

آداب و رسوم، ادیان و اساطیر زبان و گویش و لهجه، مراسم آیینی و مذهبی و هر فرهنگی که در دنیای امروز می تواند مصداق داشته باشد شبیه دفاع از محیط زیست، دفاع از صلح، ... همه می توانند در گستره جامعه مدنی فرصتی و امکانی برای شکوفائی و باروری بیابند، هیچ فرهنگی اصلی نیست و هیچ فرهنگی فرعی نیست، هیچ شکل و نوع زندگی نمی تواند خود را به اشکال و سبک دیگر زندگی تحمیل کند.

این چنین است که در پروژه جامعه مدنی، جزیره های مختلف و متفاوت فرهنگی در کنار هم زیست می کنند، برای اشاعه و گسترش خود محفل، انجمن، کلاس، نشست ... تشکیل می دهند و نهادهای دولتی و اقتصادی را محدود و محدود تر می سازند و از تسلط و سلطه یک فرهنگ یک صدا در جامعه جلوگیری می کنند و در امر اینکه، همه می خواهند زندگی کنند و همه حق زندگی دارند، وحدت دارند، اما در اینکه سبک و شیوه تحقق این حق چگونه است، کثرت وجود دارد و این گونه است که در جامعه مدنی این شعار همیشگی است: "بگذار صدها و صدها گل بشکفت".

نامه ها و مقاله های رسیده:



چاپ شده است، از جمله خاطر نشان ساخته اند: "نخستین بار خاطرات اردشیر آوانسیان از حزب توده ایران (۱۳۲۶ - ۱۳۲۲)، به کوشش و ویرایش بابک امیرخسروی چاپ و پخش شد. (اما) منتقد کتاب چنان ساده از کنار کتاب می گذرد که گویا شناساندن آن بهانه ای بیش برای نوشتن روا و نارواهائی در باره حزب توده و پیروانش نبود ... می دانیم که شماری از ناشران ایران حتی ناشران دولتی، به هر روی از آوردن نام پدیدآورندگان اثر در برخی کتابها پرهیز می کنند و "قانون حقوق مولفین و مصنفین" را نادیده می گیرند... اما شایسته نبود که نویسنده آن مقاله (آقای یوسفی) نیز در جایگاه منتقد سخنی نگوید و هشدار ندهد". ح. ماندگار می افزاید: "بر پایه داشته ها، آنچه از خاطرات آوانسیان به چاپ رسیده است، همه یادمانده های وی در گذر زمان نیست، پراکنده هایی در چند نشریه از جمله مجله دنیا، چاپ شد. بخشی نیز در مجموعه مقاله "صفحاتی چند از جنبش کارگری و کمونیستی ایران" آمد و برخی جاهای دیگر... یکی دیگر از گزینهای مقاله اینست که گمان می رود آقای یوسفی آوانسیان را تنها از همین کتاب

خاطرات می شناسد و هر چه نوشته بر پایه همین کتاب است و بس". ح. ماندگار سپس فهرست وار به آثار و نوشته های دیگر اردشیر آوانسیان اشاره کرده و در پایان نتیجه می گیرد: "به روشنی می توان گفت که آقای یوسفی آوانسیان را شناخته و خاطراتش را به درستی نخوانده و بر آن بود که باری به هر جهت نقدی بر آن کتاب بنویسد بلکه بتواند بخشی از باورهای خود را پخش کند... فرجام نوشته او بخوبی نشاندهنده آن است که نه تنها با تاریخ چپ در ایران و دیگر کشورها سر ستیز دارد، بلکه فراتر از آن دموکراسی را نیز بر نمی تابد و دیکتاتوری فردی را برتر از حکومت چند حزبی می داند".

ما ضمن تشکر از دوست عزیز ح. ماندگار و پوزش از اینکه موفق به چاپ کامل نقد ایشان نشدیم، امیدواریم در آینده نیز از همکاریهای ایشان بهره مند باشیم.

* دوست گرامی آقای فرامرز دادور، مقاله شما تحت عنوان "نگاهی بر فلسفه تاریخ هگل و ماتریالیسم تاریخی مارکس" به دستمان رسید. متأسفانه به دلیل تراکم مطلب تا کنون موفق به چاپ آن نشده ایم. در شماره های آینده از مقاله شما استفاده خواهیم کرد.

* دوست عزیز آقای قدرت امیری، طرح شما به مناسبت سالگرد کشتار زندانیان سیاسی به دستمان رسید. متأسفانه برای "راه آزادی" به دلایل فنی امکان استفاده از طرحهای رنگی وجود ندارد. به همکاری خود با ما ادامه دهید.

* دوست گرامی آقای اکبر ادریسیان، پزشک متخصص امراض داخلی، در نامه ای به "راه آزادی" در باره اوضاع اسفبار و نگران کننده هموطنان متقاضی پناهندگی در آلمان هشدار داده و از جمله نوشته اند: "در ایالت بایرن آلمان، ایرانیها را به صورت دسته جمعی و در زمانهای طولانی در سلولهای کوچکی به نام "هایم" نگاهداری می کنند، هفته ای دوبار به آنان جیره غذایی و ماهانه ۸۰ مارک پول تو جیبی می دهند که البته عمدتاً به مصرف مخارج وکیل می رسد. متقاضیان پناهندگی حتی حق ندارند شهر خود را ترک کنند وگرنه جریمه یا زندانی می شوند. اینان به دلیل سألهای طولانی بلاتکلیفی و اضطراب، اکثراً به بیماریهایی چون بی خوابی، افسردگی، زخم معده و روده، بالا بودن فشار خون و اختلال در ریتم قلبی مبتلا هستند و موارد سکتة قلبی و مغزی در میان آنان نادر نبوده است. مراجعه مکرر به پزشک و استفاده از داروهای عصبی اعتیاد آور بسیار رایج است و در میان نوجوانان مبتلا به افسردگی، موارد روی آوری به مواد مخدر یا اقدام به خودکشی کم نبوده است". آقای ادریسیان در پایان نامه خود به شدت به مقامات دولتی آلمان به دلیل رفتار غیر انسانی با متقاضیان پناهندگی اعتراض کرده و اظهار امیدواری نموده اند، که هر چه زودتر با از بین رفتن عواملی که باعث مهاجرت ایرانیان به خارج از کشور شده، پناهندگان ایرانی بتوانند به میهن خود بازگردند و به مردم خود خدمت کنند.

* دوست عزیز ح. ماندگار در نقدی بر نوشته ای از آقای مجید یوسفی در مورد خاطرات اردشیر آوانسیان که در مجله گیله وا (دی و بهمن ۱۳۷۶)

معرفی کتاب جدید مهدی مظفری فتوا: خشونت و بی حرمتی

شعله

که "قانون انگلیس تنها از مسیحیت در مقابل کفر و بی حرمتی حمایت می کند"

بخش پایانی کتاب از فتوا می گذرد و به رابطه اسلام و آزادی می پردازد. مذهب به بشر وعده رستگاری می دهد و از آن نمیتوان انتظار تامین آزادی بیان و فراهم آوردن شرایط مساعد برای استقرار دموکراسی را داشت. مذهب را پروا یا یارای این مهم نیست.

به نظر مظفری در اسلام، که برخلاف مسیحیت، برپایه توحید بنا شده تفکیک دین از دولت میسر نیست. تحول تدریجی اسلام و خواست وارد کردن مفاهیم سیاسی مدرن در یک جامعه اسلامی جمع اضعاد است. لیکن انقلاب در دین و تغییر و تحول درونی آن میتواند رخ دهد و او تحول در مسیحیت، لوتر و کالون و رنسانس را به گواه می گیرد.

شاید بتوان گفت که حکم قتل رشتی که برای خمینی دستاویز دیگری برای شمشیر کشیدن و مقاومت در رویارویی با غرب و اثبات وجود بمثابه مرجع اسلامی جهانی بود، برای مهدی مظفری دستمایه ای است تا مباحث اساسی فلسفه سیاسی قرن بیستم در ایران (بطور اخص و در جهان اسلامی بطور عام) را بار دیگر مطرح کرده و به رودرویی ساختاری مدرنیته و اسلام دامن زند.

بزع نویسنده "این اسلام نیست که غرب را تهدید می کند بلکه مفهوم مدرنیته (یعنی نقد و نقد بر نقد) است که اسلام را به مبارزه می طلبد" سخن آنجاست که نتیجه سیاسی این تئوری و مطرح کردن عدم تقارن ساختاری اسلام و آزادی چه میتواند باشد؟

بی تردید شرایط زندگی مادی بیش از پیش و با سرعتی برق آسا رو به تغییرند. وسایل ارتباطات جمعی حتی مرزبندی اعتقادی را دشوار کرده اند. اما با آنچه که اینروزها در افغانستان، الجزایر، ایران و سایر کشورهای اسلامی می گذرد به رنسانس اسلامی اندیشیدن شاید کمی خوش خیالی باشد. بزع من هنوز نمی توان حتی امید انقلاب درونی و انقطاع در سیستم فکری اسلامی را داشت.

نکته دیگر مسئله مسئولیت ما (آزاد اندیشان و آزادیخواهان) در نگرشمان است. قطعاً نمی توان مذهب را با تلقین، ترغیب یا زور دستخوش تحولی بنیادی کرد. اما با تکرار مداوم عدم توانایی های ذاتی آن، آیا نگاه ما نیست که طرف مقابل را بیشتر و بیشتر در ناتوانیهایش سوق می دهد و درچه هرگونه امید را می بندد؟

شاید هم آوایی یا مهدی مظفری آنگاه که میگوید "برای حفظ و استقرار آزادی بیان، مذهب نباید از نظر سیاسی حاکم و غالب باشد" واقع بینانه تر بنظر بیاید.

پانویسها:

۱- Mehdi Mozaffari: "Fatwa, Violence & Discourtesy", Oxford Aarhus University Press 1998

۲- از جمله نگاه شود به مسوارد مطروحه در سفر اخیر "وردین" وزیر امور خارجه فرانسه به ایران

کتاب جدید مهدی مظفری "فتوا: خشونت و بی حرمتی" (۱) به زبان انگلیسی در ماه ژوئیه امسال توسط انتشارات دانشگاه آرهوس دانمارک به چاپ رسیده است.

دکتر مهدی مظفری در بخش علوم سیاسی این دانشگاه تدریس می کند و سابقاً در دانشکده علوم سیاسی دانشگاه تهران استاد تاریخ عقاید سیاسی و روابط بین المللی بود.

حکم قتل سلمان رشدی که در افکار عمومی بین المللی در واقع به نضاد عدم رعایت حقوق بشر در ایران تبدیل شده و دانشا از طرف نمایندگان سیاسی اروپا و آمریکا در ملاقاتهایشان با رهبران سیاسی ایران مطرح می شود (۲) موضوع کتاب جدید مهدی مظفری با عنوان "فتوا" است.

کتاب با یک صحنه تخیلی و رمان گونه (که زیاد هم نمی تواند از واقعیت دور باشد) آغاز می شود و خواننده را در دل داستان می نشاند چرا که فلسفه و عمل سیاسی تفکیک ناپذیرند. بدینگونه طرح مسائل فلسفی - حقوقی - سیاسی که غالباً غامض و برای خواننده ناملموس است به قصه ای (نه چندان) دلنشین بدل می شود.

بخش نخست کتاب که به تعریف مبانی، ریشه ها، اشکال و اعتبار حقوقی فتوا تخصیص داده شده، فتوا را بعنوان یک نهاد در تاریخ اسلامی - تشیع بررسی می کند. نگرش حقوقی - تاریخی دکتر مظفری که صحت استفاده از کلمه فتوا را در مورد حکم قتل سلمان رشدی درچارچوب حقوق اسلامی قابل پذیرش نمی داند، مقوله عدم تحمل عقاید مخالف در اسلام را به میان می کشد و چنین است که بخش دوم کتاب به سفسطه و خشونت (که از نظر نویسنده در اسلام مفهومی بنیانی است) می پردازد.

به نظر مظفری حکم قتل رشتی رای شخصی خمینی است و با سنت اسلامی و قانون اساسی ایران مغایر بوده و فاقد هرگونه اعتبار شرعی و قانونی می باشد.

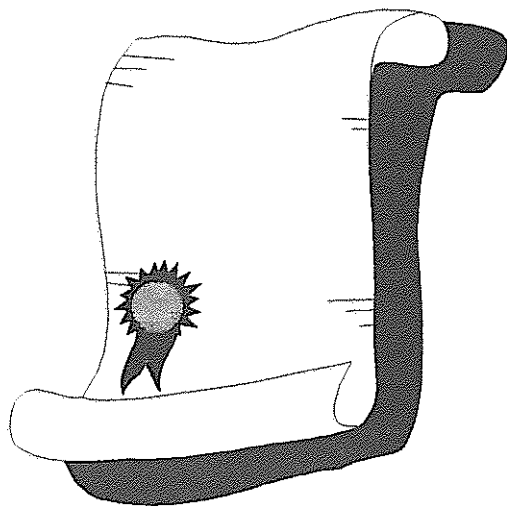
لیکن دکتر مظفری آترا بمنزله یک تصمیم منزوی تلقی نکرده و ریشه این حکم را در خشونت پرخورد سیاسی خمینی، مذهب شیعه و جمهوری اسلامی می شکافد.

نویسنده پس از تحلیل خشونت در شیعه، به تحول آن در جنبش های مذهبی قرن بیستم در ایران پرداخته و آترا پدیده ای "شهری" و مورد حمایت اخلاقی، مالی و سیاسی بازار و روحانیت می داند. ضعف و عدم توجه دستگاه حاکمه در مبارزه با تروریسم اسلامی نقش عمده ای در پابرجایی این شیوه عمل داشته و انقلاب اسلامی در بستر آن شکل می گیرد.

بخش سوم تحلیلی است در ریشه های اقتصادی خشونت شیعی. استبداد در ایران و نقش بازار بعنوان منسجم ترین قشر سیاسی (چه پیش از انقلاب بمثابه جریان مخالف و چه در جمهوری اسلامی برای حفظ منافع خویش)، از آنجا که انقلاب و جمهوری اسلامی با دفاع از منافع بازار (در مفهوم گسترده آن) پیوند دارند، عکس العمل سیاسی خشونت آمیز که شیوه پرخورد تاریخی این گروه اجتماعی است مهر دولتی خورده و به خصوصیت جمهوری اسلامی تبدیل می گردد.

به گفته دکتر مظفری رژیم اسلامی که طرفدار جامعه سنتی و از نظر فرهنگی ضد نوآوری است به خواست بازار جامعه عمل می پوشاند. در زمان شاه عدم تطبیق ارزشهای سنتی با سیاست نوگرایی، بعنوان غریزگی و دخالت مستقیم امریکا در شیوه زندگی ایران قلمداد می شد. محافل سنتی، انقلاب اسلامی را مایه رستگاری، بازگشت به اسلام و سلامت اخلاقی تلقی کردند و چنین بود که با پیروزی انقلاب مظاهر زندگی غربی (کراوات، اصلاح ریش و بی حجابی) بسرعت ناپدید شدند و انقلاب اسلامی در واقع ریتم، شیوه زندگی و ارزشهای بازار را بعنوان فرهنگ غالب در ایران مستقر ساخت.

بخش چهارم و پنجم به مسئله کفر و بی حرمتی به مقدسات در ادیان مختلف تخصیص داده شده است. نویسنده با ذکر مثالهای متعددی نشان میدهد که حتی امروزه نیز در غرب تکفیر و به مسخره گرفتن اعتقادات مذهبی تحت تعقیب قانونی قرار می گیرد. وی پرخورد تاریخی کشورهای اروپایی نسبت به این شیوه رفتار را با عکس العمل جهانی نسبت به چاپ آیه های شیطانی مقایسه می کند و شاید بتوان لب کلام را در این جمله خلاصه کرد



بازرگان بود در سال ۱۳۷۵ پس از گذراندن ۱۷ سال حبس از زندان آزاد شده بود.

انتخابات مجلس خبرگان

انتخابات سومین دوره رهبری که قرار است پاییز امسال برگزار شود برخلاف سابق برای اولین بار باعث شور و هیجان بسیاری در مردم و مطبوعات شده است. مجلس خبرگان که طبق قانون اساسی وظیفه چشمگیر نظارت بر عملکرد رهبر و عزل و نصب وی را دارد تاکنون موضوعی جدا از مسائل اجتماعی و بدون توجه افکار عمومی بود. اگر هم در داخل آن بحثهای هیجان انگیزی بوده خبری از آن به بیرون درز نکرده است و تاکنون درباره کارکرد خود گزارشی به مردم نداده است. اما در ماههای اخیر بحث درباره حدود قانونی قدرت رهبری از سوی اصلاح طلبان بطور گسترده جریان داشته است. محافظه کاران این مباحث را تقدس زدائی و انگیزه آنرا ضدیت با ولایت فقیه دانسته اند. در هفته های اخیر پیشنهادهای زیادی برای تغییر رهبری در مطبوعات پیش کشیده شده و واکنش های زیادی را برانگیخته است. از جمله دوره ای کردن و انتخابی کردن رهبری است. در مورد انتخابات خبرگان نیز پیشنهادات جدیدی مطرح شده است. عده ای شرط اجتهاد در مورد نامزدان انتخابات را منحصر به روحانیون ندانسته و خواهان شرکت غیر روحانیون شده اند. از نگاه اینها نقش رهبری تنها مختص مسائلی مذهبی نیست بلکه شامل همه امور می شود پس ناظرین وی نیز منطقاً باید کارشناسان رشته های گوناگون نظیر مدیریت، علوم سیاسی و اقتصاد باشند. در این میان حشمت الله طبرزدی و دو تن دیگر از اعضا شورای مرکزی اتحادیه دانشجویان و دانش آموزان با انتشار بیانیه ای خود را نامزد حضور در انتخابات خبرگان معرفی کردند. عده دیگری خواهان نامزد شدن زنان در انتخابات شدند که به داوطلب شدن ۹ زن نیز منجر شد. اما شاید داغ ترین بحث ها درباره نقش نظارتی شورای نگهبان بوده است. از دید عده ای که شمارشان رو بفزونی است فیلتر شورای نگهبان که در سابق به نفع جناح محافظه کار عمل کرده باید اصلاح شود. مجاهدین انقلاب اسلامی با صدور بیانیه ای از خطر تشکیل مجلس شبه انتصابی سخن گفته اند. یک موضوع مهم دیگر تعداد شرکت کنندگان در این انتخابات است که پس از رای ۲۰ میلیونی خاتمی در دوم خرداد مورد توجه بسیاری قرار گرفته است. چون مشروعیت رهبری نباید از رئیس جمهور کمتر باشد. اما روزنامه محافظ کار رسالت نوشت : "مقایسه انتخابات خبرگان با ریاست جمهوری مقایسه ای خالی از اشکال نیست این کسانی که اعلام می کنند در انتخابات خبرگان باید ۲۸ میلیون شرکت کنند و یا میزان شرکت کنندگان انتخابات خبرگان باید حداقل ۳۰ میلیون باشد که در غیر این صورت به مشروعیت رهبری آسیب می رسد و یا رهبری تضعیف می شود از هیچ برآورد واقعی حکایت نمی کند، ضمن اینکه مشروعیت رهبری برخاسته از رای خبرگان ملت است."

استقبال گسترده از برنامه های هنری تابستانی

تابستان امسال اشکال گوناگون برنامه های هنری در تهران و سایر شهرهای بزرگ کشور در مقایسه با سالهای گذشته از رونق بسیار بیشتری برخوردار بودند. در زمینه نقاشی و گرافیک دهها نمایشگاه در سراسر کشور برگزار شد که تعدادی از آنها به نشانه حمایت از کرباسچی ترتیب داده شد و با استقبال گسترده ای روبرو شد.

تئاتر ایران در تابستان امسال با اجرای برنامه های مختلف مثل کوچه بی انتها به کارگردانی سیروس شاملو فرزند احمد شاملو، بدو آتش اثر بیضائی و چند نمایشنامه ویژه کودکان و نوجوانان هزاران تن را به سالنهای نمایش کشاند. اما مهمترین حادثه تئاتر تابستان امسال اجرای نمایشنامه دایره گچی قفقازی اثر برشت بود که با موفقیت در تئاتر شهر برگزار شد. در زمینه سینما نمایش طولانی مدت فیلم حاتمى کيا بنام آژانس شیشه ای با فروش

آیت الله خامنه ای در یک هشدار شدیدالحن خواستار شدت عمل مسئولین، وزارت ارشاد، قوه قضائیه و دستگاه امنیتی در کنترل حدود آزادیهای تعیین شده اسلامی توسط افراد و نشریات کشور شد. وی گفت : "اگر کسانی قرار شد توطئه کنند، و این توطئه را در نوشته ای منعکس کنند این آزادی توطئه است، این آزادی مردود است." وی افزود فکر اینکه دنیا چه می گوید، سازمانهای جهانی چه می گویند را هم هیچوقت نکرده ایم و نباید بکنیم. بدنبال این سخنان بلافاصله انتشار روزنامه توس بوسیله دادگاه انقلاب اسلامی متوقف شد و تعدادی از کارکنان از جمله مدیر مسئول و سردبیر آن شبانه دستگیر شدند. دادگاه انقلاب اسلامی علت این امر را فعالیت این عده علیه امنیت، منافع ملی و ضدیت با نظام جمهوری اسلامی عنوان کرد. بدنبال سخنان خامنه ای، وزارت ارشاد با انتشار اعلامیه ای ضروری دانست که هر گونه برخورد با جرایم مطبوعاتی و تخلف نشریات به حکم قانون و با حضور هیئتهای منصفه و بصورت علنی صورت گیرد. همزمان یک هیئت ویژه برای بررسی تخلفات جرایم و نشریات در دادستانی کل کشور تشکیل گردید که صرفاً از دید امنیتی به موضوع مطبوعات رسیدگی می کند. این هیئت با انتشار اطلاعیه ای از مردم خواست در صورت مشاهده هر نوع تخلف به دادستانی اطلاع دهند تا با آن مقابله شود.

مقابله با آزادی مطبوعات به شکل ایجاد رعب و وحشت در میان کارکنان آنها و برخورد به آنها از دیدگاه امنیتی کارزار بخشی از جناح محافظه کار است که از جمله در ارتباط نزدیک با انتخاب مجلس خبرگان قرار دارد که شورای نگهبان و جناح محافظه کار از مدتها پیش برای کنترل کامل بر آن کوشش کرده اند. نیروهای دست راستی همچنین کوشش می کنند از موضوع بحران افغانستان و بسیج سیاسی و نظامی علیه نیروهای طالبان برای تغییر فضای سیاسی در کشور استفاده کنند.

اما از سوی دیگر مطبوعات در حال انتشار کشور از جمله نشریه همشهری با انتشار مقالاتی بر پایداری در راه آزادی مطبوعات تاکید کردند. همچنین انتشار برخی نظرسنجی ها از افکار عمومی و نیز نیروهای انتظامی در مطبوعات کشور نشان داد که نه تنها مردم کوچه و بازار بلکه بخش مهمی از نیروهای مسلح و انتظامی نیز بروشنی مخالف ایجاد رعب و وحشت علیه آزادی مطبوعات هستند.

پس از ممنوعیت انتشار توس و دستگیری سردبیر، مدیر مسئول و صاحب امتیاز آن، انتشار سه نشریه دیگر یعنی راه نو، ایران فردا و توانا نیز ممنوع اعلام شد. در ادامه شیخون علیه مطبوعات علی اکبر ناطق نوری رئیس مجلس و از رهبران جناح محافظه کار در جلسه علنی مجلس گفت که : "امروز توطئه ای تحت نام آزادیها، باورهای دینی ما را هدف قرار داده و بعد ارزشی، معنوی و هویت معنوی نظام را تهدید می کند."

دستگیری مجدد عباس امیر انتظام

عباس امیر انتظام یکی از شجاع ترین، پایدارترین و مشهورترین زندانیان سیاسی دنیا که به مدت ۱۷ سال اسیر در زندانهای جمهوری اسلامی بود و چندی پیش آزاد شده بود دوباره بازداشت و روانه زندان شد. علت دستگیری مجدد وی ایراد اتهامات به قوه قضائیه و نظام در مصاحبه رادیویی اخیر با رادیو امریکا به مناسبت ترور اسدا الله لاجوردی عنوان شده است. عباس امیر انتظام در این مصاحبه مشاهدات خود از رفتار وحشیانه و هیستریک لاجوردی با خود و دیگر زندانیان سیاسی را طی سالهای اسارت در زندان اوین بازگو کرده بود.

سازمان ملی دانشجویان و دانش آموزان و نیز گروه دانشجویان روشنفکر در ایران با انتشار بیانیه های جداگانه ای بازداشت عباس امیر انتظام را غیرقانونی دانسته و خواهان آزادی وی شدند. در این اطلاعیه ها تاکید شده است که علت دستگیری وی این است که او اتهامات بخود را نپذیرفته و حاضر به سپردن وثیقه ملکی برای آزادی خود نشده است. عباس امیر انتظام که معاون نخست وزیر اولین دولت موقت در زمان شادروان مهدی

نزدیک به ۱۴۵ میلیون تومان در اکران اول تهران رکورد فروش را بخود اختصاص داد.

در حوزه موسیقی برگزاری کنسرت موسیقی شجریان توسط گروه آوا در شهرهای مختلف و در تالار وحدت تهران که بلیط آن در بازار سیاه تا مرز بیش از ۶ هزار تومان هم فروخته شد با استقبال گسترده مردم روبرو شد. کنسرت‌های هنگامه اخوان که فقط برای خانم‌ها قابل استفاده بود نیز با استقبال بسیار وسیع و پرشور زنان ایرانی مواجه شد. علاوه بر فعال شدن هنرمندان و افزایش روحیه نشاط مردم باید سیاست تساهل مهاجرانی در وزارت ارشاد را از عوامل گسترش برنامه های هنری در محیط اجتماعی کشور دانست.

ضرب و شتم عبدالله نوری و عطا الله مهاجرانی

عبدالله نوری وزیر کشور سابق و معاون توسعه و امور اجتماعی رئیس جمهور و عطا الله مهاجرانی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی در دو حادثه جداگانه در مراسم نماز جمعه تهران مورد حمله و ضرب و شتم قرار گرفتند. این حادثه با واکنش های شدیدی در ایران روبرو شد و گروه‌ها و سازمان‌های مختلف آنرا محکوم کردند. این حادثه به موضوع اصلی بحث مطبوعات و مردم تبدیل شد و شرایط بسیار نامناسبی برای نیروهای تندرو و طرفدار خشونت و سرکوب ایجاد کرد.

واکنش شدیدالحن خاتمی در محکوم کردن خشونت یا واکنش های تقریباً مشابه تمام آکتورهای صحنه سیاست ایران همراه شد. تاثیر این حادثه پدیده بود که حتی آیت الله خامنه ای نیز برای اولین بار از محمد خاتمی و درخواست او مبنی بر شناسایی و مجازات عاملین این حرکت از سوی وزارت اطلاعات و مقامات انتظامی پشتیبانی کرد. البته روزنامه های محافظه کار و تندرو با تاخیر اعلام موضع کردند و یا ضمن محکوم کردن خشونت تقصیر به گردن خود عبدالله نوری و عطا الله مهاجرانی انداختند. زیرا از نگاه آنان سخنان و رفتارشان مناقشه برانگیز بوده است. مهاجرانی در یک برنامه تلویزیونی سخنانی درباره روابط دختر و پسر در دانشگاه‌ها و ادارات گفته بود که از دید جناح محافظه کار ناپسند تلقی می شد. نوری نیز در یک مصاحبه گفته بود که چنانچه نهضت آزادی اصراری بر نام سازمان خود نداشته باشد احتمالاً با نام جدیدی می تواند مجوز فعالیت دریافت کند.

کارگزاران سازندگی در یک اطلاعیه شدیدالحن نیروهای موسوم به راست را صحنه گردانان حمله به دو تن از نزدیک ترین یاران رئیس جمهور دانستند و نوشتند به راستی چه کسی با پشتیبانی سیاسی اطلاعاتی و قضایی از این جماعت آشنا نیست. کارگزاران در بیانیه خود می افزایند برای پست‌های حساس اطلاعاتی و امنیتی نمیتوان از کسانی که پیش از دوم خرداد تعزیه گردانان و مخالفان خاتمی بودند استفاده کرد.

گردهمایی سراسری انصار حزب الله

در گردهمایی دو روزه انصار حزب الله در اصفهان حجت الاسلام سید ابوالحسن مهدوی مدرس حوزه علمیه اصفهان گفت که مردم حق ایراد به ولی فقیه را ندارند. وی افزود دلیل این امر این است که وقتی مردم در امور مهم زندگی خود به یک متخصص مثلاً جراح مراجعه می کنند، دیگر پس از آن حق ایراد گرفتن ندارند. مهدوی همچنین گفت به دروغ شایعه کرده اند که حزب الله شیشه های سینما را شکسته و پرده های انرا پاره کرده است و نیروهای انتظامی را کتک زده است. در حالیکه واقعیت آن است که شخص مدیر سینما پرده را در مقام همکاری با حزب الله پاشین کشیده و نیروهای انتظامی حزب الله را کتک زدند. وی درباره مرتبه ولایت فقیه گفت که از جهت شرعی ولی فقیه مقامش فوق قانون اساسی است زیرا تا ایشان قانون اساسی را امضا نکنند قابل اجرا نیست. از سوی دیگر روزنامه شلمچه ارگان حزب الله نوشت نباید به قلم بلستان اجازه داد خون مجاهدین جان برکف را به مسخره بگیرند و غرب باوران هرروز به اهانت به مقدسات کشور بپردازند.

بیانیه کنفرانس وین درباره کردهای ایران

کنفرانس وین با شرکت احزاب سوسیالیست از پارلمان اروپا و نمایندگان احزاب سوسیالیست کشورهای عضو اتحادیه اروپا مساله کرد را در کشورهای عراق، ترکیه و ایران مورد بررسی قرار داد و بیانیه ای در این باره منتشر کرد.

در قسمتی از این بیانیه که در شماره ۲۶۰ نشریه کردستان ارگان حزب دمکرات کردستان بچاپ رسیده است آمده است :

صلح پایدار در منطقه خاورمیانه بدون در نظر گرفتن مساله کردها نمی تواند استقرار یابد. مشکلاتی که کردها با آن روبرو هستند از جمله نقص فاحش حقوق سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و مهاجرت‌های تحمیلی زیانهای بزرگی وارد نموده و جنبه بین المللی پیدا کرده است. هرگز نمیتوان با توسل به نیروی نظامی و روش های خشونت بار به راه حلی عادلانه و پایدار دست یافت، بلکه این چنین راه حلی تنها از طریق مذاکرات سیاسی، هم میان نمایندگان کردها و مقامات مسئول دولتی و هم میان خود سازمانهای سیاسی کرد قابل حصول می باشد.

بیانیه درباره وضع کردهای ایران می نویسد : با توجه به برگزیده شدن پریزیدنت خاتمی و برخی از ابتکارات اتخاذ شده بوسیله دولت او بعنوان نشانه های مثبتی در راستای توسعه و پیشرفت جمهوری اسلامی ایران در آینده، قویا بر این باوریم که اصلاحات دمکراتیک، مخصوصاً بهبودی بنیادین در زمینه حقوق بشر به دنبال خواهد آمد. در این رابطه ما از مقامات مسئول ایران درخواست می نمائیم از تعقیب قانونی مردم کرد در ایران بویژه اعضای حزب دمکرات کردستان ایران چه آنها که در ایران زندگی می کنند و چه اعضای رهبری آن که در تبعید بسر می برند، دست بردارند. ما از مبارزه حزب دمکرات کردستان ایران که عضو انترناسیونال سوسیالیستی است، در جهت دستیابی به راه حلی دمکراتیک و آشتی جویانه برای مساله کردهای ایران در چهارچوب مرزهای سیاسی موجود حمایت می کنیم. به اعتقاد ما برداشتن ممنوعیت اطلاعاتی اعمال شده بر استانهای کردنشین ایران، شروع گفت و شنود میان نمایندگان دولت ایران و حزب دمکرات کردستان ایران به عنوان یک نیروی دمکراتیک اپوزیسیون نخستین گامهای ضروری در راستای چنین راه حلی می باشد.

برای تشویق و حمایت از گسترش فعالیت سازمانهای بشر دوست و امدادگر در جهت کمک به دهها هزار نفر از کردهای ایرانی مقیم اردوگاههای آوارگان، که غالب آنها در شمال عراق دایر گشته اند و ساکنان آنها در شرایط بس دشواری بسر می برند، موافق هستیم. برای بررسی امکان اعزام هیاتی به ایران به منظور جمع آوری اطلاعات لازم در مورد وضعیت کردستان و درباره رفتار کنونی دولت ایران در قبال چشم انداز مربوط به مذاکره و یافتن یک راه حل سیاسی موافق هستیم.

دمکراسی و دینداری

استاد مجتهد شبستری این نظریه را که میان احکام شرعی و اسلامی و حکومت مردم سالاری تضادی آشکار وجود دارد در نشریه هشتامی مورد یک نقد تاریخی، فلسفی، اجتماعی و معرفت شناسی قرار داده و گوشش کرده است که نشان دهد چنین نیست که برای پذیرش یکی دیگری را باید کنار گذاشت. ایشان می نویسد :

آزادی سیاسی و دمکراسی برای ملت ایران دو مقوله بسیار مهم و سرنوشت ساز است و اگر ملت ما در فهم و تحلیل آنها دچار خطا گردد گرفتار سردرگمی و رنجهای فراوان خواهد شد. عده ای آزادی سیاسی را که معنای آن آزادی عقلانی و آزادی انسان و مشارکت وی در تعیین سرنوشت اجتماعی خود در عین مسئولیت در برابر قوانین اخلاق می باشد، سپیچی از اصول اخلاقی معنا می کنند و سپس علیه آن اقامه دعوا می کنند. از عده ای دیگر خطای فاحش در فهم معنای دمکراسی سر می زند و آنان نیز از خاستگاه همین خطاها، دمکراسی را مورد آماج قرار میدهند. چون در مرحله گذار فرهنگی کنونی، ملت ما دوران سرنوشت سازی را می گذارند نمیتوان و نباید به سادگی از کنار این خطاها گذشت. ... مدعای اصلی مخالفان دینی دمکراسی این است که معنای دمکراسی مردم سالاری است و مردم سالاری یعنی اصالت دادن به اراده انسان در برابر اراده خداوند و مقدم دانستن اراده انسان در برابر اراده خداوند. این مدعا بر تصورات نادرست از دمکراسی استوار است ... دمکراسی نه فلسفه حقوق است نه فلسفه اخلاق و بنابراین نه صلاحیت برای پاسخگویی به آن سوال را دارد و نه می تواند در معارضه با اصل تقدم اراده خداوند بر اراده انسان قرار گیرد. دمکراسی در دنیای امروز یک شکل و شیوه حکومت است درمقابل شکل و شیوه حکومت دیکتاتوری. این شکل حکومت که همه در انتخاب حکومت شوندهگان شرکت می کنند و به کارهای مختلف حکومت نظارت می کنند از آنها مسئولیت می خواهند و با این مشارکت مستمر این فرصت را همیشه برای خود حفظ می کنند که بتوانند قدرت

سیاسی را بصورت مسالمت آمیز از عده ای بگیرند و به عده دیگری بپیارند. ... آنچه حکومت دموکراتیک را از سایر اشکال حکومت جدا می کند این است که حکومت دموکراتیک نمی تواند از جامعه که متشکل از جمعیتها و گروههای مختلف است سلب قدرت کند وضامن عمده این وضع این است که این حکومت ملزم به پیروی از مقررات قانونی است که به منظور حفظ آزادی تشکیلات و بیان عقاید و نظریه های متضاد در جامعه وجود دارد. وجود و حیات دموکراسی بسته به وجود تشکیلات و عقاید متضاد است. ... دموکراسی در سرزمین های مختلف با آداب و رسوم و عقاید و فلسفه های ویژه هر قوم و هر ملت انطباق پیدا می کند و در صدد تغییر آنها بر نمی آید و نمی خواهد عقیده یا آداب و رسوم ویژه ای را بر حکومت شنوندگان تحمیل کند و از این نظر کاملاً نقطه مقابل حکومتهای دیکتاتور است. ... وظیفه حکومت ورود به این مسائل نیست و تکلیف این مسائل را فیلسوفان تعیین می کنند و نه حاکمان و ورود این حاکمان به این مسائل جز نزاع و خصومت و دیکتاتوری نتیجه ای ندارد. ... اینها حکمت نظری نیستند و هرگز جانشین انسانشناسی دینی یا فلسفی نمی شوند و مقام و موقعیت انسان در نظام هستی را مشخص نمی سازند. بنابراین در یک نظام دموکراتیک، صاحبان همه عقاید و همه فلسفه ها و پیروان همه ادیان حق حیات و رشد و پیشرفت و التزام به عقاید و ارزشها و قوانین خود را دارند. امروز در سایه بسیاری از حکومتهای دموکراتیک میلیونها انسان معتقد به حقانیت منحصر به فرد دین در کنار پیروان ادیان دیگر زندگی می کنند، بدون اینکه این عقیده دینی آنها مانع همزیستی مسالمت آمیزشان با پیروان ادیان دیگر باشد که آنها را بهره مند از نجات اخروی نمی دانند. دموکراسی روشی در زندگی دنیوی است و نه معیار داوری در آخرت انسانها. درست است که قانونگذار چنین حکومتی از آراء و عقاید مردم تبعیت می کند ولی نه از این باب که قانونگذاران معتقدند که در قانونگذاری اراده مردم مقدم بر اراده خداوند است. اصلاً چنین مسئله ای که در واقع یک مسئله فلسفی است مورد توجه قانونگذاری این حکومت از آن نظر که قانونگذار هستند، نمی تواند باشد. تنها مسأله آنها این است که قانون خلاف اراده مردم نباشد و اگر اراده مردم این باشد که از قوانین الهی تبعیت کنند قانونگذاران حکومت دموکراتیک نیز به تبع مردم همین کار را می کنند. البته دو اصل اساسی باید رعایت شود. اصل یکم این است که قوانین موجود و یا حافظ برتری گروه و صنف و طبقه ای بر گروه و صنف و طبقه دیگر نباشد. اصل دوم این است که قوانین خیر و مصلحت و رفاه معنوی و مادی همگان را تامین کند نه منافع اکثریت و یا طبقه و گروه معینی را. زیرا در دموکراسی همه شهروندان مساوی اند و شهروند درجه یک و دو وجود ندارد. مخالفان دموکراسی می پرسند اگر رای مردم در تضاد با حکم خدا باشد کدامیک از آن دو را باید پذیرفت. پاسخ این پرسش دو بخش دارد. بخش اول این است که از نظر کلامی و عقیدتی باید بگوییم مسلمان موظف است حکم قطعی خداوند را بر رای خود مقدم بدارد. بخش دوم این است که اگر فرضاً روزی مردم ایران که اکثریت قریب به اتفاق آن مسلمانند، در مقام قانونگذاری به طور جدی بخواهند به قانون قطعی خداوند عمل کنند و یک چنین اعتراض عمومی با علم به قطعیت قانون خداوند اتفاق افتد، در آن روز باید گفت متأسفانه مردم ایران مسلمانی را کنار گذاشتند و در آن صورت با کمال انبوه کاری از دست هیچکس ساخته نخواهد بود. ... رواج پاره ای از رفتارهای اخلاقی و آزادی قانونی پاره ای از محرمات الهی در غرب هم که گاهی حربه مخالفان دموکراسی می شود اصلاً ربطی به دموکراسی به عنوان شیوه حکومت ندارد و محصول تحولات فرهنگی غرب است. ... اگر روزی رهبران دینی و فرهنگی جامعه ما در خود این توان را نبینند که با روشهای دموکراتیک در صحنه تضارب و تبادل افکار و عقاید و فعالیتهای آزاد و مسالمت آمیز وارد شوند و ملت ایران را طوری هدایت و رهبری کنند که آنان و قانونگذارانشان به ارزشها و قوانین خداوند وفادار بمانند و متاع مخالفان بی مشتری بمانند، منشا این ناتوانی و ترس ناشی از آن را باید در ضعف منطق و نقص عملکرد خود جستجو کنند نه در جای دیگر دموکراسی از آن نظر که یک شکل و شیوه حکومت است نه با اراده و قانون خداوند می ستیزد و نه با حاملان راستین پیام وی. ... یک سخن مهم دیگر این است که پاره ای از احکام فقهی موجود با دو اصل مهم دموکراسی، مساوات حقوقی همه شهروندان و اصل هدف قانون باید تامین منافع همه شهروندان باشد، معارضه دارد. مثلاً پاره ای از احکام فقهی از برتریهای مردان بر زنان سخن می گوید. پاره ای از احکام دیگر فقهی اگر قانون تلقی شوند، نه منافع شهروندان که منافع عده خاصی را تامین می کنند. آیا در این موارد باز هم مجاز هستیم آنها را بکار ببریم؟ آیا در این موارد موضوع حکم عوض نشده است؟ آیا نباید در این موارد اجتهاد جدیدی

اعلامیه مشترک جمهوری خواهان آزادی خواه

هم میهنان گرامی!

تعطیل روزنامه توس (جامعه)، و دستگیری آقایان شمس الواعظین، جلالی پور، ابراهیم نبوی، محمد صادق جوادی صفا، نویسندگان اصلی این نشریه، به دنبال دستگیری حجت الاسلام سعیدزاده و تعداد دیگری از روحانیون دگراندیش و آقای امیرانتظام، زنگ خطر و تهدیدی جدی علیه آزادی در ایران است.

جناح راست محافظه کار حاکمیت و روزنامه های وابسته به آن، با کوبیدن بر طبل جنگ با افغانستان و ایجاد یک فضای پرتنش بین المللی، با به جنبش درآوردن مترسک "ضربه به منافع ملی" و مقابله با "مطبوعات منحرف"، قصد دارد آزادی بیان و قلم برآمده از رویداد بزرگ دوم خرداد را در هم شکند. ترس این جناح از آزادی به ویژه در آستانه انتخابات مجلس خبرگان دو چندان شده و اقدامات اخیر در عین حال زمینه سازی برای کنترل این انتخابات در جهت منافع گروهی همین جناح است.

امضا کنندگان این بیانیه، شدیداً به اقدامات و تجاوزات اخیر اعتراض کرده و آزادی فوری و بی قید و شرط روزنامه نگاران و سایر دستگیرشدگان و رفع توقیف از روزنامه توس را خواستارند.

ما امضا کنندگان این بیانیه، همه سازمان های حقوق بشر و نهادهای دموکراتیک و دولت های آزادی خواه جهان را فرا می خوانیم تا با اقدامات و اعتراضات خود، به یاری آزادی خواهان ایران که مورد تجاوز قرار گرفته اند، بشتابند.

ما از دولت جمهوری اسلامی به ویژه از حکومت آقای محمد خاتمی می خواهیم در بحران ایران و افغانستان شکیبایی خود را از دست ندهند و برای حل آن به راههای سیاسی و مسالمت آمیز متوسل شوند، زیرا ملت ایران تاب و توان یک جنگ بیهوده و خانمان سوز دیگر را ندارد.

ما مردم و آزادی خواهان ایران را، که حماسه دوم خرداد را آفریدند و اینک بیش از یک سال است که در تحکیم آزادی های به دست آمده در تلاشند فرا می خوانیم که تشبثات اخیر جناح راست محافظه کار را خنثی کرده و تا استقرار کامل آزادی و دموکراسی در ایران از پای ننشینند.

حزب دموکراتیک مردم ایران
سازمان جمهوری خواهان ملی ایران
سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)
۲۸ شهریور ۱۳۷۷

اطلاعیه جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران

بنا به خبر تایید شده توسط خانواده آقای پیروز فقهی دوانی دبیر سازمان اتحاد برای دموکراسی در ایران وی از روز سه شنبه ۳ شهریور ماه جاری (۲۵ اوت) در تهران ناپدید شده است.

با توجه به اینکه جستجوهای پیاپی بستگان وی طی پنج روز گذشته، در بیمارستانهای تهران و اداره پزشکی قانونی، بدون نتیجه بوده و پیروز دوانی بیش از چهارسال از عمر خود را در زندانهای جمهوری اسلامی گذارنده، وی به احتمال قریب به یقین وسیله ماموران امنیتی دستگیر شده است.

پیروز فقهی دوانی نخستین بار در شهریور ۱۳۶۱، در سن ۲۱ سالگی، به جرم فعالیت سیاسی دستگیر می شود و پس از ۷ ماه زندان، بدون محاکمه، آزاد می کنند. وی در سال ۱۳۶۹ دوباره دستگیر می شود و پس از تحمل ۷ ماه زندان انفرادی و شکنجه های جسمی و روحی در یک دادگاه غیرعلنی به ۳ سال حبس و ۵۰ ضربه شلاق محکوم می گردد. پیروز دوانی در سال ۱۳۷۳ از زندان آزاد می شود و فعالیت های اجتماعی و سیاسی خویش را از سر می گیرد.

جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران ضمن ابراز نگرانی شدید نسبت به جان و سلامتی آقای پیروز فقهایی دوانی، آزادی فوری و بدون قید و شرط او را درخواست می نماید.

ما یکبار دیگر توجه آقای خاتمی رئیس جمهور ایران را به ابعاد نقض حقوق بشر در ایران، به ویژه توسط مراجع گوناگون امنیتی - انتظامی - قضایی جلب می نمائیم و انتظار داریم که دستور مقتضی در جهت روشن شدن این قضیه و آزادی فوری آقای پیروز فقهایی دوانی و تعقیب قضایی عاملان و آمران این اعمال غیرقانونی صادر نمایند.

جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران (پاریس)
۹ شهریور ۱۳۷۷

کهنسال ترین کمونیست ایران در گذشت

دکتر غلامحسین فروتن، روز شنبه ۱۷ مرداد ۱۳۷۷ در سن ۸۷ سالگی در آلمان چشم از جهان فرو بست و همه یاران و دوستان خود را در ماتم عمیقی فرو برد. فروتن در واپسین سالهای حیات خود به دلیل بی میلی به خودنمایی و تظاهر و تا حدی مشکل بینایی که تمام عمر از آن رنج برده بود، بسیار گوشه گیر بود و در تنهایی بسر می برد. جز معدودی یاران و همزمان وفادار یا کمتر کسی رفت و آمد داشت. او واقعا فروتن، پاکدامن، بی آرایش، کم توقع و علیرغم ظاهر خشک، بسیار مهربان و دوست داشتنی و مظهر تمام عیار انسانیت بود.

دوران طفولیت او در سختی گذشت. جزو اولین گروه از شاگردان ممتاز بود که در زمان رضا شاه برای تحصیل به فرانسه رفت. در ۲۶ سالگی عناوین دکترای علوم و مهندس شیمی را کسب کرد. رساله دکترای خود را با رتبه "بسیار افتخار آمیز" که بالاترین بود به همراه جایزه نقدی به دست آورد. دکتر فروتن در اردیبهشت ۱۳۲۲ به عضویت حزب توده ایران در آمد. به خاطر شایستگی و دانش، به سرعت در حزب ترقی کرد و در رهبری قرار گرفت. در کنگره دوم آن حزب در اردیبهشت ۱۳۲۷ به عضویت هیئت اجراییه کمیته مرکزی انتخاب شد و تا سال ۱۹۵۲ که از ایران خارج گردید، در حساس ترین مسئولیتهای حزبی قرار داشت و با شایستگی از عهده آنها بر می آمد. فروتن را همراه احمد قاسمی و بقراطی به بهانه شرکت در کنگره حزب کمونیست چین راهی مسکو کردند، اما هیئت اجراییه مقیم تهران توسط بقراطی از کمیته مرکزی مقیم مسکو خواسته بود تا از مراجعت فروتن و قاسمی خودداری کنند. و بدینسان مهاجرت طولانی بیست و چند ساله به او تحمیل شد. دکتر فروتن در پلنوم وسیع چهارم از سوی کادرها به هیئت اجراییه هفت نفری انتخاب شد. او از سال ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۵ در جمهوری دموکراتیک آلمان و در دبیرخانه حزب توده ایران در لایپزیگ فعال بود.

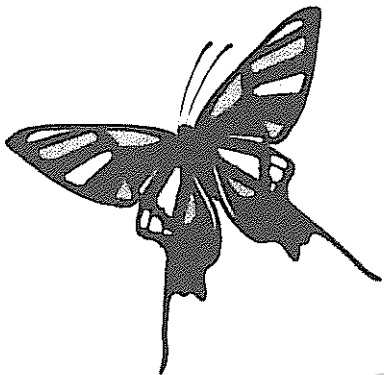
دکتر فروتن اهل کتاب و مطالعه بود و طی اقامت خود در مسکو، دوره سه ساله مدرسه عالی حزب وابسته به کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی را با شوق فراوان گذراند و به معلومات لنینیستی خود افزود و تا پایان عمر با تعصب مطلق از آن دفاع کرد. از همین دیدگاه، تحولات و تغییرات درون شوروی و حزب کمونیست این کشور پس از کنگره بیستم، در او این احساس را بوجود آورد که رهبران شوروی از مارکسیسم - لنینیسم دور شده و به آن پشت کرده اند. در ایامی که اختلاف چین و شوروی آفتابی شد، دکتر فروتن که با نرمی جانبداری خود را از نظریات ماشو بروز داده بود، در اثر دخالت خشن حزب کمونیست شوروی، به همراهی احمد قاسمی و سپس سغاسی در جریان پلنوم یازدهم (اوایل ۱۹۶۵) از کمیته مرکزی حزب توده ایران کنار گذاشته شد.

فروتن همان سال همراه با سغاسی و با پاسپورت جعلی بطور غیر قانونی با کمک سازمان انقلابی به برلین غربی و سپس آلمان فدرال رفت و به این سازمان پیوست. او خاطره های تلخی از این دوران دارد و خود می نویسد: " دوره های سختی را از سر گذراندم و گاهی تا سرحد مرگ پیش رفتم". او پس از اخراج از این سازمان به گروه "توفان" پیوست و با انقلاب بهمن ۵۷ به ایران رفت و تا سال ۱۳۶۴ در میهن بود. پس از مهاجرت اجباری دوم خود، در اروپا دست به انتشار ماهنامه "راه آینده" زد که صفحات آن آئینه تمام نمای افکار و باورها و خصائل اوست. دکتر فروتن تا واپسین دم حیات لنینیست و ستایشگر استالین یاقی ماند و با شور و هیجان از مدل سوسیالیسم لنینی و عملکرد استالینی آن دفاع می کرد. به همین دلیل بسیاری از صاحب نظران، او را از بابت نادیده گرفتن تغییرات جهانی و پافشاری بر تفکر و دیدگاههای جزم اندیشانه سرزنش می کنند و حتی در تعجب اند. واقعا هم شگفت آور

است. اما در دنیایی که اینهمه طیف های گوناگون و گرایشهای ناسخ و منسوخ وجود دارند، برای ما که به کثرت گرایی باور داریم و به عقاید خالصانه و صادقانه افراد و گروهها احترام می گذاریم، عیبی نیست که برای فروتن ها هم جایی قائل شویم و به آنها احترام بگذاریم.

دکتر غلامحسین فروتن تمام عمر خود را شرافتمندانه و در کمال سادگی زیست و آنی از فکر ستمدیدگان و لگد مال شدگان جامعه غافل نماند. تعصب و جزم گرایی او مانع آن نیست که صداقت و سلامت نفس و آن همه سجایای اخلاقی را نادیده انگاریم و خاطره اش را گرامی نداریم. فروتن بر آنچه می گفت و می نوشت، عمیقا باور داشت و کتاب خاطرات خود را با نقل قولی پایان می دهد که با آن تکلیف خود را با خویشتن و دیگران روشن می سازد: " اگر زندگی دوباره بازیایم، باز هم به همین راه خواهیم رفت!"

یاران و همزمان او در ۱۱ سپتامبر ۱۹۹۸ جلسه باشکوهی به یادبود او در فرانکفورت برگزار کردند. حضور طیف وسیعی از شخصیتها و نیروهای سیاسی چپ و ملی نشانگر آن بود که مرد بزرگ و انسان شریفی رخ در نقاب خاک کشیده که همگان صرفنظر از اعتقادات مسلکی به دلیل شخصیت والای انسانی به او احترام می گذارند. یادش گرامی باد!



بهتان مگویی

که آفتاب را با ظلمت نبردی در میان است.

آفتاب از حضور ظلمت دلتنگ نیست

با ظلمت در جنگ نیست.

ظلمت را به نبرد آهنگ نیست،

چندان که آفتاب تیغ برکشد

او را مجال درنگ نیست.

همین بس که یاریش مدهی

سواریش مدهی.

احمد شاملو

این آپارتاید سیاسی به چشم می خورد. هنوز کسی نمی تواند بگوید با جمهوری اسلامی مخالف است.

پرسش: ولی این گونه ایرادات به آقای خاتمی مربوط نمی شود. ایشان در سالگرد دوم خرداد و در گفتارهای متعدد تاکید می کنند که آزادی وقتی واقعی است که برای دگراندیش باشد و حکومت باید شرایطی فراهم کند که مخالف نظرش را بیان کند و حکومت باید از حق آن ها حمایت بکند. بنظر من درک آقای خاتمی از آزادی درست است. وزیر کشور او آقای نوری بخاطر همین درک از آزادی و عملکرد به آن مورد استیضاح قرار گرفت و برکنار شد. بنظر من باید حساب آقای خاتمی را از حساب کل نظام جدا کرد. من حتی آقای خاتمی را از جهانی و به نوعی اپوزیسیون درون نظام جمهوری اسلامی می بینم. او واقعا نماد جمهوری اسلامی نیست. او در برخی مسائل اساسی با دیگر حاکمان جمهوری اسلامی زاویه دارد. اگر بعضی مطالب را با صراحت بیان نمی کند بیشتر ناشی از مصلحت اندیشی های لحظه و دوراندیشی است تا باورهای او.

شاهین فاطمی: من دارم از حیطة صلاحیت امر دور می شوم. اما اجازه دهید این مطلب را بگویم: من آقای خاتمی را به عنوان اپوزیسیون داخلی نمی بینم. من ایشان را جناحی از رژیم اسلامی می بینم که برای بعضی ها بیشتر قابل تحمل است تا جناح دیگر. حرف های آقای خاتمی به عنوان رئیس جمهور دلچسب است. ولی تا کی می شود فقط حرف زد؟ وقت آنست که عمل کرد. من او را تا حدی شبیه به دکتر مصدق می بینم. او نخست وزیری را پذیرفت و در چارچوب رژیم سلطنتی مسئولیت داشت. اما هیچ وقت قدرت کافی نداشت. مثلا وزارت جنگ و نیروهای انتظامی در اختیار او نبود. آقای خاتمی با همچون مسائلی روبروست. آنچه برای دکتر مصدق دربار بود برای آقای خاتمی، ولی فقیه است.

پرسش: بنظر شما دکتر مصدق بنوعی اپوزیسیون در درون نظام سلطنتی نبود؟

شاهین فاطمی: نه واقعا. دکتر مصدق مرد مصلحی بود که می خواست آن نظام را از سقوط حتمی در چارچوب قانون اساسی نجات بدهد. آقای خاتمی هم دقیقا چنین است. او می خواهد جمهوری اسلامی را نجات بدهد. این جایست که تشابه را می بینم. در حکومت مصدق هم آدم های انقلابی وجود داشتند که می خواستند نظام به کلی عوض بشود و با مصدق هم همکاری داشتند. ولی شخص دکتر مصدق به احتمال قوی چنین نبود.

نشان داد. اینجاست که می گویم بعد اقتصادی مهم است. آقای خاتمی باید به ملت بگوید که استعداد و شایستگی آن را دارد که در یک جامعه آزاد و مرفه زندگی کند. و برای دستیابی به آن باید تغییرات سیاسی در مملکت انجام بشود. سیاست به خاطر سیاست در هیچ جای دنیا معنی ندارد. تمام تغییرات اساسی دنیا بالمال به این دلیل است که از وضع موجود ناراضی است و می خواهد به سوی یک وضع مطلوب پیش برود. یک رهبر سیاسی وظیفه دارد دورنما را به مردم نشان بدهد و بگوید که برای توفیق به آن توسعه سیاسی لازم است. لذا گفتن این که توسعه سیاسی یا اقتصادی کدام اولویت دارد، سوال نابجایی است. ملت ها نشان داده اند که وقتی مطمئن شوند و رهبران بدانند کجا می خواهند بروند، توسعه سیاسی دیر با زود بدست می آید.

بنظر من اگر دلیل و ضرورت توسعه سیاسی را به مردم بگوئیم و استدلال شود که برای توسعه اقتصادی، برای تأمین زندگی مرفه، باید به مقابله با انگل ها و زالوها برخاست که مانع آنند و برای این که رهبران کشور و حکومت بتوانند در برابر آن ها ایستادگی کنند باید از پشتیبانی مجلس منتخب مردم برخوردار باشند و نمایندگان مجلس نباید دست نشانده و محتکران و سوداگران بازار و بنیادها باشند، در آن صورت نشان داده خواهد که توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی دو روی یک سکه اند و واقعا جدا از هم نیستند و برای رسیدن به یکی می باید از دیگری عبور کرد.

ما نه هیچ وقت حکومت حسابی و درست داشتیم و نه طعم دموکراسی راچشیده ایم و نه هیچ وقت اقتصاد آزاد داشتیم. شاید مدت کوتاهی نمونه هایی از هر کدام داشته ایم. لذا تحقق آن امروز کار ساده ای نیست. آنچه در حال حاضر بسیار مایه امیدواری است این است که روزنامه های ایران به مراتب از نشریات خارج کشور بهتر و پربارتر شده است. اگر فضای بازی که هم اکنون در کشور وجود دارد مدت یکسال، دوسال ادامه پیدا بکند، شاید زمان آن فرا برسد که هیچ نیرویی نتواند این ملت را به عقب برگرداند.

در این میان باید دید سهم کسانی که در خارج کشور هستند چه می باشد؟ این جاست که به نظر من نوع مباحث نظری امروز با گذشته فرق کرده است. به واقع اپوزیسیون شایسته این نام وجود ندارد، جز نیروهای پراکنده که مطالبی مطرح می کنند که بیشتر ناشی از کم اطلاعی آن ها از مسائل درون ایرانست. استنباط من اینست که هنوز تصمیمی درباره آقای خاتمی نگرفته اند. اما اگر گفته شود که دیگر کار و وظیفه ای برعهده ما نیست اشتباه است. آنچه می شود انجام داد از جمله ترتیب یک بحث صحیح در مورد دورنمایی است که هر کس در ذهن خود از ایران دارد، چه از نظر سیاسی یا اقتصادی و فرهنگی. هنوز خیلی از مطالب را نمی شود در ایران گفت و نوشت. مثلا مقوله جدائی دین از دولت را باید دقیقا به بحث گذاشت. مردم ایران مسلمانند و چنین هم خواهند ماند. پس چه طور می شود در شرایط فعلی مردم را بسوی یک جریان غیرمذهبی جذب کرد. اگر تصور شود که این کارها تنها با از بین رفتن آخوندها حل می شود نوعی سهل انگاری است. باید راجع به این مساله به طور جدی فکر کرد. نمونه دیگر مسائل اقتصادی است که شاید خیلی بهتر در خارج بشود بحث کرد. ما چند نمونه در جهان داریم که می شود مورد بحث و بررسی قرار داد. اما از همه این ها مهم تر آن چیزی است که شما در مورد آن پیشقدم شده اید.

منظورم اینست که افراد بتوانند باوجود اختلاف نظر زیر یک سقف بنشینند و باهم به طور منطقی به گفتگو بنشینند. متأسفانه در بیشتر مجامع ایرانیان که می روم، حتی در همین شهر پاریس چنین وضعی کم مشاهده می شود. باید از نشریاتی که نظرات مختلف را به بحث می گذارد حمایت کرد. دموکراسی نیاز به تمرین دارد. وظیفه خارج کشور حالا دشوارتر است. زیرا آقای خاتمی از جهانی و تا حدودی گوی بازی را از دست ما گرفته است. دو سال پیش تکلیف من در قبال جمهوری اسلامی روشن تر بود. می گفتم جمهوری اسلامی یک حکومت آپارتاید مذهبی است. زیرا چه فرقی می کند که عده ای را در کشورشان از حقوق انسانی بخاطر رنگ پوست یا نماز خواندن محروم کنند. همه این ها تجاوز به حقوق شهروندی افراد است. دو سال پیش می توانستم این موضوع را با خیال راحت بگویم. آقای خاتمی با ۲ خرداد این برگ برنده را از دست من گرفته است. با این حال معتقدم در صحبت آقای خاتمی

کمکهای مالی رسیده :

* ن. آذر از کلن ۵۰۰ مارک

* س. از هامبورگ ۳۳۰ مارک

* م. از کلن ۲۰۰ مارک

* ن. بهمن از سوئد ۵۰۰ کرون

«راه آزادی» را آبنه شوید:

برای اشتراك نشریه ما كافی است كه هزینه آبنمان را
(برای ۶ شماره) به آدرس ما ارسال دارید.

لطفا نام و نشانی خود را به طور دقیق و خوانا قید
فرمائید!

بهای اشتراك برای اروپا معادل ۲۵ مارک آلمان است و
برای امریکا، كانادا، استرالیا و ژاپن معادل ۲۵ دلار
امریكا.

شیوه پرداخت: نقدی، حواله بانکی، چك یا حواله پستی.
آدرس پستی ما:

Ara C/O Rivero
BP 47
St. Cloud
92215
France

نشریه ما را از این پس می توان زیر آدرس

<http://members.aol.com/raheazadi>

در اینترنت یافت

Price:

Germany:	4 DM	Austria:	30 ÖS
France:	15 FF	Sweden:	18 SEK
USA:	3 \$	Italy:	4000 L

and in all other countries equivalent 4 DM.